

نون قندی

فیلمنامه

یک صد و بیست و چهار هزار و یک



پاسخی به پرسش های هزاران ساله بشر

فیلم نامه

۱۲۴۰۰۰ به اضافه یک

پاسخی به پرسش های هزاران ساله بشر

موج تازه ای از تفکر و جسارت

فیلمی که زنجیر های هزاران ساله را از دست و پای بشر باز می کند.

رسالتی که تنها سینمای متعهد، قادر به انجام آن است.

نون فندی

صحنه تاریک با یک نور تند دایره ای

دکتر روشنگر که مردی است ۶۰ ساله با موهای جو گندمی و قد بلند وارد صحنه می شود و در مرکز نور قرار می گیرد، و خطاب به دوربین می گوید:

...اگر از من حمایت کنید و برای من دعا کنید تا خداوند متوجه خواست شما شود و مرا بعنوان پیامبر ۱۲۴۰۰۱ انتخاب کند، قول می دهم همه چیز را تغییر دهم. زمین را تبدیل به بهشت کنم. قول می دهم دکان تمام شیادان دین ساز را ببندم و فریب آن ها را رو کنم و خط باطلی بر ترسی که آن ها در شما ایجاد کرده اند بکشم. دین من، بر خلاف تمام دین ها، خصوصاً یهودیت، مسیحیت و اسلام، که موجبات پراکندگی شما را فراهم آورده، دین اتحاد و یکپارچگی است. من به دوران نادانی بشر که با دستگاه مسیحیت شکل گرفت پایان می دهم. ای کسانی که این فیلم را می بینید، هرگز در انتظار روز قیامت نباشید، چون تمامش دروغ است.

ای کسانی که این فیلم را می بینید، بدانید هر جا که درخت دانش روئیده، آنجا بهشت است. من برای شما بهشت حقیقی را می آورم آن هم بدون حوری و غلمان. من برای شما پیام های بسیاری دارم که اگر خداوند مرا به پیامبری برگزیند، به شما خواهم گفت. دکتر روشنگر چشمش را از دوربین متوجه بالا می کند و می گوید:

ای خداوند، تو می توانی با هر زبانی که دلت خواست با من صحبت کنی، من به تمام زبان های زنده دنیا آشنائی دارم. تو می توانی با انتخاب من یک دین جهانگیر بسازی و این بهانه را از دست کافران که همواره، می گویند: چرا

تمام ادیان از بیابیان های عربستان و اطراف آن آمده، بگیری. بگذار این بار پیامبر تو از هالیوود انتخاب شود. من که خودم را کاندید پیامبری تو کرده ام. چند تا مدرک دکتر در علوم سیاسی و حقوق مدنی، روانشناسی، جامعه شناسی و پزشکی دارم بنا بر این شما با انتخاب من، دارای یک پیغمبر تحصیل کرده می شوید و جلوی حرف بدخواهان را که همواره می گویند: تمام پیامبران تو گوسفند چران بوده اند، می گیری.

البته در صورت موافقت شما، من هم سؤالاتی دارم که صرفاً در راستای پاک کردن مطالب زشتی است که به شما در این چند هزار سال نسبت داده اند و نام شما را خراب کرده اند.

دکتر روشنگر خطاب به دوربین:

یادتون نره، منو انتخاب کنید تا خوشبختی واقعی را نشانتان بدهم.
روشنگر بعد از گفتن این کلمات، از صحنه خارج می شود.

فیداوت

فید این

تراکم ابر و ترکیب نورهای مختلف آمرف (بی شکل)

صدای گوینده:

در آغاز، هنگامی که خدا آسمان ها و زمین را آفرید زمین خالی و بی شکل بود. روح خدا روی توده های تاریک بخار حرکت می کرد! خدا فرمود روشنائی شود، روشنائی شد و خدا دید که روشنائی چیز خوبی است!

ساب تایتل زیر پرده:

خدا پیش از فرمایش، از عملکرد کارش آگاه نبود!

خدا روشنائی را از تاریکی جدا کرد و روشنائی را روز و تاریکی را شب نام گذاشت. صبح شد، این روز اوّل بود.

خدا فرمود توده های بخار از هم جدا شوند تا آسمان ها در بالا و اقیانوس ها در پائین بوجود آیند! و دید چیز خوبی است.

ساب تایتل زیر پرده:

رنگ آبی آسمان، بخاطر آبهائی است که آنجا جمع شده!

شب شد و روز شد. این روز دوّم بود.

خدا فرمود: آب های زیر آسمان در یک جا جمع شوند تا خشکی پدید

آید. خدا خشکی را زمین و آب ها را دریا نامید و دید چیز خوبی است.

ساب تایتل زیر پرده:

خدا پیش از آفرینش به کارش آگاه نبود.

پس خدا فرمود تا انواع نباتات و گیاه ها ن دانه دار و درختان میوه در زمین بروید و همین طور شد. خدا آن ها را پسندید.

شب گذشت و صبح شد. این روز سوّم بود.

خدا فرمود: در آسمان ها اجسام درخشانی باشند تا زمین را روشن کنند و روز را از شب جدا کنند، و چنین شد. خدا دید چه چیز خوبی است. خدا دو روشنائی بزرگ ساخت. روشنائی بزرگتر برای حکومت در روز و روشنائی کوچکتر برای حکومت بر شب. و خدا خورشید و ماه را ساخت.

ساب تایتل زیر پرده ۱:

در آن زمان خدا نمی دانست که نور ماه، انعکاس نور خورشید است.

ساب تایتل زیر پرده ۲:

روز اول روشنائی داریم ولی عامل روشنائی یعنی خورشید روز چهارم خلق شد!

شب گذشت و صبح شد. این روز چهارم بود.

خدا فرمود: آب ها از موجودات زنده پر شوند و پرندگان بر فراز آسمان ها به پرواز در آیند. پس خدا نهنگ را آفرید و از آفریدن آن خوشنود شد!!

شب گذشت، صبح شد. این روز پنجم بود.

خدا فرمود: در زمین انواع جانداران، حیوانات اهلی و وحشی و خزندگان بوجود آیند. چنین شد و خدا خشنود گشت و آن را پسندید.

ساب تایتل زیر پرده:

چه کسانی حیوانات را اهلی کرده اند، مشخص نیست!

سر انجام خدا انسان را شبیه خود از گل بساخت و از دنده او حوا را
ساخت و به آن ها برکت داد تا زیاد شوند!

ساب تایتل زیر پرده:

آن زمان خدا از مکانیزم اوول و اسپرم و کُلن بی اطلاع بود!

آنگاه خدا آنچه را آفریده بود پسندید و آن را عالی دید.

شب گذشت و صبح شد. این روز ششم بود.

با فرارسیدن روز هفتم خدا کار آفرینش را تمام کرد و دست از کار

کشید. او این روز را برکت داد و آن را مقدس اعلام کرد و پس از کار آفرینش

آرام گرفت و این آغاز بدبختی بشر بود!!

فید اوت

فید این

۶۰۰۰ سال بعد، صحرای نوادا.

روشنگر: خودش، همین جاست، آ خدا، پیغمبر جدیدت اومد، welcome بگو، با هر زبونی که عشقته میتونی با من صحبت کنی، دلم میخواد با من راحت راحت باشی. منو برای هر قومی که بفرستی زبونشو بلدم، این بار می خوام با انتخاب من یک دین جهانی بسازی!!

خدا، حاشیه نمیرم، یه راست میرم سر مطلب. چی شده که از بدو خلقت، یعنی بنا بگفته پیغمبران پیش از من، شما آدم و عالم را ۶۰۰۰ سال پیش، آنهم در ۶ روز آفریدی. بعد تو مدت ۴۶۰۰ سال ۱۲۴،۰۰۰ تا پیغمبر برای ارشاد مردم فرستادی، یعنی هر ۱۳ روز یک پیغمبر، اما از ۱۴۰۰ سال پیش تا امروز دیگر خبری از ارشاد و فرستادن پیغمبر نشده. فکر نمی کنی وقتشه، و چون من خودم با پای خودم به دیدارت اومدم و کاندید اتوری خودم را اعلام کردم، تو هم پس از آزمایش اگر qualify هستم منو بپذیری. قبوله؟

خدا، میدونم که تو رحمانی، رحیمی، بصیری، سمیعی، ولی ببخشید، تو عرضه شما شک دارم. آخه اینجا روی زمین فرستاده های شما هر گهی که دلشون می خواد می خورن، جنایت می کنند، دزدی می کنند، به مال و ناموس خیلی ها دست درازی می کنند و ... اما کمترین نشانه ای از نظارت و دخالت

شما که این بی پدر و مادر ها را سر جاشون بشونی نیست. هر کاری که دلشون بخواد بنام تو می کنند، و ککشون هم نمی گزه. انگار نه انگار تو هستی. اگر بدونی چقدر از اسم تو سوء استفاده می کنن؟

راستی آخدا، با این کارهائی که خمینی کرد و بعد از اون قذافی، بشار اسد و طالبان و سید علی خامنه ای و هاشمی رفسنجانی، راستی راستی تو به چه دردی میخوری؟ چرا فکری برای درد و رنج میلیون ها مسلمان نمی کنی؟ آخدا باور کن اگر منو به پیغمبری قبول کنی، قول می دهم کار امام زمان را ساده کنم، قول می دم یک نفر از این پدرسوخته ها را که اسم تو را بد نام کردند زنده نگذارم، قول میدم دور فیضیه را یک دیوار بلندی بکشم و اونجا را تبدیل به خوکدانی کنم. راستی آخدا چرا یک پیغمبرت خوک را پاک دانسته و یکی دیگری نجس، برای یک پیغمبر گوسفند عزیز است و برای دیگری خیر، و بنا به دستور اون، سالانه میلیون ها رأس از این زبان بسته ها را می کشند. آخدا، وقتی این همه ظلم و جور را می بینم، بعضی اوقات شک می کنم که اصلاً وجود داشته باشی. نکنه پیغمبر های پیش از من، با ساختن تو دکانی باز کرده اند که هزاران سال است از بغل آن خوب می خورند، خوب عشق می کنند. دستشان مثل دنبه است و بهیچ کاری نمی زنند، بهترین زندگی ها، بهترین زنان، بهترین مکان ها مال آنهاست. آخدا چطور میشه که پاپ تو طلا و مرمر زندگی کنه و مکزیکی بدبخت تو تیوانا هر چی میسازه و گدائی می کنه بریزه تو صندوق خیریه کلیسیا. چطور میشه که یک آخوند چولقوز مثل هاشمی رفسنجانی، میلیاردر معروف دنیا بشه، یعنی تشکیلات تو اینقدر بی سر و سامونه، اینقدر خر تو خره که به هیچ حسابی نمیتونید برسید. آخدا منو به پیغمبری قبول کن، نتیجشو ببین، دنیا رو

بهشت می کنم که دیگه نیازی به خرج و مرج برای بهشت اون دنیا و جهنم نباشه. آنهم با سوخت گران و نفت بشکه ای بالای ۱۰۰ دلار. آخدا در این دوره نیاز بسیاری به وجود یک پیغمبر آدم حسابی است. که اونم منم. قول میدم چنان اصلاحاتی انجام بدم که خودت تعجب کنی، وقتی مردم دیدند یک پیغمبر جدید اومده که اونها را با طوفان و هجوم مور و ملخ و پرنده های سنگ پران نمی کشه، اون موقع بیشتر تورو دوست دارند و برات احترام قائلند. آخدا، دنیارو کفر برداشته، مگر تو خوابی؟ دیروز تو عربستان چند تا قبیله از کلیمی ها جلوی پیغمبرت محمد ایستادند، یادته که چطور شب و روز هوای محمد را داشتی و جنگ ها راه انداختی تا قوم برگزیده ات تار و مار شدند؟ یا این که برای قوم یهود که فقط ۱۲ قبیله بودند و جمعیتشون به ده هزار نفر هم نمی رسید، ده هزار پیامبر فرستادی. حالا پس از ۱۴۰۰ سال موقشه که با انتخاب من خودتو نشون بدی و جلوی شایعه مردن خودتو بگیری.

آخدا امیدوارم حرفهای من موجب رنجش تو نشه، با تو باید حرفو زد، شتر سواری دولا دولا نمیشه، راستشو بخوای من خیر و صلاح تو را می خوام، با این بیخبری ۱۴۰۰ ساله و اینکه هیچ کاری انجام نمیدی خیلی ها از تو برگشتند. پشت سرت خیلی حرف ها می زنن، تا دلت بخواد برات جوک ساخته اند. حالا خود دانی، می تونی با انتخاب من، مشکلات ۱۴۰۰ ساله دنیا را حل کنی.

راستی آخدا، چرا همیشه قرار ملاقات های تو باید تو بیابون باشه، مگه جا قطعیه، نمیشه مثلاً با تو، تو استار باکس حرف زد، یا زیر سایه درختان توی یک پارک زیبا. شاید که حکمتی تو این کاره، دلت می خواد اول مغز پیغمبرت جوش بیاره و یا اینکه وهم صحرا اونو بگیره. منم همین فکرها را کردم و اینجا آمدم.

آخدا، وقتی به عشق پیغمبر شدن این راه را آمدم، چند تا هدف داشتم و دارم.

اول اینکه: تو زندگی خیلی سختی ها کشیدم، با زحمت درس خوندم تا دکتر شدم، هنوز به یک رفاه نسبی نرسیده بودم که نمایندگان تو اومدند و همه چیز را تابود کردند. چوب تکفیر به سرم کوبیدند که چرا تو کار تو دخالت می کنم. آخه شغل من تشخیص های قبل از تولد بود. استدلال اونها این بود که وقتی تو بخوای بچه ناقص بدنیا میآد، چرا من باید جلوش بگیرم، توخواستی که اون ناقص بشه. آخدا آیا حرف اونها صحت داره؟ منکه باور نمی کنم. اگه تو منو به پیغمبری قبول کنی، باور کن نمیگذارم یک بچه ناقص دنیا بیآد. تست های آمیو سنتز را برای مادران بالای ۳۵ سال اجباری می کنم و برای تمام بیماری های رایج ارثی خصوصاً اونهایی که نقص کروموزومی و متابولیکی دارند تست هائی را منظور می کنم که تمامی بندگان تو ملزم به رعایت در انجام آن باشند.

بنا بر این، انتخاب من بعنوان پیامبر، اولین نفعش، دنیا آمدن بچه های سالم است. آخدا، هدف دومم، برخورداری از یک زندگی خوبه، باور کن، اگر منو پیغمبر کنی حرص نزنم، خودمو خفه نکنم، مثل محمد که دستور غارت میداد و از مال یغما شده ۲۰ درصد را حق خود می دانست قول میدم، باز مثل محمد که به ناموس دشمنان تو، دست درازی می کرد من از این کارها نکنم. اصلاً آخدا من آدم صلح طلبی هستم دنبال جنگ نیستم. من می خوام طرح نوئی از دینداری پیاده کنم. باور کن که مردم دنیا آنقدر که از دست مذهب خونشان ریخته شده و می شود، از بابت دیگر مسائل نریخته. همشون خسته شدند. یک قلم نگاه کن، ۶۰ ساله که دنیا اسرائیل را برسمیت شناخته و در تمام این مدت بندگان تو که

گروهی نام یهودی دارند، و گروه دیگر که نام مسلمان، همدیگر را پاره پاره کرده اند. فکر نمی کنی که خون و خونریزی بیهوده؟ بنا بر این با انتخاب من، بعنوان تنها پیامبر مدرک دار و تحصیلکرده، صلح به جهان باز می گردد.

سومین هدف من که خودمو کاندیدای پست پیامبری کرده ام، سؤالی است که فکر می کنم دست کم ۴ میلیارد از ۷ میلیارد مردم زمین از خودشان می کنند. و آن طرح یکی از پیچیده ترین مسائل بشر است. ببخشید، سؤال این است که حقیقتاً شما وجود دارید یا خیر؟ من بایستی این سؤال را مطرح کنم. اگر شما با من تماس بگیرید و مرا روشن سازید، قول می دهم که بهر ترتیبی شده وجود شما را به مردم ثابت کنم. البته در کلاس من نیست که حرف از معجزه بزنم و یا کارهای بچگانه مثل مار کردن عصای چوبی، قرمز کردن آب رودخانه، فرستادن مور و ملخ، سنگ پرانی پرندگان آسمان را انجام بدهم. خیلی کارهای عجیب تر را امروزه تو لاس و گاس انجام می دهند، و یا اینکه بگویم بیسوادم ولی کتاب بنویسم. با این کارها نمی توان بشر هزاره سوم را خر کرد. ببخشید. اونهائی که پیش از من آمدند، این کارها را کردند که امروز بشر به این تیره بختی و فلاکت افتاده است. دلم می خواد برای یک بار هم که شده معنی دین با خرافات جمع زده نشه.

خدا، اگر بدونی چه افکار نوئی تو سرم هست که بساط کهنه فروشان رو جمع می کنه و دکان آن ها را میبنده. آخدا - چقدر قشنگه که حاکمیت عقل را قبول کنیم و از تعصب و کوردلی فاصله بگیریم.

خدایا، خوب میدانی که خورشید بخاطر گرمایش، نورش و از اینکه منبع هستی بخش است همواره مورد پرستش انسان های عهد باستان قرار می گرفته.

طبق شواهد تاریخی و افسانه ای بشر از ۱۲ هزار سال پیش خورشید را می پرستیده. سه هزار سال پیش از میلاد ما خدائی بنام هُروس (Horus) داشتیم که مصریان آن را می پرستیدند. بالای سر این خدا خورشید قرار داشت و او را خدای روشنائی می نامیدند. در مقابل او خدای تاریکی وجود داشت که سِت (Set) نام داشت. این دو خدا هر روز با هم می جنگیدند. هُروس صبح هایپروز می شد و سِت شب ها. جالب اینجاست که هُروس در ۲۵ دسامبر متولد شده بود، این خدا را یک مادر باکره زائیده بود و ستاره ظهورش در مشرق دیده شد، در دوره سه پادشاه زندگی کرد و معلم ۱۲ نفر بود.

یک خدای دیگری داشتیم بنام Attis که در یونان زندگی می کرد و مربوط به ۱۲۰۰ سال پیش از میلاد است. این خدا هم از مادر با کره در ۲۵ دسامبر متولد شده است و روز سوم پس از مرگ به آسمان ها رفته است. هندی ها هم یک خدا داشتند بنام کریشنا که ۹۰۰ سال پیش از میلاد زندگی می کرد. او هم از مادر باکره بدنیا آمده و تاریخ تولد او ۲۵ دسامبر است. ستاره ظهورش از شرق دمیده و سه روز پس از مرگ به آسمان رفته.

خدای دیگری از یونان داشتیم بنام Dionysus که در ۵۰۰ سال پیش از میلاد می زیسته. او هم از مادر باکره در ۲۵ دسامبر بدنیا آمده و نامش را گذاشته بودند خدای خدایان. او نیز پس از مرگ، روز سوم به آسمان رفته است.

یک خدای ایرانی هم داشتیم بنام میترا که ۱۲۰۰ سال پیش از میلاد زندگی می کرد. میترا هم، مثل بقیه خدایان از مادر باکره در ۲۵ دسامبر بدنیا آمد و پس از سه روز که از مرگش می گذرد، به آسمان ها می رود.

خدایا، آیا از وجود این خدایان آگاه بودی؟ چرا روز تولد همگی آن ها

۲۵ دسامبر است. چرا برای این که به آن ها رنگ تقدس بزنند، درست مثل عیسی مسیح گفتند از مادر باکره بدنیا آمده؟ عدد ۱۲ چه نقشی در تاریخ ادیان بازی می کند؟ اگر جواب سؤالات مرا نمی دانی، با تحقیقاتی که کرده ام برایت می گویم.

تمام خدایان و پیغمبر دین مسیحیت در حقیقت نماد خورشید هستند، و عدد ۱۲ چه بصورت حواریون و چه ۱۲ امام در اسلام، و مذهب شیعه، در حقیقت ۱۲ ماه سال است. خدایا اگر به آسمان و شرق آن نگاه کنیم، سه ستاره درخشان بنام Sirius می بینیم که به این سه ستاره می گویند سه پادشاه. حالا متوجه شدی، چرا تمام خدایان و عیسی ستاره شان از مشرق تابیده و در زمان سه پادشاه زندگی می کرده اند. خدایا آیا می دانی در فصل زمستان که زاویه تابش نور خورشید به زمین تغییر و کم می شود، طوری که به سرمای زمین افزوده می شود. در روزهای ۲۳ و ۲۴ دسامبر به مینیموم رسیده و در روز ۲۵ دسامبر کمی بالا می رود. حال متوجه شدی چرا تمام خدایان و عیسی روز سوم پس از مرگ به آسمان رفته اند!! خدایا آگاهی که ما اصلاً چند تا خدای باکره داشتیم نظیر Maya و Myrra. پس تو هیچ گاه تنها نبوده ای. ولی جالب اینجاست که در مورد تمام خدایان، نوشته اند. اون بالای ابرها ایستاده اند و نظاره گر اعمال و رفتار بشر هستند. این را تنها در مورد شما نوشته اند. آخه چطور میشه ۷ میلیارد بشر را منهای سایر موجودات زمین یک نفره کنترل کرد؟ نه خدا، به عقل جور در نمی آید. کسانی این افسانه ها را ساخته اند که از دانش ۵۰۰۰ سال پیش مصریان در مورد پرستش خورشید، دین های مختلف را ساخته اند و با ترساندن مردم، پول پیروان ادیان مختلف را به جیب زده و تازه یک پنی هم بابت این در آمد سرشار، مالیات

نمیدهند.

در تمام ادیان مختلف، خصوصاً اسلام، به جهنم اشاره شده که در آن بندگان تو را می سوزانند، شکنجه می دهند، به جان آن ها مار و عقرب می اندازند، از شیر تلخ درخت زقوم به آنها می دهند که دل و روده شان داغون و پاره پاره شود و دست آخر می گویند: تو بندگان را دوست داری!!!

آخدا - نظرت راجع به فرضیه داروین چیه؟ اگر نظریه اونو رد می کنی، آیا حرف تازه ای می زنی یا منو به کتاب تورات حواله میدی که تو آدم را از گل ساختی و بعد چون دیدی آدم تنهاست از دنده او حوا را درست کردی - مطمئناً من که ژنتیست هستم، نمی توانم این داستان مسخره را قبول کنم. یک موجود زنده، سلول داره، هر سلول دارای اعمال حیاتی مشخص هستند. رشد این سلول ها در لایه های سه گانه مرولا، گاسترولا و مزودرم اندام های مختلف جنین رو میسازند، انتقال صفات توسط ژنها که روی کروموزومها قرار دارند صورت میگیر د - آخه خدا، گل که این ویژه گی ها نداره. من کار یو تیپ میمون و آدم را کنار هم میگذارم بین چقدر کروموزومهای مشابه دارن. خودم تا بحال دو تا شمپانزه با نقص کروموزومی سندرم داون یا منگولیسم پیدا کردم که تمام علائم بیماری در شمپانزه ها نظیر فرد مبتلا به این عارضه است. در تورات نوشته شده که شما ۶۰۰۰ سال پیش بشر را آفریدید ولی مدارک علمی بسیاری نشان می دهد که قدمت انسان به نیم میلیون سال می رسد. آخدا - نظرت راجع به انسان های عهد قدیم و عهد جدید چیست؟ فکر می کنی بشر اولیه اعتقادات مذهبی داشت؟ راستی آخدا - میتونی بگی دین چه وقتی ساخته شد؟ البته یه دوست بذله گو دارم که وقتی این سوال را از او می کنم، میگه: دین وقتی ساخته شد که اولین آدم هفت

خط به اولین آدم کودن و احمق مواجه شد. با مزه میگه، نه؟ آخدا - نظرت راجع به انسان های کرومانیون چیست؟ اجداد خودمونو میگم. آثاری که از آن ها پیدا شده خصوصاً مجسمه های آن ها، یک صورت زشت را همراه با سینه و کپل و آلت تناسلی خیلی بزرگ نشان می دهد. راستی منظورشون چی بوده؟ آخدا - وقتی اجداد ما استر و آرتمیس و سی بل را می پرستیدند، تو کجا بودی؟ در اون موقع هیچ نشانی از خدای مرد در کار نبود. دیدن این نشانه ها مرا بفکر می اندازه که نکند خدا زن باشد ولی باور کردنش مشکل است چون در تمام ادیان، تمامی فرامین به نفع مردهاست. یعنی بعید بنظر می رسد که یک نفر زن باشد و تمام امتیازات را به جنس مخالف خود یعنی مرد بدهد.

آخدا - آیا این درسته که وحشت و ترس و احتیاج، باعث پیدایش شما و مذهب شده است؟ وقتی اونها، یعنی اجداد ما، در مقابل عوامل طبیعی بسیار ضعیف و آسیب پذیر بودند، برای این که خودشوند حفاظت کنند، یک اسباب، یه نیرو، یه چیزی بنام شما ساختند. آخدا - اگر چیزی را درست نمیگم، همین حالا روشنم کن. از قدیم گفته اند، کسی که سکوت میکنه حرف های شاکی را قبول می کنه.

آخدا - همانطوری که گفتم، من آمدم که طرحی نو پیاده کنم. من آمدم که برای همیشه دفتر باورهای مومیائی مذهبی را ببندم. به بندگان تو، این شانس را بدهم تا هوای تازه ای به مغزشون بخوره، افکار واهی، معتقدات صد تا غاز را از مغزشون بیرون بریزند، به عناوین مختلف خون حیوانات زبان بسته را بعنوان قربانی نریزند.

حرفی بزن، منو روشن کن، شاید اشتباه میگم.

در این موقع یک اتوموبیل در جاده پائین تپه ظاهر و در افق گم میشود.

روشنگر: اون کی بود، نکنه اونم مثل من با خدا وقت ملاقات داره؟ آخدا - جوابم را ندادی. این سکوت ۱۴۰۰ ساله تو خیلی بو داره. همین غیبت تو باعث شده که کلی شیاد و حقه باز بنام تو دنیا رو به گُنه بکشند. امروزه خیلی سؤال ازت دارم که امیدوارم به تمامی آنها پاسخ بدهی: مسئله آفرینش جهان، مسئله بزرگ زندگی منه که امیدوارم از آن توسط شما آگاه شوم. تو کتاب مقدس، بخش پیدایش که از عالم هستی سخن میگوید نوشته در آغاز هنگامی که شما آسمان و زمین را آفریدید، زمین خالی و بی شکل بود و روح شما روی توده های بخار حرکت میکرد. شما فرمودید روشنائی شود و روشنائی شد و شما روشنائی را پسندیدید! آخدا - زمانی که شما خورشید را روز چهارم آفریدید چگونه روز اول روشنائی را یافتید؟ منبع نورتان کجا بود که تا امروز مشخص نشده، بعد بگفته کتاب مقدس شما روشنائی را از تاریکی جدا کردید و روشنائی را روز و تاریکی را شب نامگذاری کردید. این روز اول شما بود. روز دوم شما فرمودید تا توده های بخار از هم جدا شوند تا آسمان را در بالا و اقیانوس ها را در پائین بسازند. این هم روز دوم بود. بعد گفتید آبهای زیر آسمان در یک جا جمع شوند تا خشکی پدید آید. بعد اراده فرمودید تا انواع نباتات و گیاهان دانه دار و درختان میوه در زمین برویند و شما خشنود شدید، یعنی قبل از این اتفاقات راجع به آنها هیچ چیز نمیدانستید که موجب خوشنودی شما را پدید آورد. این هم روز سوم

بود، و بعد فرمودید در آسمان اجسام درخشانی باشند تا زمین را روشن کنند و روز را از شب جدا سازند. شما که مسئله روز و شب را روز اول خلقت حل کرده بودید، چطور شد که باز روز چهارم بفکر آن افتادید؟ شما دو روشنائی بزرگ ساختید یکی برای روز که خورشید بود و دیگری برای شب که ماه بود. آخدا - واقعاً که از ستاره شناسی هیچ چیز حالت نیست. ماه که نورش را از خورشید میگیره و از خودش نوری نداره. تازه شما که روز دوم نباتات را آفریدی فکر نکردی که این موجودات برای رشد نیاز به فتوسنتز دارند و باید نور خورشید به آنها بتابه. روز چهارم خورشید را ساختید در حالی که روز اول از شب و روز یاد کردید. تازه باز وقتی خورشید را ساختید خوششان آمد یعنی از وجود خورشید و نور و حرارت هستی بخش آن خبر نداشتید؟ روز پنجم آبها را از موجودات زنده پر کردید و پرندگان را در آسمان رها ساختید و باز از اینکارتان خشنود شدید! روز ششم هم زمین را از انواع جانوران پر کردید و باز خشنود شدید و سرانجام یک موجود شبیه خودتون ساختید و نامش را انسان گذاشتید و دستور دادید که بر تمامی حیوانات فرمانروائی کند. روز ششم که تمام شد، شما خسته شدید و از آن روز تا حالا مشغول استراحتید. آخدا - آنچه را که به شما و کار شما نسبت داده اند یک لطیفه علمی هم نیست. چرا شما برای حفظ آبروی خودتان این شعر و ورها را تکذیب نکردید؟ نگفتید، کهکشان راه شیری ۵ میلیارد سال پیش بر اثر انفجار بزرگ Big Bang ساخته شده. چرا نگفتید، آثار گیاهان پنجه گرگی در ۳،۵ میلیارد سال پیش پیدا شد.

چرا به جانوران دوره اول زمین شناسی، اون تریلویت های خوشگل اشاره ای نکردید. چرا چشمتان را روی دایناسور های عظیم و غول پیکر بستید.

چرا از ۷۵ میلیون سال دوران سوم زمین شناسی حرفی نزدید. روز ششم از گل آدم را ساختی بدون این که متوجه انسان های نئاندرتال و کرومانیون و رهوموساپینس باشی. امیدوارم پاسخ قانع کننده ای در مقابل تمام یافته های علم امروز داشته باشی، و گرنه با تصدی پست پیغمبری، با تمام وجود این شعر و ورها را دور می ریزم و همه آنها را تکذیب می کنم، من که اجازه نمیدم رمال و شیاد و جاه طلب با آبروی من بازی کنند و مردم را احمق تلقی کرده و روی دوش آنها سوار شوند.

آخدا - بعضی وقت ها، چنان از شعر و ورهای کتاب مقدس عصبانی میشم که باورت نمیشه. یکی از مسائلی که باعث دلخوری من شده، مسئله سن و سال پیامبران اولیه توست. بگذار از آدم شروع کنم. تو میگی وقتی آدم ۱۳۰ ساله بود پسرش (شیث) بدنیا آمد و رویهم رفته آدم ۹۳۰ سال عمر کرد!! شیث هم وقتی ۱۰۵ ساله بود پسرش انوش بدنیا آمد و خود شیث هم ۹۱۲ سال عمر کرد. بعد انوش ۹۰۵ سال عمر کرد. پسر او قینان هم ۹۱۰ سال عمر کرد و همینطور مابقی. آخه آخدا - اون موقعی که نه بهداشتی تو کار بود و نه درمانی، چطور ممکنه یک نفر ۹۳۰ سال عمر بکنه. امروز که ما UCLA داریم City of Hope داریم، آنتی بیوتیک داریم و سطح شعور مردم از لحاظ مراعات اصول بهداشت به درجات بالائی رسیده، میانگین عمر مردم ۸۰ تا ۸۵ ساله. بمن پاسخ بده پس چرا پس از گذشت ۴۵۰۰ سال وقتی محمد را پیامبر کردی او در سن ۶۳ سالگی بر اثر حصبه مُرد. چرا محمد و عیسی و موسی را عمر هزار ساله ندادی؟ آخدا - این مسائل باید یه روزی حل بشه و ذهن بندگان تو از این دری ها پاک بشه. مطمئن باش من این کار را می کنم. قول میدم یه جشن کتاب مقدس سوزان راه

بیندازم که شکوهش از Fourth of July بیشتر باشه.

آخدا - تو هنوز به نوح نرسیده، چطور از خلقت جهان پشیمان شدی و تهدید کردی که من که انسان را آفریدم، او را از روی زمین محو می کنم و حتی حیوانات و خزندگان و پرندگان را هم از بین خواهم برد زیرا من از آفریدن آنها متأسف شدم.

آخدا - این حرف های تو خیلی بو داره. اول اینکه تو از چیزی که می خواستی بیآفرینی هیچ اطلاع و آگاهی نداشتی، درست مثل آفریدن روز و شب و خورشید و ماه. دوم، اگر انسان تو گناهکار از آب در آمد که تازه باز بخواست خود تو بوده، خزندگان و پرندگان و چرندگان تو چه گناهی داشتند و دارند که می خواستی تمام آن ها را محو کنی. آخدا - کجای کارت ایراد داشت که اول کار که هنوز تازه نفس و Fresh بودی میان آنهمه بندگان فقط نوح درستکار بود و خدا ترس بود. چطور شد که اول کار . کلاهتان پشم نداشت. آخدا - دیدی دنیا را ظلم گرفته و طوفان راه انداختی. اگر باور کنم که طوفانی در کار بوده، پس چرا امروز که دنیا را گه گرفته طوفانی جهانگیر ظاهر نمی کنی. امروزه مکانیزم تشکیل طوفان یا storm مشخص شده، هر ساله تعداد زیادی از آن جزایر کارائیب و شرق و جنوب آمریکا را در خلیج مکزیک مورد تهاجم قرار می دهند. لطف کن طوفان را به حساب خودت نذار، باشه؟ آخدا - تو در کتاب پیدایش بخش طوفان نوح - آیه های ۱۲ و ۱۳ به نوح گفتی. من تصمیم دارم، یعنی شما، تمام مردمان را هلاک کنم، زیرا زمین را از شرارت پُر ساخته اند. من آنها را همراه با زمین از بین می برم. آخدا - البته اون موقع حق داشتی که خالی ببندی ولی خودمونیم، آخه چطوری می خواهی زمین را از بین ببری؟

زمین که صحیح و سالم سر جاشه. بگذریم که تازگی ها کمی داغ شده و ممکنه چند میلیارد سال دیگر مسئله ای برای ما بسازه ولی دیدی که طوفان تو زمین را از بین نبرد و پس از نوح ۱۲۳ هزار و نهصد و نود و نه تا پیغمبر دیگر ساختی تا مردم را ارشاد کنند که متأسفانه تمامشون گه زدند به زمین و عالم و آدم - آخدا تو چه خدائی هستی که هنوز یه کار را انجام نداده، بلافاصله پشیمان و نادم میشی. مگر شما نبودید که پس از طوفان راه انداختن تو آیه های ۹ و ۱۰ و ۱۱، عهد خدا با نوح، گفتید: من با شما و با نسل های آینده شما و حتی با تمام حیوانات عهد می بندم که بعد از این هرگز موجودات زنده را بوسیله طوفان هلاک نکنم و زمین را نیز خراب نکنم!! آخدا - باور کن هر کاری که کردی دور از عقل و منطق است، ببخشید. وقتی میگی موجودات را بوسیله طوفان هلاک نکنم، دست خود را برای مابقی کارها و اسباب نابودی باز می گذاری همانطوری که زمان موسی باز گذاشتی و با مور و ملخ به جنگ فرعون رفتی و یا با محمد با پرنده های سنگ اندازش، دشمنان پیامبرت را نابود کردی. آخدا - باور کن کارهایت خیلی بچگانه است. با نوح عهد بستی و برای اینکه زیر عهده نرزی، گفتی رنگین کمان درست می کنم تا وقتی رنگین کمان را دیدم یاد عهد بیفتم و زیر عهد نزنم. آخدا، میدونم که تو عالم تر و عاقل تر از آن هستی که این حرف ها را بزنی. مطمئن هستم که خیلی چیز ها را بتو بسته اند، از آن جمله در آیه ۱۹ عهد تو با نوح آمده که تمام ملل دنیا از سه پسر نوح بوجود آمده اند. آخدا - آخه چطور ممکنه از نژاد سفید سامی نژاد زرد و سرخ و سیاه بوجود بیاید. آنهم تو مدت زمان کوتاه ۶ هزار سال. آخدا - امروزه علم ژنتیک از روی خیلی مسائل پرده برداشته. امروزه ماژن را می شناسیم، موتاسیون را می شناسیم، همیشه که چشم بسته هر دری وری

را قبول کرد. از سه فرزند نوح: سام، حام و یافث سخن گفتی. آیا این حقیقت دارد که پس از خروج این سه پسر از کشتی، پیامبر تو که شراب مفصلی نوشیده و مست بوده به نوه خود کنعان، پسر حام، تجاوز می کند؟ چطور می شود که شما یک جا الکل را حرام می دانی ولی به پیامبرت نوح ایراد نمی گیری که چرا شراب نوشیده؟ آیا به راستی نوح، شایستگی پیامبر شدن را داشت؟ او که این کار زشت را انجام داده پس چرا در قرآن و در ده سوره مختلف آن راجع به کرامات او سخن گفتی و سوره ۷۱ قرآن را به نام او نامگذاری کرده ای. چطور می شود در اسلام مجازات هم جنس باز سنگسار است ولی قرآن این چنین از نوح لواط کار یاد می کند. آخدا - ایراد دیگر به نوشته ای که بتو نسبت داده اند این است که وقتی برج بابل را ساختند، میگویند زبان تمام مردم دنیا یکسان بوده، آره راجع به بخش ۱۱ کتاب پیدایش صحبت می کنم. مردم در بابل جمع شدند و تصمیم گرفتند تا برجی بسازند که سرش به آسمان برسد و با ساختن این برج قدمی در راه اتحاد و یکپارچگی بردارند. اما چه شد آخدا، ترس ورت داشت و از اتحاد مردم ترسیدی که بلافاصله موضع گرفتی و گفتی: زبان مردم یکی شده، آنها متحد شده اند و اینکار را یعنی برج سازی را شروع کرده اند، اکنون اگر از کار آنها جلوگیری نکنم در آینده هر کاری که بخواهند انجام می دهند!! پس باید زبان آنها را تغییر بدهم تا حرف همدیگر را نفهمند و بدین ترتیب شما مردم را پراکنده ساختید. آخدا - چه پاسخی داری که بمن بدهی. اولاً چگونه توانستی در مدت زمان کوتاه این همه زبان مختلف درست کنی، تو هر زبان هم لهجه های مختلف بگذاری البته تو هدفی که پراکندگی و نفاق بندگان بود، کاملاً موفق شدی. آخدا - همین سرزمین خودمان ایران را ببین. مردم آن با ۸ زبان مختلف

صحبت می کنند. شمالی زبان جنوبی را نمی فهمد، مرکزی زبان شمال غربی را نمی فهمد، بلوچ زبان کردی را نمی فهمد و تازه اگر تمامی اقوام ما در یک جا جمع شوند تا با یک سمنانی صحبت کنند، هیچ کدامشان زبان او را نمی فهمند. از این جهت ایرانی ها، هیچگاه با هم اتحاد نداشته و ندارند. پس این تخمی بود که تو پس از طوفان نوح در ایران کاشتی و حالا پس از گذر چند هزار سال، چندین برابر درخت امامزاده صالح تجریش شده! آخدا - نفاق که انداختی، شیرازه خانواده ها را هم که از هم پاره کردی، تمام معیار های اخلاقی را زیر پا گذاشتی و به پیغمبرت ابراهیم گفستی که با خواهر ناتنی اش سارا ازدواج کند و بعد که به مصر رفت به زنش سارا گفت تو زن زیبایی هستی و اگر مردم مصر بفهمند که من شوهر تو هستم، برای تصاحب تو مرا خواهند کشت، اما اگر بگوئی خواهر من هستی، بخاطر تو!!! با من به مهربانی رفتار خواهند کرد. آخه، ای خدا این چه چیزهائی است که در کتاب آفرینش، بخش ابراهیم در مصر، سفر پیدایش باب ۱۳ بند های ۱۰ تا ۲۰ نوشته ای. مگر می شود یک مرد به زنش بگوید: تو خوشگلی و برای این که بمن مهربانی کنند بگو خواهرم هستی، بعد آدم زنش را بعنوان خواهر دست فرعون ناپاک بسپارد تا او هم مرتب زنش را بزحمت بیندازد و آقا ابراهیم ۱۰-۱۲ سال شاهانه بدون یدک کشیدن لقب جاکشی در قصر فرعون زندگی کند و صاحب صد ها میش و گاو و خر و شتر و غلام و کنیز شود و پس از ۱۲ سال که فرعون متوجه شد که سارا خواهر ابراهیم نیست هر دو آن ها را از قصر خود بیرون بیندازد. وقتی ابراهیم را از قصر بیرون انداختند، فرعون کلی پول و طلا و نقره و گله به ابراهیم داد. آخدا - این حرف ها با هم نمی خواند. چطور میشود فرعون عصبانی این همه مال و منال بخشش کند. ابراهیم و سارا به

جنوب کنعان و سرزمین حرّار رفتند و باز ابراهیم زنش را به پادشاه حرّار ابی ملک، خواهرش معرفی کرد. پادشاه حرّار می خواهد با سارا هم خوابگی کند که تو به او خبر می دهی که این زن شوهر دارد و آنگاه تو، ای خدای بزرگ فرج های همسران پادشاه ابی ملک را می بندی تا آنها نتوانند برای او بچه بیاورند. خدایا مگر میشود که سه پیامبرت یعنی موسی و عیسی و محمد بنا به فرمان تو حکم سنگسار را برای زنا کار تعیین کنند ولی ابراهیم که پدر و رهبر همه آنهاست داوطلبانه زنش سارا را به زنا به رختخواب فرعون مصر و پادشاه حرّار بفرستد. خدایا چطور شد زمان فرعون در مورد سارا سکوت کردی و تا ۱۲ سال حرف نزدی ولی وقتی نوبت ابی ملک پادشاه حرّار رسید او را آگاه ساختی؟ آخدا - راستی که داستان های بهم بافته کتاب مقدس چقدر آبکی است. ایکاش دو سه تا از این فیلمنامه نویس های هالیوودی را بعنوان پیغمبر انتخاب می کردی، باور کن وضع بهتر از این ها میشد که وجود دارد. فکر کن مثلاً پیغمبرت می شد استیون اسپیلبرک یا جان هستون و یا سیسیل ب دومیل. تو کتابت نوشته چون چوپان های ابراهیم و لوط با هم دعوا می کردند، آن ها تصمیم گرفتند از هم جدا بشوند. درست مثل این است که در یک خانه نوکر و کلفت با هم نسازند و خانم و آقای خانه از هم جدا بشوند، شاید در آن صورت آقا با کلفت میرود و خانم با نوکر!!! بعد آقا خدا وقتی به ابراهیم گفتی: با دقت به اطرافت نگاه کن، تمام این سرزمین را که می بینی تا ابد به تو و نسل تو می بخشم و بعد ابراهیم به جردن رفت و در آنجا برای تو قربانگاهی درست کرد. فکر امروز را می کردی که فرزندان خلف تو یعنی مسلمانان و یهودیان سر همین حرف نابجای تو سال های سال است که خون همدیگر را می ریزند. جغرافیای انسانی مرتب در حال تغییر است. یک

زمانی هم بخش اعظم آسیا تا وسط های آفریقا مال ما ایرانی ها بود. حالا میتونیم ادعا بکنیم که تا ابد این سرزمین ها بایستی مال ما باشه، نه آخدا. نمیشه. این حرف تو که تو گفتی: تا ابد این سرزمین ها مال شماست نسنجیده بود. بیا یک بار هم که شده با خودت صادق باش، قبول کن که اشتباه کردی!! آخدا - باور کن هر کسی کتاب مقدس تو را بخواند به عقلت شک می آورد. الان وقت نوآوری است. اگر من پیغمبر تو شوم مطالبی نو خواهم آورد که باب طبع و ذائقه بشر امروز باشد. باور کن دیگه حتی در کتاب های کودکان هم مطالبی نظیر عهد تو با ابراهیم که در بخش ۱۵ کتاب مقدس آمده پیدا نمی کنی. می خواهی برایت بخونم تا یک شکم سیر بخندی. پس گوش کن: ابراهیم به خدا گفت: من از کجا مطمئن شوم تا تو این سرزمین ها را بمن میدهی. تو گفتی: یک گوساله ماده سه ساله، یک بز ماده سه ساله، یک قوچ سه ساله، یک قمری و یک کبوتر بگیر، آنها را سر ببر و هر کدام را از وسط از بالا تا پائین نصف کن و پاره های هر کدام از آنها از مقابل هم قرار بده ولی پرنده ها را نصف نکن. و ابراهیم چنین کرد و بعد به خواب عمیق فرو رفت و در خواب دید تو به او می گوئی نسل تو مدت ۴۰۰ سال در مملکت بیگانه بندگی خواهد کرد ولی من آن مملکت را تنبیه می کنم و نسل تو را با اموال زیاد از آنجا بیرون می آورم و تو ابراهیم در پیری در کمال آرامش خواهی مرد. اون حیوانات زبون بسته را که دادی ابراهیم شقه کرد بعد چه ارتباطی است بین شقیقه و گوز. تو داری مال و منال و سرزمین می بخشی، بعد یک دفعه حرف از ۴۰۰ سال بندگی - آوارگی و دربدری میزنی که چی بشه؟ که بگی صاحب قدرتی؟ ابراهیم که پیامبر بود و هست، با اون چرا؟ اصلاً این وسط فلسفه شقه کردن حیوانات برای چه بوده، نکند ابراهیم را با کابوس

به خواب عمیق بردی تا پیامت را به او بگوئی. باور کن اگر من پیامبرت شوم جلوی تمامی این جنگولک بازی ها را خواهم گرفت. سر مسئله بچه دار شدن سارا و اینکه سارا خواست ابراهیم با کنیزش هاجر بخوابد چه جوابی داری که بدهی، تو که می خواستی بعداً سارا را حامله کنی، آنهم در سن خیلی بالا، چرا این کار را زودتر نکردی تا هاجر از ابراهیم صاحب بچه شود و آنقدر سارا را تحقیر کند. بعدش بخاطر نساختن سارا و هاجر، ابراهیم، هاجر را همراه با پسرش اسماعیل در بیابان رها کند، آیا این رسم جوانمردی است که پیامبر تو آموزش می دهد؟ بعد وقتی ابراهیم ۹۹ ساله شد و سارا ۹۰ ساله، از ابراهیم هوس کردی یک جوک مذهبی دیگر بسازی و سارای ۹۰ ساله از ابراهیم صد ساله حامله شد!!! آخدا - محض اطلاع شما باید بگویم بسیاری از خانم ها در ۵۰ سالگی و اقلیتی تا چند سال بالای ۵۰ سال یائسه می شوند، یعنی تخم گذاری در آن ها قطع می شود. بشر تا امروز با وجود پیشرفت در علم و بالا رفتن میانگین سن عمر شاهد حتی یک مورد نیست که زنی در سن بالا حامله شده باشد چه برسد به ۹۰ سالگی. بعد چطور راضی شدی تا قانون ختنه خودت را در مورد پیامبر صد ساله ات هم اجرا کنی. تصور این که سنبل ابراهیم صد ساله را بریده اند و اون دور کمرش لُنگ بسته خیلی شیرین است!!!!

خدایا این چه پیمانی بود که با ابراهیم بستی؟ در سفر پیدایش باب ۱۷ نوشته اند: زمانی که ابراهیم ۹۹ ساله بود به او گفتی: به شرطی که هر فرزند پسری که در خانواده او وجود دارد، چه آزاد و چه زر خرید، اگر ختنه شوند، نسل او را در جهان زیاد می کنی و سرزمین کفار را به او می بخشی، و باز در سفر پیدایش باب ۱۷، بند ۱۴ نوشته اند: هر پسری که ختنه نشده باشد، از قوم ابراهیم

نیست چون عهد تو را شکسته است. خدایا آیا براستی این چه عهدی بود که با ابراهیم بستی، یعنی پیش پوست سر آلت تناسلی اینقدر اهمیت دارد که تو از آن بعنوان بزرگترین عهد تاریخ یاد کنی؟ خدایا اگر این پیش پوست، زشت است و باید بریده شود، چرا اصلاً آن را در بدن انسان قرار دادی که بعداً بخواهی آن را ببری؟

خدایا این راست است که تو، توی بیابان دنبال موسی گذاشته بودی تا او را بجرم ختنه نکردن، بکشی و اگر مادرش صفوره، سر سنبل او را نبریده بود و جلوی تو نینداخته بود، امروز موسی و در نهایت عارضه ای بنام یهودیت نداشتیم؟ خدایا، قصه های کتاب مقدس تو پایان نداده، مگر میشه باور کرد تو به چادر ابراهیم رفته ای و با او غذا خورده ای، سفر پیدایش باب ۱۷ بند های ۱ تا ۱۸ چه میگوید. راستی در این بخش نوشته، سه نفری بدیدن ابراهیم رفته اید، اون دو نفر دیگه کی بودند؟ این درسته که تو از ابراهیم سراغ سارا را گرفتی و به ابراهیم صد ساله نوید دادی که سارا ی ۹۰ ساله حامله خواهد شد و سارا حامله شد و اسحاق را بدنیا آورد ولی چون اسماعیل، اسحاق را مرتب کتک میزد به پیغمبرت گفتی تا هاجر و اسماعیل را در بیابان رها کند. خدایا تو حالت خوبه؟ اول به ابراهیم میگی: هاجر یعنی زنشو همراه با بچه اش در بیابان رها کند و وقتی هاجر در بیابان به تشنگی می افتد به او می گوئی: ناراحت نباش، من قوم بزرگی به شما خواهم داد و بعد وسط بیابان چاه آب برایش میزنی و مشک آبش را پر می کنی.

خدایا مسئله امتحان کردن ابراهیم و قربانی کردن اسحاق هم که در سفر پیدایش باب ۲۳ آمده پر از ابهام است. مگر نه اینکه سارا در ۱۲۷ سالگی در حبرون مُرد، مگر نه این که سارا در ۹۰ سالگی اسحاق را زائید، پس اسحاق در

زمان رویداد قربانی باید ۳۷ ساله باشد نه اینکه تورات آشکارا بگوید: اون ۱۳ ساله بود که پدرش ابراهیم خواست قربانیش کند.

خدایا این چه کاری است که پیامبر تو ابراهیم می کند. مگر هر کسی خواست از کسی قول بگیرد باید دست آن نفر را زیر کونش بگذارد. این ها چیست که در سفر پیدایش باب ۲۴ بند ۲ و ۳ نوشته اند. از کی تا بحال نوکر خانه برای پسر ارباب تصمیم می گیرد که او را منع کند تا زن از کنعانیان نگیرد و نوکر ابراهیم به شمال بین النهرین می رود و سر چاه آب، با خودش عهد می بندد هر دختری آمد و به من و شترهای من آب داد او را برای پسر ابراهیم میگیرم. آخر خدایا این چه جور انتخاب همسر است که از خودتان در آورده اید. بعد موقع خداحافظی ربکا با پدر و مادرش، آنها بگویند: امیدواریم بچه های زیادی بیاوری و نسل تو بر تمام دشمنانت چیره شود!! خدایا مگر ربکا چکار کرده بود که دشمنان زیاد داشته باشد؟ نکته وقتی زن اسحاق می شود برای خود دشمن می تراشد؟ خدایا همین طور که کتاب مقدس تو را ورق میزنم، از تعجب رو سرم شاخ سبز میشود. در سفر پیدایش باب ۲۵ وقتی راجع به مرگ ابراهیم مطلب می خوانم با تعجب می بینم که ابراهیم قبل از آن که در سن ۱۷۵ سالگی بمیرد، با زن دیگری بنام قطوره ازدواج می کند و از او هم صاحب ۶ فرزند میشود. ولی هر چه دارد به اسحاق می بخشید!! آیا این چه عدل و دادی است که یک نفر تمام دارائی اش را تنها به یک فرزندش ببخشد. سهم اسماعیل چی شد؟ سهم بچه های قطوره چی شد؟ بعد چطور در کتاب مقدس تو باید شاهد جبهه گیری بین اعقاب اسحاق و ابراهیم باشیم تا جائیکه در باب ۲۵ بند ۱۸ می خوانیم پسران اسماعیل دائم در حال جنگ با خود بودند. خدایا تو با این کارت عملاً بین

اسحاق و نواده های او با اسماعیل و بازماندگان او تبعیض قائل شدی که دودش امروز به چشم یهودیان و مسلمانان می‌رود. بعد در بند ۱۹ اشاره به عیسو و یعقوب بچه های اسحاق می‌کنی که آنچه را که تو در مورد عیسو گفته ای، او با خوردن یک کاسه آش عدس باطل می‌کند و به یعقوب می‌بخشد!! و در باب ۲۶ قصه زشت ابراهیم را باز تکرار می‌کنی و این بار اسحاق را وادار می‌کنی تا در حرار بگوید ربکا زنش، خواهرش می‌باشد و دلیل آن را چنین بازگو می‌کند: مردم اگر ببینند من زن زیبایی دارم، مرا می‌کشند تا او را تصاحب کنند!!

خدایا تا بحال خودت کتاب مقدس را خوانده ای؟ اگر خوانده ای چقدر خندیده ای؟ در سفر پیدایش باب ۲۷ با داستان مضحکی مواجه می‌شویم. گول خوردن اسحاق از یعقوب و گرفتن برکت از اسحاق و عیسو!!! خدایا، من مطمئن هستم که تو این داستان های بی مزه را ننوشته ای. یعقوب برای اسحاق کور غذا می‌پزد و پوست گوسفند دستش می‌کند و اسحاق دست های او را لمس کرده و می‌گوید: مثل دست های عیسو است ولی چرا صدایت مثل صدای یعقوب است!! خدایا متوجه شده ای که چرا بشر تو به جایی نرسید و هر روز از مقام انسان و انسانیت فاصله گرفت. ببخشید ببخشید بخاطر این دری وری هاست که مغزش را انباشته ای. بعد اسحاق به یعقوب برکت داد و چون نوبت عیسو رسید گفت برکت تو را برادرت یعقوب دزدید و به تو برکت نمی‌رسد. بینم مگر برکت عدس پلو است که تمامش را یعقوب بخورد و چیزی به عیسو نرسد.

خدایا آن زمان همه گوسفند چران بودند حتی زنان و دختران پیامبران تو. این چه فروزه ای است که پیامبران تو حتماً باید گوسفند چران باشند، شاید بخاطر این است که یاد بگیرند چطور با بندگان تو کنار بیایند. میدانم، تمام پیامبران تو

گوسفند چران بوده اند، ولی من یک امتیاز دیگر هم دارم و آن مدرک دکترای دامپزشکی است. راجع به دیگر مدارکم برایت گفتم و همچنین دانستن چند زبان زنده دنیا، زبانم خوبه و مثل بلبل حرف میزنم نه اینکه مثل موسی لکنت زبان داشته باشم و بجای او برادرش حرف بزند. خصوصیات عیسی را هم ندارم که کسی تو گوشم بزنه، انور صورتم را بگیرم و بگم یکی هم اینجا بزن، هر که خواست زور بگه نه تنها تو گوشش میزنم بلکه یک لگد هم به تخمش میزنم که هم نوش باشه و هم آبش - چون زنباره و خانمباز مثل محمد نیستم، بنا بر این تمام وقتم صرف خدمت میشه. راستی بیکار بودی محمد را پیامبر کردی؟ اونکه تمام عمرش یا خانم بازی کرد و یا جنگ. حاصل کار چه شد. الان ۱۴۰۰ ساله که مسلمانان از بدبخت ترین و عقب مانده ترین ملل جهان هستند. ببخشید که از اصل مطلب و سؤالاتم فاصله گرفتم. لطف کن و پاسخ سؤالهای منو بده تا با آگاهی کامل رسالت خودم را انجام بدم. ماجرای یعقوب در راه حُران چیست که دید نردبانی از کره ماه به پائین فرستاده اند و فرشته ها از آن بالا و پائین می روند!! مگر نردبان جای بازی است؟ در سفرپیدایش باب ۲۹ بند ۱۰ نوشته شما بالای نردبان ایستاده بودید و به یعقوب گفته اید: فرزندان تو را چون غبار بی شمار می کنم که از مشرق تا مغرب و از شمال تا جنوب را بپوشانند. خدایا اون موقع که این حرف ها را می زدی اصلاً از جاهای دیگر کره زمین اطلاع داشتی، مثلاً می دانستی در شرایط زیستی آن روزگاران، بنده های تو یک روز هم نمی توانند در قطب شمال یا جنوب زندگی کنند. نکنه خدایا خالی بستی!!!

در بند ۲۰ همین باب نوشته اند: یعقوب با تو شرط و شروط می گذارد که اگر به او غذا و پوشاک بدهی، او تو را بعنوان خدا قبول می کند؟! یارو را تو

ده راه نمیدادند، می گفت من خود کدخدام!! از ماجراهای با مزه کتاب مقدس، ازدواج یعقوب با دختران لابان دانی اش میباشد و چطور پس از هفت سال کار مجانی دانی زبل دختر زشتش لیه را به حجله پیامبر تو می فرسته و پیامبر عقب مانده تو حالیش نمی شود. تا اینکه صبح بلند شده و می بیند بحای راحیل، لیه را به او انداخته اند. و چون قلب نازک تر از گلش جریه دار شده، راحیل را هم به او می دهند ولی قول می گیرند تا ۷ سال دیگر یعقوب باید مجانی کار کند!! خدایا بینم یعقوب چه ویژگی داشت که او نو به پیامبری انتخاب کردی؟ بعد چون دیدی یعقوب لیه را دوست نداره، به او قدرت باروری دادی ولی راحیل را نازا کردی. لیه صاحب چهار تا بچه شد که آخریش یهودا بود. راحیل را چون نازا کرده بودی!! به او یاد دادی که به یعقوب بگویند حالا بیا با کنیزم بلهه بخواب و او را حامله کن، بلهه که حامله شود انگار من حامله شده ام!! و یعقوب هم که آدم بسیار حرف شنوئی بود بلافاصله بلهه را حامله کرد، این کار را نه تنها یک و بلکه چندین بار انجام داد و پسر هائی بنام دان و نفتالی بوجود آورد. زمانی شیر تو شیر میشه که لیه می بیند، راحیل با ضرب کنیزان خود، هر شب یعقوب را پر کرده و دیگر یعقوب نزد او نمی آید. اونم گشت و یک کنیز خوشگل بنام زلفه را پیدا کرد و زیر شوهرش یعقوب انداخت. زلفه هم باردار شده و جاد را بدنیا آورد. خدایا این چه کتابی است که بنام تو نوشته اند. یک نگاهی هم به باب ۳۰ بند ۱۴ از سفر پیدایش بینداز و بشنو راحیل به لیه چه می گوید: اگر پنج تا گردو و سه تا خرما بمن بدهی اجازه میدم امشب با شوهرم یعقوب عشق بازی کنی!! و همان شب لیه حامله میشه و پنجمین پسر خود را بدنیا آورد و نامش را یساکار گذاشت. و هر بار که راحیل از لیه عدس و لوبیا و گشنیز گرفت و اجازه داد تا

لیه با یعقوب بخوابد، لیه برای یعقوب یک بچه آورد آره راجع به زبولون و دینه صحبت می کنم.

خدایا پیامبرت یعقوب در تمام عمر مشغول بچه سازی بود، حالا لیه زیرش بخوابه یا راحیل، زلفه باشه یا بلهه!!

پس از آن که یعقوب صاحب یوسف شد به دائی اش گفت: قصد دارم به وطنم برگردم و دائی زبل که خدای حیل و فریبکاری بود به پیامبر تو گفت: فال گرفته ام، دیدم خدا بخاطر تو بمن برکت می دهد. تا امروز مجانی کار کردی، بعد از این بهت مزد میدم. و یعقوب پیامبر IQ تو، گفت: باشه میمانم ولی گوسفندهای ابلق و خالدار و برّه های سیاه تو را بر می دارم و اگر دیدی یک بز و یا گوسفند سفید در میان گله من یافتی، بدان آن را از تو دزدی کرده ام. آخه مگه میشه پیامبر تو دزد باشه که به این صراحت در کتاب مقدس به آن اشاره می شود. هر چند بعد ها معنی دزدی را فهمیدیم. پیامبر تو یعقوب اگر یک برّه می دزدید، پیامبر دیگر محمد، با کاروان زنی شروع کرد و بعد از بقدرت رسیدن تمدن ها و فرهنگ ها را یغما کرد.

خدایا، از کارهای تو شگفت زده می شوم. پس از آن که یعقوب گله های لابان پدر زنش را بالا کشید بهش یاد دادی که چطور فرار کرده و با دسیسه رابطه پدر و فرزندی را بین لیه و راحیل و لابان قطع کند. آیا این رسم جوانمردی است که وقتی لابان برای پشم چیدن از خانه اش دور شود به یعقوب بگوئی، تمام گله و اموال را بر پشت شتر سوار کن و دزدکی فرار کن. چطور حاضر شدی به یعقوب بگوئی، به زنت راحیل بگو بت های خانه پدرش را بلند کند!! (باب ۳۱، بند های ۱۷ تا ۲۱) یعقوب اموال لابان را می دزد و پس از آن که او را تعقیب می

کند در روز هفتم در کوهستان جلعاد به او می رسه ولی باز تو طرف پیامبر دزدت را گرفته و به لابان میگی: مبادا حرفی به او بزنی!! خدایا مگر میشود باور کرد که شما همواره در راستای خرافه و خرافه پرستی قدم برداشته ای. آیا چند پاره سنگ چه ارزشی دارد و چه از آن ها بر می آید که سنگ را بعنوان شهادت بین پیامبرت و پدرزنش قرار می دهی که اگر کسی عهد شکنی کرد، این سنگها شهادت بدهند. مگر سنگ جان دارد، مگر سنگ شعور دارد، مگر سنگ خاصیتی غیر از این دارد که آن را بر داشته و با آن سر پیامبر کودنت را بشکنیم؟ خدایا، تو چقدر به پیش پوست سر آلت بندگانت علاقمندی، موسی را می خواستی بکشی چون ختنه نشده بود. و اگر صفوره، مادر موسی ابتکار بخرج نداده بود، امروز خبری از یهودیت نبود. وقتی دینه دختر آخری یعقوب در بیابان تنها شد، شکیم پسر حمور پادشاه حوی خرشو گرفت و بهش تجاوز کرد، تو به پیغمبرت گفتی: بگو از گناه شما می گذرم، به شرطی که همتون ختنه بشین!! و تو نامردی را وقتی به بی نهایت رساندی که مردان ختنه شده شهر که با لنگ راه می رفتند و کسی با خودش سلاح حمل نمی کرد مورد حمله پسران یعقوب و لشکریان او قرار گرفتند و همگی قتل و عام شدند. و پس از این جنایت، تو به یعقوب برکت دادی و اسمش را گذاشتی اسرائیل.

خدایا وقتی زندگینامه یعقوب و پسرانش را مطالعه می کنم، جز فساد و دزدی و هرزگی چیزی نمی بینم، همانطوریکه در دوره ابراهیم و اسحاق دیدم. مگر بله زن یعقوب نشده بود، چطور میشه که پسر بزرگ یعقوب یعنی رئوبین با زن باباش بخوابد و یا انحراف های جنسی پسران یعقوب که به گوسفند و بزغاله و خر هم رحم نمیکردند و زمانی که یوسف ۱۷ ساله این ماجرا ها را به پدرش می

گفت موجب خشم برادران را پیش آورد و آن ها توطئه کردند تا یوسف را بکشند. یوسف را به چاه انداختند ولی، با سفارش و فکر یهودا او را از چاه در آورده و به تاجران اسماعیلی به قیمت ۲۰ سکه نقره فروختند و بعد لباس یوسف را که از تنش در آورده بودند به خون بز آغشته کردند و نزد یعقوب رفتند. یعقوب هم که سابقه تیز هوشی او را تا کنون متوجه شده اید، با دیدن جامه فریادی زد و گفت: پیرهن یوسف است. حیوانی او را دریده.

خدایا آیا بغیر از تو کسی عامل فساد خاندان پیامبرانت بوده و هست؟ مگر تو نگفتی که پیامبرانت عالم هستند و دانا، پرهیزکارند و با خدا، مهربان هستند و با گذشت. پس چرا این ویژگیها را در هیچکدام آنها نمی بینیم. مگر میشود که پدری به عروشش تجاوز کند. لابد می پرسی چه کسی؟ میگویم یهودا. مگر یهودا نبود که با عروشش تمار همبستر شد و او را حامله کرد و بعد در کمال بیشرمی دستور به سوزانیدن او بجرم زنا داد؟ و زمانی که متوجه شد دسته گلی را به آب داده، او را بخشید!! خدایا، آیا در زندگی پیامبرانت غیر از سکس و زاد و ولد فروزه دیگری وجود داشته. کدام درس اخلاقی از جانب پیامبرانت به بشر رسیده که موجب آرامش و آسایش و شادی آنان گردد.

خدایا وقتی کتاب مقدس تو را می خوانم وقتی به سفر پیدایش باب های ۴۰ و ۴۱ نظری می اندازم می بینم که پیامبران تو، در حقیقت پیشقدمان فال بینی و رمالی و پیشگوئی بوده اند. درد بزرگی که امروز جوامع بشری را رنج می دهد و مشتی رمال و شیاد با سر هم کردن مشتی اراجیف و مزخرفات مردم ساده لوح را سر کیسه می کنند. در مورد زندگی نامه پیامبرانت آیا یک روز را سراغ داری که بدون حيله و تزویر و ریا شب کرده باشند؟ ماجرای قحطی مصر در زمان یوسف

هم ویژگی خاص خود را دارد که چطور تو به کسی که برکت داده ای، همه چیز را برای فرعون می خواهی. مردم نان ندارند بخورند ولی یوسف می گوید گاو و خر خود را بدهید تا به شما غذا بدهم. گاو و خر را برای فرعون می گیرد و بعد نوبت زمین های آن ها می رسد که باز تمام زمین ها را پشت قبالة فرعون می اندازد. آخه این چه جور رهبری و ارشاد است. این که صرفاً استثمار است. این که تمامش رنگ چپاولگری دارد نه آن چیزی که تا امروز به دروغ از ادیان مختلف بخورد بشر داده اند. مردم بدبخت مصر در قحطی شدید گیر می کنند ولی آقا یوسف شما میگه: اگر غلام فرعون بشید، آنقدر به شما غذا می دهیم تا نمیرید!! یوسف انحصار بذر و کشاورزی را می گیرد. نقش سلف خر را بازی می کند. بذر می دهد تا مردم بکارند ولی ۲۰ درصد آن را موقع برداشت به نفع فرعون می گیرد. یوسف شارلاتان، تمام آخوند های آن زمان را از پرداخت مالیات معاف می کند، با زمین های آن ها کاری ندارد. خانواده اش را به مصر می آورد و آن ها را در ناز و نعمت غرق می کند و تازه با سبک زشت آن زمان که از هر کسی که قول می گرفتند باید دست آن طرف را زیر کونش می گذاشتند، یعقوب دست یوسف را زیر کونش می گذارد و از او قول می گیرد که پس از ۱۴۷ سال که مُرد، جسد او را در مصر دفن نکند.

خدایا قصه وصیت کردن یعقوب هم از بخش های بامزه کتاب توست. پیامبر تو دارد میمیرد تمام پسرانش را دور خودش جمع کرده و به بچه بزرگش رئوین می گوید: تو از دیگران برتر نیستی چون با یکی از زنان من همبستر شدی و مرا بی حرمت کردی!! شمعون و لاوی، شما هم مردانی بی پدر و مادر، بی رحم و بی انصاف هستید!!

خدایا از خودم در نمی آورم، باب ۴۹ بندهای ۲ تا ۲۸ را خوانده ام. شمعون و لاوی، چطور دلتان می آید، رگ پای گاوهایتان را قطع کنید!! یهودا، تو تمام دشمنانت را خواهی کشت!! یهودا الاغ خود را به درخت انگور بسته (بند ۱۱) و لباس خود را در شراب می شورد!! دندان های یهودا با آنکه مسواک نمی زند از شیر سفیدتر است!! زبولون، تو باید در ساحل دریا زندگی کنی و متصدی بندر شوی!! پسر یسا کار تو مثل یابو، زحمت کش و بارکشی!! وان، پسر دیگرم مثل مار بر سر راه افراد قرار گرفته و پای آنها را نیش می زند. جاد، تو هم همواره مورد حمله و تجاوز قرار میگیری!! اثیر هم کارش برداشت محصول و دادن آن به پادشاهان خواهد بود و نفتالی که بچه های زیبا پس می اندازد!! یوسف نیز درخت پر باری است با شاخه های فراوان و بنیامین که گرگ درنده و خونخواری است که هر صبح دشمنانش را قورت می دهد. و در پایان این شعر و ورها کتاب مقدس نوشته: این بود برکات یعقوب پیغمبر کس خل تو به فرزندان و بدین ترتیب پیغمبر منگول تو در سن ۱۴۷ سالگی مرد و وصیت کرد او را به کنعان برده و در غار مکفيله دفن کنند.

پس از مرگ یعقوب بدستور یوسف، جسد او را مومیائی کردند و باز بدستور یوسف مردم بدبخت و گرسنه تا ۷۰ روز برای مرگ او عزاداری کردند و بالاخره آقا یوسف پس از ۱۱۰ سال عمر پر عزت از جهان رفت.

خدایا پیش از آنکه دفتر سفر پیدایش را ببندم و به خروج بپردازم، امیدوارم پاسخ سؤالات مرا همین امروز بدهی! بمن بگی آیا حقیقتاً تو این کتاب را نوشته ای یا پیامبران؟ اگر باور مرا بخواهی باید بگم، روح تو از نوشتن این کتاب پر از شعر و ور بی اطلاع است. تا آنجائی که من تحقیق کرده ام این کتاب

توسط عزرا کاهن بزرگ دوره بعد از اسارت یهودی ها در بابل و فرستاده ویژه خشایار شاه پادشاه ایران به اورشلیم نوشته شده. آنچه را که به عنوان معجزه در کتاب تورات می خوانیم، فقط می توان بعنوان یک جوک لوس قلمداد کرد. تمام اتفاقات و رویدادها مسخره و خنده آور هستند. خدایا به استناد چه اندیشه ای و چه عملکردی از قوم یهود، آنها را قوم برگزیده خود خواندی؟ این دیدمان تو، با اصول خرد و منطق هم خوانی ندارد.

قصه موسی در تورات یکی از مضحک ترین قصه های عالم است که در ضمن خنده دار بودن، غل و زنجیری هزار خروار بر دست و پای یهودیان بسته است و پیروان امروز موسی، پس از گذر چهار هزار سال، با اندیشه های ویرانگر و ضد انسانی او زندگی می کنند. موسی در حقیقت پایه گذار فضول ترین دین هائی است که تو ساخته ای. او پایه گذار و افشاننده تخم خرافه پرستی و واپسگرایی است که بعدها پیغمبر دیگر محمد آن را کامل کرد.

پیش از پرداختن به کتاب سفر خروج که در باره خروج بنی اسرائیل از مصر است، از دید تاریخی می خواهم موسی را به تو معرفی کنم. البته جسارت مرا می بخشی، چون چیز هائی که بنام تو در تورات نوشته اند، با مطالب تحقیقی و علمی هم خوانی ندارد.

خدایا محض اطلاع می گویم: در دوره پادشاهی سلسله هجدهم فراعنه مصر، یعنی حدود ۳۳۶۸ سال پیش، فرعون جوانی بقدرت رسید که خود را آمنحوتپ چهارم نامید.

این فرعون جوان بفکر افتاد تا بت پرستی را در مصر از میان بردارد و دست به ساختن خدای یکتا شد که شما باشید. در حقیقت سازنده اصلی شما اگر

وجود داشته باشد آمنحوتپ است. این فرعون دید که خدای خورشید یعنی آتون از همه نزد مردم شناخته تر است، نام شما را آتون گذاشت. اسم قشنگی است، اگر آن را دوست دارید. من شما را به نام آتون صدا بزنم، چون از نام های یهوه، چیزز و خصوصاً الله خوشم نمی آید. البته این ترفند فرعون مصر را بعد ها پیغمبر زبل تو محمد نیز بکار برد و نام بت بزرگ خانه کعبه یعنی الله را روی تو گذاشت. این فرعون که ذوق آهنگ سازی هم داشت، برای تو یک سرود ساخت و همه را مجبور کرد که بخوانند. خدای یگانه که جز تو خدائی وجود ندارد!! درست عین محمد که میگه: لا الله الا الله که معنی اش درست و بدون یک کم و یا زیاد همان حرف آمنحوتپ است.

یکتاسازی آمنحوتپ باعث شد تا کاهنان علیه او شورش کنند. این فرعون که ۱۷ سال بر مصر حکمرانی کرد در سال ششم حکومت خود نامش را به اخناتون تغییر داد. پس از او، مصری ها دو باره تو را فراموش کردند و دنبال خدای خورشید، ماه و زیبایی و باد و بت پرستی رفتند. خدایا باید به آگاهی تو برسانم که در زمان سلطنت اخناتون پیامبر تو آقا موسی فرمانروای منطقه مرزی گِسن بود و پس از مرگ فرعون کوشش کرد تا آئین یکتاپرستی او را زنده کند و قومش را از مصر به کنعان ببرد. موسی پیامبر تو فرد جاه طلبی بود که می خواست امپراطوری جدیدی بر پا کند، درست نظیر محمد. نکته شگفت انگیزی که وجود دارد نحوه درگذشت اوست. در حالی که تو، یعنی یهوه، با موسی آشکاراً پیمان بسته بودی که او و قومش را به سرزمین موعود میرسانی ولی میان راه به دلیل و یا دلائلی که من نمیدانم، زیر قولت زدی و جان او را میگیری. البته در کارهای سیاسی و حفظ قدرت، دست به هر جنایتی می توان زد. موسی را در سن ۱۲۰

سالگی می بری. آخرین محلی که موسی را دیده اند موآب نام داشت، ولی جالب اینجاست که تا امروز کسی از آرامگاه او آگاهی ندارد. چطور ممکنه که شما، نشانی از پیامبر قوم برترت برای مریدانش بجا نگذاشته باشی؟ نوشته های کتاب مقدس تورات به وضعی نشان می دهد که بر خلاف نظریه خیلی ها، این کتاب توسط موسی نوشته نشده. آخه چطور یک نویسنده در باره خودش می نویسد: موسی در ۱۲۰ سالگی در گذشت و در موآب دفن شد و هیچ کس از آرامگاه او اطلاع ندارد.

خدایا، لطفاً مرا روشن کن که موسی اصلاً مصری بود و یا یهودی؟ اولاً نام موسی، یک واژه مصری است و معنی فرزند میدهد. نام موسی بمعنی فرزند در بناهای تاریخی مصر بسیار مورد بهره برداری قرار گرفته است. آن قصه هائی که راجع به زایش موسی و از آب گرفته شدن او توسط دختر فرعون مصر نقل شده همگی جعلی و ساختگی است. نام موسی در زبان عبری معنی بیرون کشنده از آب را میدهد و نه بیرون کشیده از آب. ثانیاً چطور می شود که دختر فرعون مصر، یک بچه را از رود نیل بگیرد و نام عبری بر آن بگذارد، مگر دختر فرعون مصر، ایرانی بوده که بجای نام های زیبای ایرانی، اسامی زشت عربی را برای بچه اش بگذارد. موسی مصری بود و نه یهودی، چون ختنه نشده بود. خدایا، مگر تو نبودى که تو بیابان دنبال اون کردى تا بکشیش که صفوره بداد بچه اش رسید و سنبل موسی را ختنه کرد و پیش پوستش را مقابل تو انداخت!!

خدایا اگر تو تمام تاریخ مصر را بخوانی، نشانی از درگیری موسی، پیامبرت، با فرعون مصر پیدا نمی کنی. بنا به نوشته کتاب مقدس تو، مسافرت موسی از شمال مصر به مرز فلسطین که حدود ۴۰۰ کیلومتر است، چهل سال تمام

طول کشید، در حالی که این مسافت را رضا بلوچی در یک هفته می دود، پای پیاده و همراه با خر و الاغ و گاو در مدت ۴۰۰ سال حد اقل میشه بالای ۲۰ بار کره زمین را دور زد. قصه های مسخره خشک کردن دریا، عبور ۶۰۰ هزار سپاهی از دریا افسانه هائی است که آن ها را بخورد کودکان منگول هم نمیتوانم بدهم!! پیامبر تو گفته: من ۶۰۰ هزار سپاهی دارم. در حالی که باز اشاره شده که کل لشکریان فرعون ۲۰۰ هزار نفر بودند. چطور میشه ۶۰۰ هزار نفر از مقابل ۲۰۰ هزار نفر فرار کنند و آن همه بدبختی را تحمل کنند.

در کتاب تورات و در بخش سفر خروج می خوانیم که پس از مرگ یعقوب پسران او همراه با زن و فرزندانشان که رویهمرفته ۷۰ نفر میشدند به مصر رفتند. و فرزندان زیادی از خود بجا گذاشتند. ولی دیگر ارج و قرب زمان یوسف را نداشتند و بصورت برده در آمدند. تورات می نویسد زاد و ولد در یهودی ها چنان سریع بود که فرعون را به وحشت انداخت و به قابله های مصری دستور داد تا نوزادان پسر را بکشند!! حالا چطور می شود که در این قوم با این همه آدم، قابله از خودشان نداشته باشند از آن حرفهاست. ثانیاً تورات نوشته دو تا قابله به نام های شفره و دیگری فوعه دستور فرعون را اجرا نکرده و قوم یهود را زنده نگه داشتند!! (در سفر خروج، باب اول، بند های ۱۵ تا ۱۷) و زمانی که مورد پرسش قرار می گیرند، می گویند: زنان اسرائیلی مثل زنان مصری نیستند!! تمام آن ها پیش از رسیدن قابله، وضع حمل می کنند!! و زمانی که ما میرسیم آنها پسران خود را نیز ختنه کرده اند!! فرعون که اون هم مغزش پاره سنگ میبرد، قابله ها را بخشیده!! ولی دستور می دهد: حالا که قابله ها تمرد و نافرمانی می کنند پس نوزادان پسر را به رودخانه نیل انداخته غرق کنید!! خدایا باور کن که دری

وری نویسی هم اندازه ای دارد. مگر ما از ویژگی های اخلاقی سلاطین و مستبدین تاریخ بی اطلاع هستیم. ما مگر جنایات آنها را نخوانده ایم، پس از گذشت چند هزار سال، امروز هم بنام تو میلیون ها نفر را به راحتی می کشند. در هزاره سوم و در عصر فضا و اینترنت در کشورهای اسلامی مثل کشور خودمون ایران، هر کسی به تو و پیامبرت محمد شک کند کشته میشه. زندان های جمهوری اسلامی از دگراندیش پُر است. بنا بدستور خمینی در تابستان ۱۳۶۷ هزاران نفر را بجرم مرتد بودن بدار کشیدند. خدایا فرعون قابله های نافرمان را بخشید. و به آنها برکت می دهد ولی بلافاصله دستور غرق کردن نوزادان را در آب صادر می کند.

در تورات، بخش خروج، باب دوم، به تولد موسی اشاره شده. مگر همیشه پیامبر تو پدری بدون نام و نشان داشته باشه و تنها بنویسید، مردی از قبیله لاوی. داستان تو سبد گذاشتن موسی و رها کردن او در رود نیل، قصه بی مایه ای است که ساخته اند. راجع به نامگذاری موسی هم که چند دقیقه پیش صحبت کردم. تورات نوشته موسی یعنی از آب گرفته شده، در حالی که موسی به کسی اطلاق میشه که کسی یا چیزی را از آب بگیرد.

خدایا، چطور میشه که تو از میان جانیان و قاتلان پیامبر انتخاب می کنی؟ آیا از خصوصیات اخلاقی موسی و محمد آگاه بودی؟ چرا حرفی نمی زنی، وقتی دیدی موسی آن محافظ مصری را کشت و او را زیر شن ها پنهان کرد، مگر آدم کشی یه کار زشت و نکوهیده نیست؟ موسی پیامبر تو، پس از ارتکاب جنایت به مدیان فرار می کند و سر چاه آب از صفوره دختر تیرون کاهن مدیان خواستگاری می کند!! و بلافاصله زنش حامله شده و بچه ای بنام جرشون بدنیا می آورد. از این لحظه به بعد شامورتی بازی های پیامبر تو، موسی شروع می شود.

خدایا تو چرا به موسی قدرت معجزه بخشیدی؟ تو که عالمی، دانائی، آیا نمی دانی ما چیزی بنام معجزه نداریم و معجزه از پدیده های اختراعی دکانداران دین است؟ آیا تمام کارهائی که موسی کرد با قوانین طبیعی همخوانی دارد؟ خرافات را اگر خواستی در ذهن مردم ساده لوح نهادینه کنی و به آن بر چسب تقدس بزنی، کافی است بگوئی معجزه است. درست مثل هجو نامه ای مثل قرآن با صدها ضد و نقیض و مطالب پرت و پلا که گفتند معجزه محمد است و کسی جرئت نقد آن را ندارد. خدایا کدام منطق و خردی می تواند معجزه را قبول کند که تمام تاریخ ادیان از آن انباشته شده است. من که امکان ندارد زیر بار معجزه بروم. رسالت من تنها گفتن حقایق است. پاره کردن زنجیر های مومیائی - مذهبی از دست و پای مردم جهان است. خدایا تو خودت خنده ات نگرفت وقتی عصای موسی را مار کردی؟ و موسی را ترساندی تا جائی که فرار کرد (سفر خروج باب ۴ بند ۳) یا دست هایت پیامبرت را رنگ کردی و بعد رنگ ها را پاک کردی؟ اکنون کارهائی که تو کردی صد برابر بزرگترش را شعبده باز ها انجام می دهند. یک سری به لاس و گاس بزن و از نزدیک شعبده های آنها را یاد بگیر. شاید بدردت بخورد. تبدیل به خون کردن آب رودخانه نیل و ده ها شگرد و شامورتی بازی را به موسی یاد دادی ولی توان آن را نداشتی که لکنت زبان موسی را خوب کنی؟ کاری که امروز متخصصین کلام و گفتار و درمانی می کنند. برادرش هارون را مأمور کردی تا بجای پیامبرت حرف بزند، با مزه نیست؟ پیامبرت نمی تواند حرف بزند ولی اسمش را گذاشتی کلیم الله؟!!

خدایا براستی که تو شاهکاری!!! این همه آموزش شعبده بازی به موسی دادی که برود مصر و قومش را آزاد کند ولی در بند ۲۱ سفر خروج باب چهارم

میگه: من قلب فرعون را سخت کردم تا بنی اسرائیل را رها نکند. بجای این همه بازی، ساده تر نبود که قلب فرعون را مثل دنبه نرم می کردی؟ خدایا موسی را به پیامبری انتخاب می کنی، به او مأموریت میدهی، ولی خبر نداری که موسی ختنه نشده است!! وسط بیابون و در حین انجام مأموریت دنبالش می کنی تا او را بکشی!! بابا دست خوش به این همه مشنگی.

خدایا تو پیش از دادن قدرت به پیامبرت موسی، آیا از سرشت پلید او با خبر بودی؟ آیا می دانستی که در آینده پیامبرت دستور به قصابی کردن بچه ها می دهد؟ مادران را دسته جمعی می کشد؟ و چنان نسل کشی راه می اندازد که تاریخ آن را فراموش نمی کند؟ می دانستی که موسی پیامبرت دختران جوان را به هرزگی و فحشاء می کشاند؟ خدایا تورات تو تاریخ شرارت و تبه کاری است نه یک کتاب مذهبی. کتاب تورات تو مملو از افسانه های نابخردانه و جنایت کارانه است، همانطور که قرآن محمد تو نیز آنچنان است.

موسی و هارون پیش فرعون میروند ولی فرعون می گوید: خدا کیست که من به حرف هایش گوش کنم. خدایا می توانم یک شوخی کوچک باهات بکنم، آره فکر می کردم فرعون راست می گفت. با این کارهایی که تو می کنی، اگر انکارت کنند کوتاه ترین و ساده ترین راه است. و اولین تنبیه فوعون در مقابل گستاخی موسی و هارون این بود که دستور داد به اسرائیلی ها کاه ندهند تا خشت سازی آن ها بدون کاه باشد!! (سفر خروج، باب ۵، بند ۶) و با این شگرد عالمانه - سیاسی فرعون قوم بنی اسرائیل را متفرق کرد که بروند و از سراسر مصر کاه جمع کنند!!! خدایا امروزه ما به این کار می گوئیم: دنبال نخود سیاه فرستادن!! خدایا وقتی آدم سفر خروج باب ۷ را می خواند خون در سرش منجمد

می شود. مگه می شود این همه پرت و پلا را باور کرد؟ بلای خون نازل می کنی و رود نیل را تبدیل به مرکز انتقال خون می کنی، ماهی های بیچاره را می کشی، آب را می گندانی و جادوگران مصری روی دستت بلند می شوند و کارت را خنثی می کنند. بعد دست به کار مضحکی می زنی و بلای قورباغه را نازل می کنی و مصر را از قورباغه پر می کنی و فریب فرعون را می خوری و آنها را جمع می کنی. حالا اون همه قورباغه را چطور جمع و جور می کنی نمیدانم. بعد از قورباغه بازی بلای پشه نازل می کنی. پشه ها هم نتوانستند کاری انجام دهند. این کار تو باعث شد که صنعت پشه کشی در مصر رونق بگیرد. بعد بلای مگس را نازل کردی آنها مگس های با عقل و شعور که در محله جوشن که محل زندگی اسرائیلی ها بود نمی آمدند، و البته آن بخاطر تمیزی بیش از حد محله بود. ولی چون قصر فرعون فوق العاده کثیف بود، همه به آنجا هجوم برده بودند. از دست مگس ها هم کاری ساخته نشد. آن وقت سراغ بلای طاعون و بعدش دمل را ظاهر کردی، هیچ کدام کار نکرد، تگرگ سنگی باریدی، تا سردرختی ها و شکوفه ها را از بین ببری. چه میزان حیوان و چهارپا را نابود کردی که بگوئی قدرت داری! تگرگ هم مثل مگس، همه جا آمد، همه چیز را نابود کرد الا در محله جوشن که زیستگاه بنی اسرائیلی ها بود!!! باز خدایا، تو فریب فرعون را برای بار چندم خوردی، به قولش اعتماد کردی، ولی دیدی که او باز زیر عهدش که همانا اجازه خروج قوم بنی اسائیل از مصر بود زد.

بازی مشگنانه یهوه - فرعون - موسی و هارون همچنان ادامه یافت. این بار بلای ملخ نازل شد و باز خدا فریب خورد و فرعون زیر حرفش زد. از آنجائی که خدا می خواست قدرتش را نشان دهد و کار را یکسره نمی کرد این بار بلای

تاریکی را نازل کردی و سه روز مردم مصر رنگ خورشید را ندیدند!! و آنگاه تو، خدای مهربان و دادگر تصمیم گرفتی بچه های فرعون و بزرگان مصری را بکشی. فرعون و لشکریان او با تو در افتاده بودند ولی تو زورت به بچه های کوچک آن ها رسید، کاری که پیامبر آخرت محمد نیز بکرات به آن دست زد. تاریخ اسلام نیز از این همه شرارت و تبهکاری پر است. قتل عام قبائل یهودی، تجاوز به زنان در کنار جسد مثله شده همسرانشان، آتش زدن مزارع و درختان نخل، پر کردن چاه آب با خاک، به اسارت گرفتن کودکان و جوانان و فروش آنان بعنوان برده و به فحشاء کشاندن زنان اسیر.

خدایا وقتی دستور بکشتن فرزندان مصری ها دادی به قوم بنی اسرائیل گفتی با خون روی در خانه های خود علامت بگذارند تا مرگ به خانه آن ها نیاید. ببینم، خود مصری ها نمی توانستند این کار را بکنند و با خون روی در خانه های خود و در جاهای مختلف قصر فرعون علامت بگذارند تا پیکِ مرگِ تو گه گیجه بگیرد؟

پس از کشتار فرزندان مصری ها، بالاخره فرعون دستور به کوچ قوم بنی اسرائیل داد. خدایا، این جا سؤالی برای من مطرح شده. ببینم قدرت فرعون بیشتر بود یا قدرت بنی اسرائیل؟ چرا وقتی موسی و هارون اولین بازی را در آوردند، فرعون دستور نداد تمام قوم بنی اسرائیل را نابود کنند؟ خدایا امروزه، در هزاره سوم، با داشتن سازمان ملل متحد، سر رأی گیری تقلبی احمدی نژاد صد ها نفر را می کشند و آب از آب تکان نمی خورد. دو نفر می آیند (موسی و هارون) یک کشور را نابود کنند و بعد فرعون بگوید: خوب حالا که همه چیز را نابود کردید مال و منال و رمه و الاغ و گاوهایتان را بردارید و سلامت بروید!! این کار فرعون

خیلی احمقانه است، نه؟

خدایا چاخان نویسی هم حد و مرزی دارد. در سفر خروج بند ۳۷ و ۳۸ نوشته اند: قوم بنی اسرائیل زمانی که مصر را ترک کرد تنها ۶۰۰ هزار مرد جنگی داشته باشد. این تعداد یک چهارم و یا یک پنجم جمعیت آن قوم را تشکیل می‌دهد. بنا بر این با یک حساب سر انگشتی، آیا می‌شود ادعا کرد که قوم موسی ۲.۵ میلیون نفر بودند؟ مگر در همین تورات نوشته نشده وقتی اجداد موسی به مصر رفتند ۷۰ نفر بیشتر نبودند؟ چطور میشه از ۷۰ نفر در مدت ۴۳۰ سال ۲.۵ میلیون نفر آدم ساخت؟ این کار فقط از دست موش‌ها بر می‌آید نه انسان! تازه مگر فرعون دستور نداده بود که نوزادان پسر این قوم را بکشند. نکته که قوم بنی اسرائیل از قدرت و دانش کلن برخوردار بودند و تولید مثلشان با استفاده از سلولهای سوماتیک و بدون نیاز به اسپرم صورت می‌گرفت. در ضمن قومی که ۶۰۰ هزار مرد جنگی دارد چرا باید فرار کند و آنهمه سختی‌ها را در طول ۴۰ سال تحمل کند.

خدایا مگر بنا نبود قوم موسی را به کنعان ببری، نزدیکترین راه به کنعان عبور از فلسطین بود ولی چرا به آنها گفתי از حاشیه دریای سرخ به کنعان بروند که راهی است طولانی تر. قصه کودکانه موسی ادامه می‌یابد. فرعون که آن زمان قوم بنی اسرائیل را در چنگال داشت، آن‌ها را از بین نبرد، حالا که اجازه خروج به آنها داده، آنها را تعقیب می‌کند تا بکشد!! فرعون به موسی و قومش اجازه خروج می‌دهد ولی در تورات، سفر خروج باب ۱۴ بند ۵ می‌خوانیم: به فرعون خبر دادند که اسرائیلی‌ها از مصر گریخته‌اند!! و فرعون دستور تعقیب و کشتار آنان را صادر کرد. باور کنید که از خواندن این مطالب، مرغ یخی فریز

شده هم به خنده می افتد. و بالاخره اوج داستان تخیلی و کودکانه تورات با باز شدن دریا و عبور قوم موسی و سپس غرق شدن فرعون و لشکریانش شکل می گیرد.

بند ۳۱ همین باب هم حاوی مطلب جالبی است. وقتی قوم اسرائیل این معجزه عظیم خداوند را دیدند ترسیدند و به خداوند و پیامبر او موسی ایمان آوردند!! پس تا این لحظه همه چیز کشک بود؟

سفر موسی و قومش بسوی کنعان آغاز می شود، سفری که با افسانه سازی و جنایت و غارتگری همراه است. موسی وقتی از دریای سرخ عبور می کرد بطرف صحرای شور می رود. در ماره، آب تلخ و نمکی قوم او را به نارضایتی می کشد. باز شامورتی بازی آغاز می شود. موسی یک درخت در برکه آب می اندازد و آب شیرین می شود. حالا چطور میشود در صحرای بدون آب و علف و از یک برکه کوچک آب ۲،۵ میلیون نفر را همراه با صدها هزار دام را سیراب کرد، از آن حرفهاست. این جمعیت انبوه وقتی به ایلیم رسیدند که آن ناحیه هم فقط ۱۲ چشمه و ۷۰ تا درخت خرما داشت.

شعر و ور گوئیهای کتاب تورات را وقتی می توانید حسابی درک کنید که خدا از آسمان نان سنگک، تافتون، لواش، بربری، فرانسه، نان رژیمی برای قوم موسی می ریزد و این کار را هر روز انجام می داده تا بنی اسرائیل نان شب مانده نخورد (سفر خروج باب ۱۶ بند ۴) قوم متوقع موسی وقتی دیدند که خدا برایشان نان تازه از آسمان می بارد، رویشان را زیاد کرده و درخواست گوشت هم کردند و خدا برای آن ها بلدرچین فرستاده و سراسر اردوگاه بنی اسرائیل را بلدرچین پر کرد (سفر خروج باب ۱۶ بند ۱۳). شنبه کار نکردن هم در همین روزها شکل

گرفت و به صورت قانون در آمد. با این که هنوز به سفر اعداد باب ۱۵ بند های ۳۲ تا ۳۸ نرسیده ایم ولی باید به رویدادی در خصوص کار نکردن در روز های شنبه اشاره کنم که با شنیدن آن مغزتان منجمد می شود. بنا به نوشته تورات، افراد بنی اسرائیل در بیابان مردی را می بینند که مشغول جمع آوری هیزم است. او را دستگیر کرده و پیش موسی میبرند و می گویند: این مرد بر خلاف دستور یهوه که گفته روزهای شنبه کار نکنید، در بیابان هیزم جمع می کرده. موسی دستور می دهد، او را زندانی کنید تا من از خدا پرسم. موسی به کوه سینا می رود و تو خدا بهش میگی، مجازات کسی که روز شنبه کار کند مرگ است. آیا براستی تو این فرمان را دادی و یا موسی خودش در آورده؟ و با حیرت می خوانیم که این مرد را از لشکرگاه در آورده و سنگسار می کنند.

قصه مضحک و بی مایه جنگ قوم اسرائیل با عمالیقی ها هم شنیدنی است کلی باعث خنده شما می شود. موسی در هنگام جنگ بالای تپه می ایستد، وقتی دست های او بسوی آسمان است بنی اسرائیلی ها عمالیقی ها را می کشند و زمانی که از فرط خستگی دست های موسی پائین می آید عمالیقی ها بنی اسرائیلی ها را می کشند!! پیامبر برگزیده خدا شعورش را نداشت تا یک چوب زیر بغلش بگذارد تا دست هایش پائین نیاید!! (سفر خروج باب ۱۷ بند ۱۰).

باز فکر هارون بهتر کار کار کرد. او موسی را روی سنگی خواباند و زیر دو دستش دو تا بالش گذاشت که طرف آسمان باشد و در نتیجه یوشع و سپاهیان او عمالیقی ها را تا نفر آخر کشتند!! (سفر خروج باب ۱۷ بند ۱۱).

خدایا، تا بحال متوجه شده ای که ده فرمانت هیچ گاه کار نکرده و نمی کند؟ تو به پیامبرت موسی گفته ای: قتل نکن، در حالی که تاریخ از بازگو کردن

جنايات موسى شرم دارد. تو می گوئی: زنا نکن در حالی که پیامبرت ابراهیم زنا کار بود، پسران یعقوب زنا کار بودند، اسحاق زنا کار بود، پیغمبر آخرت محمد که در رأس همه آن ها به زنا کاری و زنا بارگی بعد جدیدی بخشید. پیغمبر دیگر لوط که با دخترانش عمل جنسی انجام داده. پس بنا بر این زنا نکن تنها یک شعار است. بیا و امروزه ببین که تحت نام صیغه و یا فحشاء اسلامی، چطور برای حرف تو تره هم خورد نمی کنند.

تو می گوئی: دزدی نکن، در حالی که دزدان واقعی تاریخ پیامبران تو بودند. موسی تو بود، محمد تو بود که حتی در ماه های حرام که اعراب دزدی را زشت می شمردند، او اقدام به غارت و چپاول کاروان ها می کرد. می خواهی بفهمی دزدی یعنی چه؟ یکسری به کشور اسلامی ایران بزن تا از حرفت را پس بگیری. می گوئی: دروغ نگو. اول به پیروان خود موسی اشاره کنم که زندگیشان بدون دروغ نمی گذرد. دوم به پیغمبر آخرت محمد اشاره کنم که بنیاد دینش را بر اصل تقیه و دروغ گذاشت.

خدایا آیا ۹۹٪ دروغ ها را از زبان مبلغین مذهبی خودت نمی شنوی؟ میگوئی: چشم طمع به مال و ناموس دیگران نداشته باش. آیا پیامبرانت چنین کاری را کردند؟ مگر محمد نبود که زن پسر خوانده اش را از چنگ او در آورد و تو برایش آیه نازل کردی: آنچه را که به تو بخشیدیم، از خود مران، چیز لق مردم که چی می خواهند بگویند!!!

این پنج فرمان را موسی از کتاب مردگان مصر برداشته است که پنج فرمان دیگر به آن اضافه نموده و ده فرمان را ساخته است.

آیا تاریخ یهود و غارتگری های موسی را می توان ندیده گرفت. مگر

موسی نبود که دستور قتل و عام ساکنین مدیان را داد، مگر موسی نبود که تمام اموال و حیوانات آنها را غارت کرد؟ شهرها و بناهای آنها را ویران کرد و به آتش کشید. مگر موسی نبود که مردان را کشت و کودکان و زنان را به اسارت گرفت. مگر موسی نبود که دستور داد زنان شوهردار را بکشند ولی اگر دختری با مردی همبستر شده ولی او را نشناخته است، برای خودشان نگه دارند.

خدایا سفر اعداد باب ۳۱ بند های ۷ تا ۱۸ را نگاه کن تا بینی پیامبرت موسی چه دسته گلهائی به آب داده و تو خوابی!

در کتاب تو، می خوانم که موسی مقدار ۶۷۵ هزار گوسفند و ۷۲ هزار گاو و ۶۱ هزار الاغ و ۳۲ هزار دختر را از آن خود کرد!!! و جالب اینجاست که تو زکات آنها را گرفتی؟ آخه خدایا تو را چه نیاز به هدیه است که دستور دادی هر سه سال یکبار آن هم فقط مرد ها، به پیشگاه تو بیایند و برایت طلا - نقره - برنج - لاجورد - ارغوان - کتان نازک - پشم بز - پوست خز - روغن - ادویه و سینه بند!!!! بیاورند (سفر خروج، باب ۲۳، بندهای ۱۶ و ۱۷، باب ۲۵ بندهای ۱ تا ۷) کاری که تو برای موسی کردی، عین کاری است که به محمد نشان دادی. این ۲۰٪ در آمد مال تو و به جیب پیامبران و امامان پس از آنها - بعد با زبلی می گوئی: اگر کسی خواست مرا ببیند بیدرنگ نابود خواهد شد!!! پس با این شگرد، تمام غنائم به پیامبران تو می رسد و تنها آنها هستند که می دانند چطور آن همه گاو و خر را به بارگاه تو بفرستند طوری که رادار هم نتواند رد آنها را بیابد!!! ثانیاً تو این همه روغن و ادویه و خر و گاو و سینه بند را می خواهی چکار کنی؟ تو می گوئی: به پدر و مادرت احترام بگذار. کدام از پیروان تو این کار را کرده اند. برو بین مراکز ریهب از این گونه افراد پُر است و سال به سال بچه ها سراغ پدر و مادر

پیرشان نمی آیند. بیشترشان یک ورقه امضاء کرده اند که در صورت مرگ پدر و مادرشان، خود تشکیلات نسبت به دفن آن ها اقدام کند و آن ها را خبر نکنند! خدایا چی میگی؟

خدایا فرامین و دستورهای تو کار نمی کنند. همه کارها باید بنیادی درست شود. با ترساندن ممکن است چند صباحی فکر کنی، مردم به تو گوش می دهند ولی بمحض اینکه عامل ترس کمرنگ شود، مردم همان کارهای قبلی را می کنند. موسی را دیدی که ماندنش در کوه سینا چند روز طول کشید و زمانی که برگشت برادرش، سخنگویش، گوساله طلایی ساختند و بجای تو پرستیدند. شاید ارزش تو و گوساله یکسان بوده و آن ها درست تشخیص دادند؟

خدایا آخه یک چیری بگو. از صبح تا بحال دهانم کف کرده. اون موقع ها تو با بقال و قصاب ده ابراهیم و اسحاق و یعقوب و موسی هم حرف میزدی. پس چرا با من حرف نمی زنی؟ موسی پس از شکستن گوساله به پیروانش میگه: حالا قربانگاه درست کنید ولی برای قربانگاه پله نسازید، چون وقتی از پله بالا میروید، دستگاه تناسلی شما دیده میشه (سفر خروج باب ۲۰ - مقررات قربانگاه - بند ۲۳) آخه این دری ها چیست که تو کتاب مقدس تو نوشته اند، مگر اون موقع زیر شلواری کشف نشده بود؟

خدایا تو که صد در صد پیرو مرام و مکتب برده داری هستی. چطور می توانی از آزادی و حق و حقوق حرف بزنی؟ براستی قوانین زشت و ضد انسانی برده داری را در دین یهود تو گفته ای؟ اگر چنین باشد اول باید تغییر عقیده بدهی و بعد راجع به آن که من پیامبری تو را قبول کنم صحبت کنیم. مگر می شود آدم آزاده ای مثل من با قاچاقچی انسان همکاری کنم! No way.

قوانین جزائی دین یهود، مسیحیت و اسلام چنان از عقل و منطق دور است که تنها برای انداختن در سطل آشغال بدرد می خورد. خدایا تو در قوانین اجزائی پیشنهادی ات به پیامبرت گفته ای که: انتقام گناه پدران را تا سه پشت از فرزندان آن ها میگیری (سفر خروج باب ۲۰ بند ۵). آیا این است دادگری تو، منطق تو، استدلال تو، آیا براستی یک سیستم فاشیستی در دنیا سراغ دارید که مذهبی نباشد و نوه یک گناهکار را مجازات کند؟ ولی دادگری یهوه و الله فرزندان را مسئول گناهان پدران خود می داند. خدایا مگر در زمان موسی غیر از تو خدای دیگری هم وجود داشت که اینهمه گفتی: به غیر از من خدایان دیگر را پرستش نکنید. (سفر خروج باب ۲۰ بند ۵) و در مزامیر داوود هم خدایان بسیاری را در کنار تو شاهدیم. من که حسابی گیج شدم، برای گرفتن پیغمبری باید پیش کی بروم و کی را ببینم؟

خدایا چقدر شانس آوردیم که قوانین خرافی تو را لا اقل در آمریکا و اروپا و اقیانوسیه اجرا نمی کنیم. فکر کن وقتی یک هندی قوانین تو را بخواند چقدر می خندد، می پرسد چرا؟ می گویم: در بند ۲۸ باب ۲۱ سفر خروج نوشته ای: اگر گاوی به مرد یا زنی شاخ بزند و او را بکشد. گاو را باید سنگسار کرد!!! ببینم تو جرأت داری تو هندوستان گاو را سنگسار کنی؟ در همین بند می خوانیم: اگر گاو سابقه شاخ زدن را داشته باشد ولی صاحبش او را نبسته باشد، اگر جرمی توسط گاو اتفاق بیفتد هم گاو و هم صاحبش باید سنگسار شوند!! حالا اگر گاو به غلامی یا کنیزی شاخ بزند و او را بکشد، باید سی مثقال نقره به ارباب او داد!! خدایا براستی شرم بر تو که حرمت انسان ها را اینطور لگدمال کرده ای. خدایا چرا تمام قوانین جزائی تو در زمان موسی راجع به گاو است. شاید روت نشده

مستقیماً راجع به موسی و قوم بنی اسرائیل مطلب بنویسی. آن ها را پوشش داده ای!! البته تمام مطالب مربوط به قوانین مربوط به اموال نیز شامل گاو و گوسفند و بزغاله میشود و چون چیز دیگری وجود نداشت و چه دردآور است که در هزاره سوم قوانین بربر گونه موسی و محمد بر مردمان امروزی حکم می رانند.

در قوانین اخلاقی و دینی آورده شده در کتاب تورات نیز ضد و نقیض های فاحشی وجود دارد.

خدا از موسی و هارون جادوگر می سازد و بعد می گوید اگر زنی جادوگری کند باید کشته شود (بند ۱۸ از باب ۲۳) خدایا خصومت و دشمنی تو با زن است یا جادو و جادوگری؟ لطفاً مرا روشن کن. چون اگر جادوگری باشد که تو تمام درسهای جادوگری را به موسی و برادرش یاد دادی، که چطور مار بسازند چطور از نخ نسوز استفاده کنند، چطور وسط بیابون فانتن بسازند درست مثل آب نماهای لاس وگاس. چطور دریا باز باز کنند نل کار سیسل ب دومیل در یونیورسال استودیو.

در بند ۱۹ همین باب میگی: هر انسانی که با حیوانی نزدیکی کند باید کشته شود. با این حساب تا امروز نباید حتی یک مبلغ مذهبی در دین یهودیت و اسلام زنده مانده باشد.

خدایا تو آیا کاری غیر از تهدید کردن بلدی؟ تمام صحبت هایت رنگ تهدید دارد. از صد تا کلمه که از دهانت خارج می شود ۹۸ تای آن تهدید است. این روش کار نمی کند. تشویق است که سازنده است نه تنبیه. در قوانین اخلاقی!! که همیشه صحبت از گرفتن است، نوبر غلات و عصاره انگور خود را به موقع به حضور من بیار! نخست زاده های گاوان و گوسفندان نر را بمن بده!

خدایا سال ها روی قوم موسی کار کردی تا از آن ها آدم بسازی ولی وقتی موسی برای دیدن تو به کوه سینا آمد، چون خیلی معطلش کردی و او با تأخیر به پیش قومش بازگشت و گوساله طلایی را دید از هارون پرسید: چرا این قوم را به چنین گناهی آلودی و هارون جواب داد، بر من خشم نگیر، تو خود خوب می دانی که این قوم چقدر فاسد است! (سفر خروج باب ۳۷ بند های ۲۱ و ۲۳). چرا فرامین تو و پیامبرت موسی در تمام طول این سال ها نتوانست از قوم بنی اسرائیل انسان بسازد. نمیدانی؟ من برایت می گویم. ترس. در تمام طول تاریخ ادیان، خدایا تنها دستمایه تو ترساندن در مرحله نخست و وعده های پوشالی و تو خالی است. تو در قرآن ۳۰۰ بار مسلمانان را از جهنم و عقوبت های آن ترسانده ای و در کنار آن برای خر کردن بندگانت وعده حوری و غلمان و شیر و شراب داده ای. شرابی که در این دنیا حرام است ولی در آن دنیا حلال!

وقتی موسی دیر کرد، قوم او ترسشان ریخت و گفتند بیائید حالا حال کنیم و تو علیرغم قولی که داده بودی که آن ها را به سرزمین شیر و عسل (درست همین حرف را الله در مورد مسلمانان زده) برسانی، در بیابان ول کردی تا آن ها ۴۰ سال آواره شوند.

خدایا، بجای این که هارون را تنبیه کنی به موسی گفتی او را ببخشد و بجای او ۲۳ هزار نفر از پیروانت را قصابی کردی و کشتی. آیا تورات راست می گوید که بفرمان موسی نزدیک به ۱۵ هزار نفر یهودی که بجرم ارتکاب زنا با دختران قوم مدیان شکمشان با نیزه دریده شد و ۲۴ هزار نفر یهودیانی که در گلوگاه رودخانه اُردُن بسبب این که نتوانسته بودند واژه مقدس Shibolet را بزبان بیاورند با خواست تو و فرمان موسی قتل و عام شدند و کشتار های دیگر که

همگی در کتاب مقدس تو نوشته شده است

خدایا، تورات تو چنین وانمود می کند که سومین کتاب عهد عتیق یعنی لاویان توسط پیامبر تو موسی نوشته شده. اصلاً تورات اعتقاد دارد که اسفار پنجگانه، تمامی توسط موسی نوشته شده است. خدایا لطف کن پاسخم را بده: موسی اسفار پنجگانه را در بیابان بدون آب و علف و هنگام کوچ به چه زبانی نوشت؟ بدون تردید چون می گویند موسی از قوم بنی اسرائیل است، پس باید به زبان عبری باشد ولی چطور می شود که موسی در مصر بزرگ می شود، تمام قومش در مصر متولد شده و بزرگ شده اند و بزبان مصری تکلم می کنند نه زبان عبری و نوشتارهای خود را با خط هیروگلیف روی سنگ مرمر و یا چوب حک می کردند و حتی گفته شده ده فرمان موسی روی سنگ حک شده، بنا بر این اسفار باید روی سنگ حک شده باشد که بهیچ وجه چنین امکاناتی در زمان کوچ وجود نداشته است. آیا می توان باور کرد که یهودیان آواره در بیابان که توان حتی دوختن لباس و کفش خود را نداشتند بتوانند اسفار پنجگانه را روی سنگ یا چوب حک کنند؟ خدایا من حتی به ساختن گوساله هم شک دارم، با کدام امکانات وسط بیابان می توان خیمه ای که دارای ۳۲ ستون برنجی با تاج نقره ای ساخت و آن را با پرده های کتانی تزئین کرد و با گُل های سنبل ارغوانی و صورتی آراست؟ مگر من خرم که این دروغ ها را باور کنم. اینطوری که تورات حرف می زند، انگار نظیر کارناوال گُل سُرخ پاسادینا که هر ساله در آغاز سال نو بر پا می شود در آن زمان کارناوال راه انداخته اند!!

اگر موسی سفر لاویان را نوشته، چرا در سفر تثنیه درست خلافتش را نوشته؟ او در سفر لاویان ازدواج بین مرد و زن برادر را منع کرد. ولی در سفر

تثنيه ازدواج بين مرد و زن برادرش آزاد آزاد است!!

خدایا اگر موسی اسفار پنجگانه را نوشته، چرا به شهر هائی که در آن زمان اصلاً وجود نداشته اشاره می کرد، آیا موسی، پیامبر تو قدرت تخیل ژول ورن را داشت؟

خدایا چرا حرفی نمی زنی، مگر تو نمی گوئی که جهان را خلق کرده ای، پس چرا از جغرافیای آن بی اطلاعی؟ موسی تمام شهرهای مشرق رود اُردُن را در مغرب این رود ذکر می کند. خدایا اگر موسی لاویان را نوشته، چرا برای کشوری که ده تا شهر هم ندارد ۴۸ شهر بر شمرده؟

خدایا محض آگاهی تو باید بگویم اسفار پنجگانه در زمان پادشاهان بنی اسرائیل نوشته شده و نه در زمان موسی.

خدایا این چه کاری بود که در زمان موسی کردی، وقتی صندوق میثاق را پیروان موسی از فلسطینی ها پس گرفتند، بجرم نگاه کردن داخل صندوق ۵۰ هزار نفرشان را مبتلا به وباسیر کردی تا روده هایشان از مقعدشان بیرون بزنند.

خدایا سراغ کتاب لاویان تورات می روم. در باب اول، بند اول، مشخص می کنی که قربانیان اهدائی به تو باید گاو گوسفند و بُز باشند.

خدایا، برای تو چه فرق می کند آنکسی که گاو یا گوسفند و بُز را می آورد، دستش کجای حیوان باشد که می گوئی حتماً باید روی سر حیوان باشد!! بعد می گوئی حیوان زبان بسته را بکشند. خورش را در سطل کرده و در چهار طرف قربانگاه بپاشند. فکر نمی کنی این کارها مغایر با اصول بهداشتی است و بندگان تو را مریض می کند؟ و بعد، حیوان را قطعه قطعه کرده بسوزانند تا مورد پسندت واقع شود!! خیلی ممنون که رضایت دادی که کمتر از گاو و گوسفند و

بُز هم برایت قربانی کنند و قمری و جوجه کبوتر هم قبول می کنی (لاویان، باب ۱، بند ۴).

وقتی آرد قبول می کنی، آن هم نوع مرغوب آن، چرا باید روی آرد روغن زیتون بریزند؟ این کار که عملاً آرد را غیر قابل استفاده می کند، ولی بقیه آرد ها را که روی آن روغن زیتون نمی ریزند بدهند به هارون و پسرانش!! چند کیلو آرد را ضایع می کنی تا خروارهای آن را به هارون و پسرانش بدهی و مردم بدبخت تو نفهمند. چون بندگان تو فقط تا نوک دماغشان را می بینند.

خدایا، این چه استدلالی است که داری؟ اگر کاهن گناه کند، گناه او را پای قوم نیز می نویسی! در آن صورت کاهن باید گوساله سالم و بی عیب بابت خطایش به تو تقدیم کند (لاویان باب ۴، بند ۳). اگر رهبر قوم یهود هم مرتکب اشتباه و گناه شد، تنها باید یک بُز نر سالم جریمه بدهد!

خدایا، موسی می گوید: هر گاه کسی نجاست انسان را لمس کند، مجرم بحساب می آید. ولی در همین تورات از حزقیال نبی در سفر حزقیال، باب چهارم بندهای ۴ تا ۱۲ حکایت دارد که بفرمان تو، خدای بزرگ، برای پاک شدن گناهان قوم بنی اسرائیل دستور دادی تا مدت ۳۹۰ روز مدفوع انسان را روی نان مالیده و بخورند! خدایا، آیا این حقیقت دارد که تو چنین خواسته ای را نوشته ای؟ اگر اینطور باشد که الحق بیماری و باید خودت را به روانپزشک نشان بدهی. حزقیال بدبخت هم به التماس می افتد که: خدایا تا امروز من گُنه نخورده ام، و تو دلت برحم آمد و گفתי، خوب نانت را به مدفوع گاو بمال و بخور و پیامبرت ۳۹۰ روز نان با گُنه گاو خورد!

خدایا، این کثافت کاری های غیر بهداشتی تو پایان ندارد. آیا تو به

پیامبرت ربشاقی فرمان دادی تا مدفوع خود را بخورد و شاشش را بیاشامد؟ اگر یادت رفته سری به سفر دوم پادشاهان باب ۱۸ بند ۲۷ بزن، یادت می آید! بخش بامزه تورات (لاویان، باب ۱۱، بند ۱ تا ۴۶ و تنیه باب ۱۴ بند های ۳ تا ۲۱) راجع به حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت که محمد نیز از روی تورات آن را برای کتاب قرآنش کپی کرده است، ولی مسلمانان که غذائی غیر از موش و مارمولک در صحرا پیدا نمی کنند این قوانین را زیر پا گذاشته و به آن ها ترتیب اثر نمی دهند. تورات میگوید: گوشت شتر و خرگوش را نباید خورد، ولی بسیاری از بندگان خدا آن را می خورند. فرامین تورات جز ضرر مالی برای پیروان دین یهود عایدی دیگری ندارد و می پرسید چطور و چگونه؟ اگر لاشه حیواناتی که تورات آن ها را نجس کرده روی ظروف سفالین بیفتد، باید ظرف ها را شکست. اگر لاشه های این حیوانات روی تنور یا اجاق بیفتند باید تنور و اجاق را شکست! اگر لاشه یک حیوان نجس داخل آب انبار بیفتد، آب انبار نجس نخواهد شد! و می توان آب آن را نوشید (لاویان باب ۱۱، بند ۳۶).

در بخش دیگری از لاویان باب ۱۲ در خصوص طهارت بعد از زایمان، باز ای خدای دانا و عالم حرف هائی زده ای که شاخ روی سر آدم سبز می کند. چرا باید زنی که پسر می زاید تا ۷ روز بعد از زایمان نجس باشد؟ و تا ۳۳ روز حق ورود به عبادتگاه را نداشته باشد؟ و جالب اینجاست که زنی که پسری زاید ۷ روز نجس است ولی زنی که دختر میزاید ۲ هفته یعنی ۱۴ روز! این تبعیض برای چیست؟ مگر چه فرقی بین نوزاد پسر یا دختر انسان است؟ و چه احمقانه که زنی که دختر زائیده تا ۶۶ روز حق ورود به عبادتگاه را ندارد (همین باب بند ۵).

خدایا چرا در قوانین مربوط به جذام (باب ۱۳ بند های ۱ تا ۵۹) بیماران جذامی را نجس می دانی؟ نکند تو معنی نجس را نمی دانی؟ در ضمن کاهنان تو، چگونه از علم پزشکی آگاهی دارند که معاینه تمام بیماران مبتلا به عوارض پوستی را به آن ها ریفیر می دهی، درست مثل این که، امروزه ما بیماری پوستی داشته باشیم و برویم کنیسا پیش خاخام!

خدایا در لاویان باب ۱۸، در بخش زنا و اعمال قبیح، چرا سخنان در زمان موسی و در زمان ابراهیم و یعقوب هم خوانی ندارد؟ در زمان موسی می گوئی با زنان پدرت همبستر نشو، پس چرا پسر یعقوب با زن پدرش خوابید؟ چرا به ابراهیم گفتی: زنش سارا را خواهرش معرفی کند؟ چرا به اسحاق گفتی زنش ربکا را خواهرش معرفی کند؟ بعد ها چرا به محمد نگفتی، زن پسر خوانده ات بر تو حرام است؟

خدایا تو دستور داده ای مرد با دخترش همبستر نشود، پس چرا لوط پیامبر تو این کار را کرد؟ گفته ای مرد با مرد نباید روابط جنسی داشته باشد، ولی از زمان لوط تا امروز خیلی از بندگان مردت ترتیب همدیگر را می دهند. می گوئی کاری به نوه ها نداشته باشید ولی پیامبرت نوح، نوه اش را مورد تجاوز قرار می دهد.

خدایا قوانین بربرگونه از زمان موسی تا امروز خون هزاران نفر را ریخته است. امروز اگر مجازات ضد انسانی سنگسار را داریم از برکات ذهن علیل و بیمار تو و موسی است. تو می گوئی اگر مردی با مادر زنش نزدیکی کند باید مَرَد، زن و مادر زنش را بسوزانند! آخر این چه حکم احمقانه ای است که صادر کرده ای (لاویان باب ۲۰ بند ۱۴).

خدایا تو می گوئی اگر شخصی، چه زن و چه مرد، با حیوانی نزدیکی کند باید هر دو کشته شوند. آخر حیوان بدبخت چه گناهی کرده است که باید کشته شود.

خدایا تمام این مزخرفات را می گوئی و در کنار این چرندیات اضافه می کنی اگر مردی با زن رسمی و عقدی خود بهنگام عادت ماهانه نزدیکی کند باید از قوم بنی اسرائیل طرد شود، و یا می گوئی اگر مردی با زن عموی خود نزدیکی کند، بی اولاد خواهد مُرد. این شر و ور ها با کدام یک از موازین اخلاقی و علمی هم خوانی دارند که تو می زنی؟

کتاب اعداد آنطوری که می گوید از فراز و نشیب های قوم بنی اسرائیل در راه مصر تا سرزمین موعود سخن می راند. کتاب اعداد نمایشگر قتل و جنایات موسی و پیروانش است. نمایشگر سبیت و حیوان صفتی موسی است که چطور این پیامبر خدا، دستور بکشتار دسته جمعی زنان و کودکان و انهدام شهر ها می دهد. تاریخ یهود در خونریزی های موسی قصّه های تلخی دارد. کشتار مردم سرزمین عراد و نابودی کامل شهر های آن. کشتار مردم اموریها، مردم باشان، قتل و عام مردم موآب و مدیان و حشبون. در سفر اعداد باب ۲۲ بند ۲۱ قصّه احمقانه ای وجود دارد که خدا قدرت حرف زدن با الاغ بلعام پسر بعور را دارد، درست نظیر قصّه کودکانه حرف زدن محمد با عفیر الاغش.

خدایا، در زمان موسی، بفرمان تو، چه خون هائی که ریخته نشد. آیا جنایات خودت را در شیطم یاد داری که به موسی دستور دادی تمام سران قبایل بنی اسرائیل را اعدام کنند. نگفتی آن ها را در روز روشن اعدام کنند تا تو بینی! برای پرستش بعل فغور آیا تو ۲۴ هزار نفر را قتل و عام نکردی؟ با وجود این، همه

کشتار حسّ خونخواریت ارضاء نشده و در دستور جدیدت، فرمان به کشتار و نابودی کامل مدیانی ها دادی و موسی پیشاپیش تنها یک کلمه به پیروانش می گفت: بروید بکشید، نابود کنید و دستورات خدا را اجرا کنید! در جنگ با مدیانها هر پنج پادشاه مدیان بنام های اوسی، راقم، صور، حور، و رابع همراه با بلعام پسر بعور کشته شدند. کشتاری که قوم یهود از مدیانها کرد، بعد بکرات در تاریخ ادیان و خصوصاً توسط محمد، پیامبر جنایتکار خدا انجام شد. آن ها تمام پسران و زنان شوهر دار را همراه با کودکان آن ها کشتند ولی دختران با کره را برای فحشاء به اسارت گرفتند. کاری که در جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۵ میلادی بنام اسلام دولت عثمانی با دستور طلعت پاشا، مغز متفکر و جنایتکار ترکهای جوان در مورد ۱/۵ میلیون ارمنی انجام دادند.

خدایا شرم بر تو و پیامبرانت که ریشه تمام پلیدی ها و شرارت ها از جانب تو و فرستادگانت می باشد.

در تورات بخش اعداد باب ۳۱ بند ۲۵ تا ۵۲ اشاره به تقسیم غنائم شده. ۳۲ هزار دختر با کره که ۳۲ تن از زیباترین آنها را به خداوند دادند! ۶۷۵ هزار گوسفند که ۶۷۵ تای آن به خدا رسید! ۷۲ هزار گاو که ۷۲ تای آن را به خدا دادند! ۶۱ هزار الاغ که ۶۱ رأس آن نصیب خدا شد! حالا خدا با این گاو و گوسفند ها چکار کرد بماند.

کتاب تشیه، پنجمین کتاب تورات می باشد که حاوی مطالبی در خصوص پایان سرگردانی چهل ساله قوم یهود و رسیدن آنها به کنار رود اُردُن است. در این کتاب باز به جنایات موسی اشاره می شود، به لجبازی خدا که چطور به موسی اجازه نمی دهد به آنطرف رود اُردُن و سرزمین موعود برود.

باز در این بخش به ده فرمان موسی اشاره می شود و نقطه اوج رذالت و پستی در این موقع ظاهر می شود و آن این است که قوم یهود خود را قوم برتر و خاصّ خدا معرفی و شناسائی می کند و آن هم پس از نابودی کامل حیتیها، جرجاشی ها، اموریها، کنعانی ها، فرزی ها، حوی ها و ییوسی ها.

خدایا آیا تو نبودی که دستور قتل و عام تمام این مردم را دادی؟ آیا تو نبودی که گفتی: عبادتگاه های آنان را ویران کنید، بت هایشان را بسوزانید؟

در این بخش می بینید که موسی در سن ۱۲۰ سالگی، یوشع را به جانشینی خود انتخاب می کند و سپس از کوه نبو که در مقابل اریحاست بالا می رود و خداوند سرزمین موعود را از راه دور به او نشان داد. و موسی بدون اینکه آرامگاهش مشخص شود میمیرد و قوم بنی اسرائیل یکماه برای مرگش عزاداری می کنند.

تورات می نویسد: موسی تنها پیامبری بود که حضوراً با خدا صحبت می کرد! (تثنیه، باب ۳۴، بند ۱۰)

البته تورات حاوی مطالب دیگری راجع به یوشع، جانشین موسی، کتاب داوران که حاوی ۳۵۰ سال رویدادهای قبل از دوران سلطنتی اسرائیل، پیش از آنکه شائول بعنوان نخستین پادشاه اسرائیلی برگزیده شود و روت مربوط به دورانی است که داوران بر اسرائیل حکومت می کردند، اول سَموئیل که با تولد سموئیل نبی آغاز شد، و با مرگ شائول پایان می یابد. دوم سَموئیل، اول پادشاهان، دوم پادشاهان که در تمام این فصول به غیر از جنگ و کشتار و انهدام، خیانت و ریا، پشت کردن به خداوند و تنبیه خداوند مطلب تازه ای نمی خوانید. بعد نوبت اول تواریخ ایام می رسد که شامل شجره نامه پیامبران و اقوام آنهاست. دوم تواریخ که

در این بخش به نام عزرا اشاره می شود و بر ادعای ما که گفته بودیم تورات را عزرا نوشته نه موسی، مُهر تائید می زند.

در کتاب عزرا، با افتخارات ایران باستان مواجه می شویم و آن فرمان کورش بزرگ پادشاه پارس به بازگشت یهودیان به سرزمین های خود است. خدائی که تا دیروز جز فرمان مرگ صادر نمی کرد، در یک چرخش ۱۸۰ درجه به کورش می گوید تا فرمانی صادر کند و به تمام سرزمین پهناورش بفرستد که خدا به من فرموده برای او در شهر اورشلیم خانه ای بسازم، بنا بر این از تمام یهودیانی که در سرزمین من هستند و کسانی که می خواهند به آن جا برگردند توشه راه، طلا و نقره و چارپایان خواهم داد و نیز هدایائی برای خانه خدا تقدیم می کنم. کورش نیز اشیاء قیمتی خانه خداوند را که بخت النصر آن ها را از اورشلیم آورده و در معبد خدایان خود گذاشته بود به یهودیان پس داد.

بخت النصر که از قهارترین پادشاهان قدیم بابل است که از سال ۶۰۴ پیش از میلاد تا ۵۶۲ قبل از میلاد بر بابل حکمرانی می کرد. او در سال ۶۰۵ پیش از میلاد فرعون مصر را شکست داد و مصری ها را از آسیای صغیر بیرون کرد و سرزمین های فرعون را در بین النهرین، شام و فلسطین تصرف کرد و سوریه را به امپراطوری بابل اضافه نمود. او اورشلیم را نیز تسخیر کرد. او در بار سوم که به اورشلیم حمله کرد، برادر حکمران اورشلیم را که متنیا Mattaniah نام داشت به حکمرانی اورشلیم برگزید و نام او به را به صدقیا یا زده کیا Zedekia تغییر داد. این فرد پس از ده سال حکومت بر اورشلیم با حضرا پادشاه مصر متحد شد و بر ضدّ بخت النصر شورید. بخت النصر برای بار چهارم به اورشلیم حمله کرد و در آنجا دو پسر صدقیا را جلوی چشمان پدرشان تکه تکه کرد و دستور داد تا

چشمان صدقیا را در آورند. بخت النصر بعداً نبو زردان Nebu Zardan را به اورشلیم فرستاد و این فرد در هفتم ماه ۵ از سال ۵۸۶ قبل از میلاد اورشلیم را ویران کرد، معابد یونانیان و از جمله معبد سلیمان را به آتش کشید و ۱۵ هزار نفر از سرمایه داران - هنرمندان و کاهنان و پیامبرزادگان را به بابل به رسم اسیری برد. قابل توجه: این افراد را برای ضبط داستان های قدیمی بین النهرین بردند و آن ها تمام داستان های قدیمی بین النهرین را مانند طوفان نوح و برج بابل و سُدُم و گُمُرا را نوشته و در تورات بعنوان داستان های قدیمی قوم یهود گنجانده.

اینجا بود که کورش بزرگ در راستای مبارزه با ستمگری و استقرار عدالت و توزیع عادلانه ثروت و کمک به مردم بی نوا و بی دفاع بابل به آنجا لشکر کشی کرد. پیروزی کورش بر بابل بجای این که مردم آنجا را نگران کند، شادمان ساخت. زیرا آن ها می دانستند کورش هر سرزمینی را که فتح کند برای مردم آن جا رفاه و سعادت و عدالت ارمغان می آورد. کورش نه تنها با مهربانی و انسان دوستی با مردم رفتار کرد بلکه به خدایان آنان نیز احترام گذاشت. کورش معبد یهودیانی که بخت النصر ویران کرده بود باز سازی نمود، آن هم از خزانه دولت خویش.

بخش های دیگر کتاب تورات عبارتند از نحمیا، استر، ایوب، مزامیر داوود، امثال که توسط سلیمان نوشته شده که حاوی مطالب خوبی است که تعجب خواننده را در خواندن کتاب تورات بر می انگیزد که چطور این بخش از کتاب به گونه ای باور نکردنی حاوی مطالب سودمند و خردگرایانه است.

بخش دیگر تورات حاوی کتاب جامعه است که به احتمال زیاد نویسنده اش سلیمان است. غزل غزل های سلیمان نیز بخش دیگری از کتاب تورات را

تشکیل می دهد و بخش های دیگر عبارتند از اشعیا، که مجموعه ای از حرفهای تکراری کتاب عهد عتیق در کتاب عهد جدید است.

ارمیا که شامل پیام های خدا به ارمیا پسر حلقیا از کاهنان شهر عناتوت واقع در سرزمین بنیامین است که حاوی مطالب بی سر و ته و چرندیات و شعر و ورهائی درست نظیر دوران یعقوب و موسی است. مراثنی ارمیا کتابی است که ارمیای نبی پس از ویرانی اورشلیم می نویسد. حزقیال نبی نیز بخشی از تورات است که سابقاً راجع به او صحبت کرده ام که چطور خدا از او خواست ۳۹۰ روز ناش را به مدفوع انسان بمالد و بخورد.

دانیال کتابی است در تورات که ۶ فصل اول آن به حوادث زندگی دانیال پرداخته و در فصل هفتم راجع به قدرت های بزرگ جهان منجمله امپراطوری پارس اشاره شده است.

هوشع، یوئیل، عاموس، عوبدیا، یونس، میکا، ناحوم، حبقوق، صنفیا، حجی، زکریا، ملاکی، پیامبران دیگر قوم یهود هستند که شرح حالشان در کتاب عهد عتیق آمده است. در کتاب عهد جدید به زندگی عیسی می رسیم. دینی که خدا، پیامبر آن یعنی عیسی و کتاب مقدسش را مردم ساختند و بنام خدا، بخورد مردم دادند. دینی که نه تنها دروغ بلکه بیشرمانه است.

خدایا اگر در مورد عیسی حرف می زنم، می توانی گوش ندهی چون اصلاً به شما مربوط نیست. چون اصلاً رنگ و بوی شما در مسیحست ندیده و استشمام نمی کنم! بنا بر این اتفاقاتی که در این دین افتاده، بهیچ وجه مسئولیتش متوجه شما نیست. مسیحیت را گروهی از پیروان مسیح ساختند. تحقیقات ۱۰۰ نفر از دانشمندان و پژوهشگران علوم الهیات در ۱۹۸۹ و همایش آنان در شهر سوناما در

چند مایلی شهر سانفرانسیسکو کالیفرنیا نشان داد که عیسی یک اصلاح طلب دینی بوده و نه دین تازه ای بوجود آورده و نه اینکه فکر می کرده پس از او دینی بنام او بوجود بیاید. عیسی هیچ گاه اظهار نکرده که فرزند خداست و هیچگاه اظهار نکرده روزی باز خواهد گشت. بررسی کتاب عهد جدید و نوشته متی نشان می دهد که هیچ کدام از مطالب این کتاب با حقایق موجود هم خوانی ندارد. پلوتارک تاریخ نویس نامدار یونانی سده اول میلادی که کتاب های بسیاری در باره کشورهای یونان، مصر و فلسطین نوشته هیچ اشاره ای به وجود عیسی نمی کند.

کارگزاران گروهی دین مسیحیت ادعا می کنند که دین مسیحیت دین عشق و مهر است، ولی خون هائی که کارگزاران مسیحیت بنام عشق و ایمان به مسیح ریختند کمتر از خون هائی نیست که موسی و محمد بر زمین ریخته اند.

عیسی به زبان عربی یشوع گفته می شود که در انجیل معنی نجات دهنده دارد. مریم مادر عیسی به عقد یوسف نجار در آمده ولی پیش از آنکه به خانه شوهر برود بوسیله خدا یعنی روح القدس بار دار می شود!! (انجیل متی، باب اول، بند ۲۸). عیسی زمانی تولد می یابد که قوم بنی اسرائیل زیر سلطه امپراطوری رُم است. در متون باب دوم انجیل می خوانیم: عیسی در زمان پادشاهی هرود، سلطان فلسطین در بیت اللحم یهودیه دنیا آمد. در افسانه ها آمده ستاره عیسی در شرق دیده شد. که گواهی می داده، او پادشاه یهودیه خواهد شد!! در خواب فرشته ای به یوسف ظاهر می شود که با زن و بچه ات به مصر فرار کن چون هرود می خواهد شما را بکشد. هرود که از فرار یوسف و مریم و بچه شان بی اطلاع است، طبق رسم افسانه سازی مذهبی دستور می دهد تمام کودکان زیر دو سال را در

بیت اللحم بکشند! هرود میمیرد و یوسف و مریم و عیسی به ناصره باز می گردند. کتاب های انجیل چهارگانه تا این حدّ به زایش و زندگی عیسی اشاره می کنند ولی انجیل لوقا می نویسد عیسی در ۱۳ سالگی از ناصره به اورشلیم رفت و زمانی که یوسف و مریم مبعّد را ترک کردند او خارج نشد و با خاخام های یهودی شروع به مجادله کرد!!

ما خودمان در ساختار اجتماعی افراد ساکن در خاور میانه و شمال آفریقا بزرگ شده ایم و با وجود اینکه در هزاره سوم زندگی می کنیم، ما را داخل آدم حساب نمی کنند چه برسد دو هزار سال و اندی پیش که کودکان هیچ گونه حق و حقوقی نداشتند و اصلاً بحساب نمی آمدند چه رسد با کج اندیشان یهودی به مجادله پردازند. عیسی مسیح به شکل ناگهانی در سن سی سالگی ظهور می کند و در کنار رود اُردُن بوسیله یحیی (تعمید دهنده) پسر زکریا غسل تعمید داده می شود. از این لحظه به بعد داستانسرائی های هری پاتری را در کتاب عهد جدید شاهدیم. پس از غسل تعمید عیسی، روح خدا به شکل کبوتری ظاهر می شود و عیسی را کبوتر بلند کرده! و به بیابان می برد تا ابلیس او را آزمایش کند. عیسی ۴۰ روز در آسمان بدون اینکه چیزی بخورد یا بنوشد زنده می ماند (لطف کنید به حیوانی چند روز آب و غذا ندهید، ببینید چقدر دوام آورده و پس از چند روز می میرد).

یحیی توسط مأموران هرود دستگیر و کشته می شود و کار تبلیغ یهودیان بر گردن عیسی می افتد. نکته قابل توجه در مقایسه عیسی با موسی و محمد این است که عیسی بر خلاف موسی بن عمران و محمد بن عبدالله، که افرادی جاه طلب، جنایتکار و شیاد بودن، مردی صلح طلب با نماد انسانی، درستکار و

آموزگاری نیک نفس بود، درست مثل زرتشت. پیروان دین ساز او از فروزه های خوب و برجسته عیسی سود جسته و بر ارزش دکان خود افزوده اند. و کار را بجائی رساندند که اگر کسی به گفتار های نادرست و گزافه گوئی های آنان راجع به عیسی با شک تردید نگاه میکرد با چوب تکفیر او را زده و بنام مرتد او را می کشتند.

انجیل متی پدر بزرگ عیسی را یعقوب می داند ولی انجیل لوقا او را هالی ذکر کرده. اجداد عیسی در این دو انجیل یعنی متی و لوقا بطور کامل متفاوت ذکر شده اند.

وقتی انجیل متی و انجیل لوقا راجع به شجره نامه عیسی حرف می زنند در حقیقت روی جنبه خدائی مسیح که می گویند پدرش روح القدس است خط باطل می کشند. و کسی نیست از خودش بپرسد چه کسی یوسف و مریم را می شناخت که راجع به آن ها کاوش کند و جد و اجداد آنان را شناسائی کند. غیر از این است که تمام این قصه پردازی ها برای کسب قدرت و گرفتن ۲۰ درصد در آمد، به نفع کلیسیاهای پر خرج و با شکوه است. برای شاهانه زندگی کردن مردکی است بنام پاپ که در قصری از طلا و جواهر و مرمر زندگی می کند. موضوع تثلیث ترکیب پدر، پسر و روح القدس در هیچ کدام از انجیل ها ذکر نشده. در باره زایش عیسی، در انجیل های چهارگانه اختلاف های آشکاری وجود دارد. انجیل لوقا می نویسد: مسیح در زمان کرینیوس فرماندار رومی سوریه بدنیا آمد. در این صورت ۶ سال با گاهنما یا تقویم کنونی مورد پذیرش مسیحیان اختلاف دارد. انجیل متی، زمان زایش عیسی را در زمان هرود در بیت اللحم ذکر می کند. در حالی که بگواه تاریخ هرود ده سال پیش از فرمانداری کرینیوس بر

سوریه در گذشته. سه انجیل متی، مرقس و لوقا می نویسند عیسی در جلیله اورشلیم و نقاط اطراف حد اکثر تا یک سال به موعظه مشغول بود ولی انجیل یوحنا می نویسد عیسی سه سال موعظه می کرد. یوحنا می نویسد عیسی سه بار به اورشلیم رفت و هفت بار مرده زنده کرد یا کور و کچل و شل شفا داد. ولی سه انجیل دیگر می نویسند او تنها یک بار به اورشلیم رفت و بیست بار معجزه کرد!! انجیل لوقا می نویسد عیسی روز سوم از مصلوب شدن که روز عید فصح بود از درون گور به آسمان رفت ولی صعود عیسی از گور به آسمان پس از چهل روز ذکر شده! اما چطور شد که عیسی ظهور کرد.

خدایا میدونی چطوری عیسی را علم کردند و دین مسیحیت را ساختند؟ اگر نمی دونی، من برایت می گویم. پس از این که یوشع جانشین موسی بن عمران مُرد، قوم بنی اسرائیل که بین سده های ۱۳ تا ۱۱ قبل از میلاد زندگی می کردند و در کنعان بسر می بردند و تلاش کردند تا بت پرستی را در فلسطین و کنعان ریشه کن کنند. آن ها موفق شدند که در پایان سده یازده، تمام آن منطقه را از مال خود کرده و بفکر آن افتادند تا مثل سایر ملل، سیستم پادشاهی برای خود بوجود بیاورند، از این رو شائول را بعنوان اولین پادشاه برای خودشان انتخاب کردند. در سال ۱۰۰۴ پیش از میلاد داوود پادشاه شد و او اورشلیم را تصرف کرد، و دامنه فرمانروایش را به اُردُن و سوریه و قسمتی از بخش های رود فرات توسعه داد. پس از داوود پسرش سلیمان، شاه شد. او بود که بر مالیات ها افزود و خدمت سربازی را اجباری کرد. پس از سلیمان بخاطر اختلافاتی که بین بازمانده ها رویداد، سرزمین یهود به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم شد. جنوبی ها اورشلیم را پایتخت و شمالی ها ساماریا را پایتخت خود کردند. این شکل ۲۰۰

سال طول کشید.

در سال ۷۲۲ پیش از میلاد آشوری ها، پادشاهی یهودیان شمالی را فتح کرده و سران آن را به سوریه و بابل تبعید کردند ولی جنوبی ها تا ۱۳۶ سال بعد در جای خود ماندند. تا اینکه در سال ۵۹۷ پیش از میلاد بخت النصر پادشاه بابل به اورشلیم حمله کرد و آن را فتح نمود. مدت تبعید یهودیان در بابل ۵۰ سال طول کشید.

در سال ۵۳۸ پیش از میلاد کورش بزرگ بابل را فتح و یهودیان را آزاد ساخت. در آن زمان تا ۲۰ سال سرزمین فلسطین زیر نظر حاکمان ایرانی اداره می شد. در میانه سده پنجم پیش از میلاد. نحمیا که شرابدار و ساقی خشایار شاه بود به فرماندهی اورشلیم برگزیده شد و او معبد یهودیان را تعمیر و باز سازی نمود. حمله اسکندر مقدونی به شرق نقطه عطفی در تاریخ یهود بشمار می رود. یهودیان فرهنگ یونانی را گرفتند و زیر سلطه فرهنگ غرب قرار گرفتند، درست عکس مسلمانان که خود را درست به موازین واپسگرایانه و خون ریز اسلام سپردند.

پس از مرگ اسکندر، یهودیان زیر فرمانروائی مصری ها قرار گرفتند. در سال ۲۰۰ پیش از میلاد، مصری ها ناتوان شدند و طوری شد که سردار یونانی آنتیاکوس اپی فانوس سوم که بر سوریه فرمانروائی می کرد، سرزمین یهودیان را تسخیر نمود. او با یهودیان مهربان بود ولی بعد، آنتیاکوس اپی فانوس چهارم که حکومت را در سرزمین های یهودی نشین بدست گرفته بود فشارهای طاقت فرسایی بر یهودیان گذاشت طوری که یهودی ها برهبری یک روحانی کهنسال بنام ماتاتیس و فرزندش یهودا ماکابوس دست به شورش زدند و در سال ۱۶۴ پیش

از میلاد سرزمین فلسطین را از وجود یونانیان پاک کردند. جشن هانوکا بخاطر این پیروزی است. در سال ۶۰ پیش از میلاد پمپی سردار روم، اورشلیم را تسخیر کرد و یهودیان را باجگذار امپراطوری روم نمود. از این به بعد فلسطین زیر رهبری رومی ها اداره میشد. در سال ۴۰ پیش از میلاد اشکانیان به روم حمله کردند و باز فلسطین آزاد شد. این آزادی فقط سه سال طول کشید و بار دیگر رومی ها به اورشلیم حمله کردند و با یاری هرود که دارای تبار عرب ولی یهودی مذهب بود، سرزمین فلسطین را فتح کردند.

در زمان ظهور عیسی، برده داری شیوع فراوانی داشت و گروه بی شماری از مردم در فقر و بیکاری بسر می بردند و مردم آماده خیزش، چنانچه در سال ۷۱ پیش از میلاد شاهد قیام اسپارتاکوس بوده ایم. این فشارها باعث شد تا مسیحیت شکل بگیرد. یهودیان دربند آن زمان اعتقاد داشتند که روزی یهوه برای آنان یک منجی می فرستد. تمام مدارک و شواهد تاریخی نشان می دهد که عیسی یک یهودی مؤمن بود و او هیچ گاه خود را پیامبر ننماید و هیچ گاه نگفت که فرزند خداست. او یک یهودی بود که می خواست پالایشی در دین خرافه زده یهودیت بوجود بیاورد که پیروانش از او یک فرد نیمه خدا و بعد خود خدا ساختند.

خدایا حالا متوجه شدی که بندگان چطور از عیسی، همتای تو را ساختند. دانستی، چطور مسیحیت از بطن و دل یهودیت زائیده شد؟

خدایا، آن هائی که دین مسیحیت را ساختند، با پروئی تمام می گویند که انجیل های چهار گانه یعنی متی، مرقس، لوقا و یوحنا را تو بصورت وحی به حواریون عیسی گفته ای و آن ها نوشته اند. در حالی که خودت بهتر می دانی که شما اصلاً کاری به این کار نداشته ای و انجیل ها را ۷۰ سال پس از مصلوب

شدن عیسی نوشته اند. انجیل مرقس در سال های دهه هفتاد و متی و لوقا را در سال های دهه ۸۰ و ۹۰ و یوحنا را در سال ۱۱۰ پس از میلاد نوشته اند. مرقس یک مسیحی غیر یهودی بود که انجیل مرقس را به زبان یونانی در روم نوشت. متی یهودی بود و انجیل خود را به زبان عبری در اورشلیم نوشت. لوقا هم یک نویسنده غیر یهودی بود و انجیل لوقا در آسیای صغیر یا روم به زبان لاتین نوشت. یوحنا هم که انجیلش با سه انجیل دیگر کلی تفاوت دارد یهودی بوده و انجیل خود را بزبان آرامی نوشته است.

خدایا می بینی که بندگان تو چقدر پر رو هستند. خدایا تو خودت خوب مبدونی که هیچکدام از حواریون عیسی سواد خواندن و نوشتن نداشتند. در آن زمان تنها کاهنان و روحانیون یهود با سواد بودند.

خدایا اگر وقت کردی این چهار تا انجیل را بخوان و با هم مقایسه کن تا ببینی چقدر اختلاف دارند. اگر وقت نداری و یا حوصله دروغ خواندن نداری خلاصه آنها را من بتو میگویم تا ببینی چه پیغمبر مطلع و آگاهی داری. سه انجیل متی، مرقس و لوقا نوشته اند عیسی در جلیل و اورشلیم و سایر نقاط فلسطین فعالیت مذهبی داشت، ولی یوحنا می نویسد تنها اورشلیم مرکز فعالیت او بود!

انجیل لوقا در باب ۲۲ بند ۳۸ مینویسد: هر بامداد حواریون و شاگردان عیسی در معبد نزد او می شتافتند تا سخنان او را بشنوند و همین انجیل در باب ۲۳ بند ۶ می نویسد: یهودا در صدد فرصتی بود تا عیسی را بدون آگاهی مردم به رؤسای کهنه تحویل دهد و باز همین انجیل در باب ۲۳ بند ۲ می نویسد: رؤسای کهنه و کاتبان می خواستند عیسی را اعدام کنند. باز در انجیل لوقا می خوانیم (باب ۲۳ بندهای ۴۷ و ۴۸) ناگهان جمعی آمدند، و باب ۲۳ بند ۵۴ ادامه می دهد:

پس مردم عیسی را گرفتند و به سرای رئیس کهنه آوردند. چطور میشه یک شبه مردم موضع خود را علیه عیسی تغییر دهند؟

می بینی خدا، انجیل لوقا یک جائی که مردم بگونه پنهانی در صدد دستگیری و تسلیم عیسی به مقامات حاکم بودند و بخش دیگر از همین انجیل میگه: دستگیری و تحویل عیسی بوسیله خود مردم و بگونه آشکار بوده است.

انجیل لوقا در باب ۲۳ بند های ۴ و ۵ میگه: پس از محاکمه، عیسی را بیگانه تشخیص دادند ولی بند ۱ تا ۲۳ میگه: کاهنان فریاد زدند او قوم را می شوراند، مصلوبش کنید.

خدایا، تصمیم گیرنده کی بود؟

خدایا آن زمانی که عیسی را گرفتند، یادت میآید؟ بخاطر داری که در عرض چند ساعت خود عیسی چه حرف های ضد و نقیضی زد؟ یادت میآید به پیروانش گفت: بروید و شمشیر تهیه کنید. پس او قصد مقاومت داشت و زمانی که یکی از طرفدارانش گوش غلام رئیس کاهنان را می برد عیسی گوش را تُف زده، سر جایش می چسباند و طرفدارش را شماتت می کند که چرا شمشیر کشیده ای!

خدایا در انجیل متی باب ۲۱ بند ۸ تا ۱۱ می نویسد: زمانی که عیسی وارد اورشلیم شد، کوچه ها از جمعیت موج می زد که آمده بودند به عیسی سلام بگویند. مردم لباس های خود را سر راه عیسی پهن می کردند تا مبادا کفش های او خاک آلود شود. آخه چطور میشه که مردم اینطوری برای عیسی جان فشانی می کنند و حتی کسانی هم کمک مالی به او می کردند ولی یکی مثل یهودا اسخر یوطی پیدا بشه تنها بخاطر ۳۰ دینار نقره عیسی را بفروشد. اون که اگر بغل

عیسی می ماند که زندگی بهتر و مرفه تری داشت؟

خدایا نویسنده انجیل لوقا در باب ۱۳ بند های ۱۸ و ۱۹ نوشته: پس گفت ملکوت خدا چه چیز را میماند و آنرا بکدام چیز تشبیه نمایم. دانه خردلی را ماند که شخصی گرفته و در باغ خود کاشت. پس روئید و درخت بزرگی شد، بحدی که مرغان هوا در شاخه های آن درخت خانه کردند. خدایا تو خودت بهتر میدونی که خردل از بوته تولید می شه نه درخت. آخر کسانی که از ساده ترین مسائل خبر ندارند و سواد اکابر دارند چرا باید اسم تو را خراب کنند؟ انجیل لوقا میگه، زایش عیسی در طویله بوده ولی انجیل متی هیچ حرفی راجع به این مسئله نمیزند.

انجیل متی باب سوم بند های ۱۳ تا ۱۶، انجیل مرقس باب اول بند ۹ می نویسد: یحیی، عیسی را غسل تعمید داد ولی انجیل لوقا باب سوم بند های ۱۹ تا ۲۱ می نویسد: یحیی تعمید دهنده در آن زمان در زندان هرود بود!

خدایا تو خوب می دونی که غسل تعمید دادن یعنی چه: یعنی اگر بخواهند یک کافر را به یک دین بیاورند، او را غسل تعمید می دهند. این کار درست مثل کار مسلمانان است که اگر کسی را خواستند به اسلام بیاورند، می گویند: بگو لا اله الا الله، محمد رسوا الله! این کار نشان می دهد که عیسی مسیحی نبوده، چون اگر مسیحی بود که احتیاج به غسل تعمید نداشت.

خدایا تمام انجیل های چهارگانه سخنانشان راجع به مرگ عیسی هم دگر گونه است.

خدایا عیسی به دنیا آمد، آدم صالح و با تقوائی بود، ولی او دین نیارود که امروز دینش پر جمعیت ترین دین عالم باشد. هر چه است زیر سر سنت پاول

خاخام یهودی است که با بهره برداری از درکش و فلسفه یونان و مذاهب خاور میانه پا به میدان گذاشت و بنام مسیحیت، دین ساخت که هرگاه خود عیسی زنده بود چیزی از آن سر در نمی آورد. هر چند که تاریخ بهیچ وجه وجود عیسی را تأیید نمی کند.

خدایا می دانی تا بحال چندین انجیل نوشته شده است. شاید باور نکنی که صدها انجیل نوشته شد. ولی شورای لائودیسه که در سال ۳۶۴ میلادی تشکیل شد، تنها چهارتا انجیل مرقس، لوقا، متی و یوحنا را مورد تأیید قرار داد. انجیل های چهارگانه با تضادهای فراوان چی بودند، چی هستند، که مابقی انجیل هائی که توسط شورا مردود شناخته شدند، حاوی چه مطالبی بودند که از دور خارج شدند.

خدایا یک انجیل بود بنام انجیل سن ژاک که داستانهایش بامزه تر از پیغمبر قبلی ات موسی است. سن ژاک می نویسد: وقتی یوسف و مریم عیسی را برداشته و به مصر گریختند تا مبادا هرود پادشاه فلسطین او را بکشد، راهنمای آن ها در بیابان شیر ها و گرگ ها بودند ولی مارها به آن سه حمله کردند و عیسی نوزاد به آنها اشاره کرد و مارها همه رام شدند! می بینی، شعر و ورها و مزخرفات را نظاره می کنی؟

یک انجیل دیگر داشتیم بنام انجیل عربی که می نویسد: عیسی مسیح قدرت آنرا داشت که حیواناتی که جن ها آنها را تبدیل به قاطر می کنند دوباره تبدیل به آدم کند!

خدایا وقتی انجیل مرقس می نویسد: هنگام مصلوب کردن عیسی تنها یک سرباز رومی و چند پیر زن شاهد مرگ او بودند. چطور می شود باور کرد

که عیسی آدم معروفی بود، اگر وقتی عیسی در کوچه های اورشلیم قدم میزد، هزاران نفر دور و برش بودند، موقع مصلوب شدن این افراد کجا بودند؟

خدایا، تو از وجود تئوری های دین مسیحیت آگاهی. میدانی اگر موضوع تثلیث و بخشش گناهان مردم، بخاطر مصلوب شدن عیسی را از این دین بگیرند، مسیحیت در حقیقت همان یهودیت است. تئوری تثلیث عبارت است از این که عیسی از مادری باکره بنام مریم و پدری بنام روح القدس، یعنی تو بوجود آمده. خدایا چرا این دروغ بزرگ را تکذیب نمیکنی؟ چرا نمی گوئی که تو اصلاً اسپرمی نداری که با اوول مریم در هم آمیزد و بچه بسازد؟

این تئوری حتی توسط سنت پاول که خودش سازنده دین مسیحیت است، بیان نشد. موضوع تثلیث ۵۰۰ سال پس از مرگ عیسی توسط رندان کلیسا ساخته شد. خدایا اگر تو یگانه و واحدی پس چطور مسیحیان تو را در سه وجود تقسیم می کنند و می گویند: پدر، پسر و روح اقدس.

خدایا اگر عیسی پسر تو بوده، در سی سال اول عمرش خبری از باباش یعنی تو نبوده، مگه گرفتار بودی و بهش نرسیدی!!

تئوری دوم: بخشش گناهان افراد بوسیله مصلوب شدن عیسی است. مسیحیت می گوید: چون آدم و حوا بفرمان خدا گوش ندادند و از درخت سیب، سیب چیدند، خدا فرزندش عیسی را برای آن آفرید تا در این دنیا با زجر و بدبختی و مرگ فجیع کاری کند تا گناه آدم و حوا بخشیده شود. خدایا آیا تو ارتباط گوز و شقیقه را می دانی؟ آخه این چه حرفی است که شاخ روی سر آدم سبز می کند. آدم و حوا یک غلطی کردند، به بقیه مردم چه ارتباطی دارد که آن ها باید تنبیه شوند. ثانیاً هر کس گناه کرد، خطا کرد باید مجازات شود، چرا

عیسی باید جور تمام مردمان را بکشد؟ نه خدایا، این تئوری و تئوری قبلی اش یعنی تثلیث خیلی خیلی آبکی هستند.

خدایا می گویند: مسیحیت دین مهربانی و دوستی و برابری است، ولی بر پایه نوشته های انجیل های چهارگانه، این مذهب چیزی کمتر از دین موسی و محمد ندارد.

خدایا آیا کشتارهای کلیسیا در دوران سیاه قرنهای زیر قرن ۱۶ را بیاد داری؟ خدایا دینی که بردگی را برسمیت می شناسد، مگر می شود دین برادری و مهربانی باشد؟ انجیل لوقا باب ۱۷ بندهای ۷ تا ۱۱ می نویسد: هر گاه شما غلام داشته باشید و او از صحرا باز آید به او خواهید گفت: برای من شام درست کن! او باید درست کند و یا همین انجیل در باب ۱۲ بند ۲۷ می نویسد: غلامی که به اراده مولای خود ترتیب اثر نداد باید تازیانه بخورد! آیا این است دین برابری و برادری و مهربانی؟

تمام انجیل ها از برده داری سخن می گویند و بعد نام این دین را دین مهربانی و برادری گذاشته اند، چراهیچ حرفی از خواهری زده نشده؟ توجیه های مسیحیت را در مورد برده داری، اسلام هم بشکل بدتری می کند، تا جائی که محمد می گوید: الله نماز و روزه سه نفر را نمی پذیرد: اول غلامی که از نزد اربابش بگریزد، مگر آنکه نزد اربابش برگردد!

خدایا اساس تمام مذاهب تو بر اصل فریبکاری است! برای اینکه جلوی طغیان افراد فقیر در مقابل ثروتمندان گرفته شود و تمام مبلغین مذهبی بدون استثناء به این افراد محروم میگویند اگر در این دنیا چیزی ندارید ناراحت نباشید، خدا آن دنیا را به شما داده!!! راست نمیگم؟ یعنی این بی پدر و مادر ها با فروش آخرت، دنیا را

برای خودشان می خرنند. مفهوم واژه برادری در ادیان این است که محرومان با ثروتمندان برادری کنند! نه اینکه مقابل آنها به ایستند. تاریخ مسیحیت می گوید: این دین در لایه های فقیر جامعه زائیده شد و تا ۲۰۰ سال توسط محرومان رشد پیدا کرد ولی بعداً به طبقات اشراف زاده راه پیدا کرد و عاملی شد که برای دستیابی به قدرت و ثروت و شوکت. با آموزش های انجیل، کلیسای کاتولیک در سده های میانی بشکل بزرگترین قدرت فئودالی زمان خود در آمد. در آن زمان ۱/۳ زمینهای کشاورزی اروپا مال کلیسا بود. خدایا یادت هست چه تعداد دانشمند و دگر اندیش را کلیسا زنده زنده در آتش سوزانید؟ برونوی حکیم را که گفته بود زمین گرد است، همراه با کتاب هایش زنده زنده کباب کردند. تاریخ اروپا از جنایات کارگزاران کلیسا شرم دارد.

خدایا یادت هست که سازمان تفتیش عقاید عمومی در اسپانیا سی و دو هزار نفر را بجرم تردید در باور های کلیسا زنده زنده در آتش سوزانیده و در باره ۳۴۰ هزار نفر دیگر زندان و شکنجه و کیفرهای وحشیانه اعمال کرد. خدایا یادت هست که تازگی ها، خمینی در سال ۱۳۶۷ هجری شمسی، بنام اسلام و بجرم ارتداد! هزاران دگر اندیش را در زندانهای ایران حلق آویز کرد؟

خدایا این چه فلسفه ای است که کارگزاران تو با کشتار مردم، تصورشان این است که تو خشنود شده و در نتیجه آن ها صواب می برند؟

روحانیون مسیحی با سوزاندن مردم، باورشان این بود که آن ها را از عذاب دوزخ نجات داده اند!

خدایا آیا میدانی چگونه مسیحیت یک دین جهانگیر شد؟ برایت می گویم. چون همانطوریکه قبلاً گفته ام: این دین را بندگان تو ساختند و تو هیچ

دخل و تصرفی در آن نداری.

مسیحیت در حقیقت با تمایل کنستانتین امپراطوری روم به این آئین، شکل جهانی گرفت ولی این وسط فرزند نابرداری او یعنی ژولین فرزند ژولیوس کنستانتین که به امپراطوری روم رسید، نظر خوبی راجع به مسیحیان نداشت و با تمام سعی و کوشش، کاری می کرد تا مسیحیت را در روم نابود سازد. ژولین که خود به درجه کشیشی رسیده بود در رساله خود، به یکصد مورد از ایرادهای وارد به دین مسیحیت اشاره دارد، او که واقعیت حقیقی دین مسیحیت را درک کرده بود، وجود آن را زائد و بنا بر این سعی در محو آن داشت. در این بین تصمیم ژولین در حمله به ایران باعث شد تا او از نیت خود دور مانده و جانش را در نبرد با شاپور دوم ساسانی (شاپور بزرگ) از دست بدهد. اگر ژولین، در جنگ با ایران کشته نشده بود، امروز ما دینی بنام مسیحیت نداشتیم. او اگر این دین را در روم نابود می کرد، قدر مسلم آئین مسیحیت به اروپا سرایت نمی کرد و امروز نامی از مسیح و مسیحیت وجود نداشت.

خدایا من اعتقاد دارم، تمام ادیان تو فقط با زور شمشیر در بین مردم رخنه کرده اند، خودت بهتر می دانی راجع به چه چیزی حرف می زنم. موسی صرفاً با زور شمشیر یهودیت را جا انداخت. محمد پیامبر تازی تو، ۱۳ سال تمام در مکه گدائی تو را کرد ولی موفق نشد. اما وقتی به مدینه رفت، آنوقت با زور شمشیر و قلدری اسلام را بسط داد. حال اشاره من به زور شمشیر ژولین بود که می توانست عکس موارد بالا را انجام دهد و دین مسیحیت را کاملاً از بین ببرد. البته پیش از ژولین، دسی یوس امپراطور دیگر روم که دو سال بر مسند قدرت تکیه زده بود، مخالف مسیحیت بود، ولی جنگ های او نیز مانع از انهدام کامل مسیحیان در روم

شد.

خدایا خاطرت هست که پیروان مسیح چطور ۴۰۰ سال تمام بخاطر اختلاف در پذیرش یک واژه خرافی Consubstantiation همدیگر را کشتند و شمار مردگان این جنگ های احمقانه از ۳۰۰ هزار نفر تجاوز کرد. موضوع سر شام آخر عیسی بود که باعث بروز اختلاف و کشتار شد.

خدایا خاطرت هست که چطور پیروان مسیح سر کشیدن عکس او روی دیوار و نکشیدن آن ۶۰۰۰ نفر کشته شدند؟

کشمکش بین گروه های طرفداران نقاش عکس عیسی و کسانی که مخالف آن بودند چند سده طول کشید و در این مدت چه خون هائی که ریخته نشد!

خدایا یادت هست که چطور ملکه تئودورا بیوه تئوفیلوس که پس از مرگ همسرش در سال ۸۴۵ میلادی به امپراطوری روم رسید دستور داد ۱۲۰ هزار نفر طرفداران فلسفه مانی را گردن بزنند؟

خدایا خاطرت هست که در جریان جنگ های صلیبی یک میلیون نفر کشته شدند؟ دیدی چطور پیروان مسیحی و مسلمان خون یکدیگر را به زمین ریختند؟ نبرد جنبش برادران شمشیر را که اسقف لیونیا Livinia راه انداخت، حتماً بخاطر داری که هدفشان مسیحی کردن مردم دریای بالتیک بود و بنام عیسی مسیح ۱۰۰ هزار نفر را کشتند. کشتار کاتارها در سده های ۱۱ و ۱۳ میلادی را تاریخ از یاد نمی برد که چطور با دستور پاپ اینوسان سوم و بعد از او گریگوری نهم تمام باورمندان به جنبش کاتار قتل عام شدند. زمانی که یکی از سربازان از آرنال آمارلیک Arnaul Amarlic نایب پاپ پرسید: چگونه کاتولیک ها را

از کاتارها تمیز بدهیم؟ او گفت: همه را بکشید، خداوند خودش می داند چه کسی گناه کار است و چه کسی بی گناه! جمله آشنائی که همواره آن را می شنویم، آخوند صادق خلخالی وقتی در کردستان ایران کشتار می کرد می گفت: بکشید، هر که بی گناه باشد به بهشت می رود و هر که گناهکار به جهنم!

جنوب فرانسه از خون یکصد هزار کاتولیک و پروتستان در نبرد های مذهبی لنگدوک خونین شد. این اتفاقات شوم از سال ۱۶۱۸ تا ۱۶۴۸ به مدت سی سال رخ داد. عقاید جدید پاپ گریگوری هفتم سبب کشته شدن ۵۰ هزار مسیحی گشت (۱۰۷۳ تا ۱۰۸۵ میلادی). همین پاپ بود که قانون منع ازدواج کشیش ها را صادر کرد.

خدایا کشتار ۵۰ هزار مسیحی را در سده چهاردهم میلادی و در کلیسای کاتولیک روم یادت هست؟ که در پایان آن دوره وقتی دو نفر روحانی اهل پراگ را در شهر کشتند جنگ تمام عیاری بین مسیحیان رخ داد که منجر به کشته شدن ۱۵۰ هزار نفر گردید.

خدایا جنایات کلیسا را در سده شانزدهم بخاطر می آوری؟ کشتار گروه مذهبی والدو که گرایش به کلیسا پروتستان داشتند را می گویم. بیاد داری که ۱۸ هزار نفر را چطور زنده زنده سوزاندند؟ بچه های نوزاد و کوچک را چطور درون آتش می انداختند. به دختران نخست تجاوز می کردند و بعد آن ها را قطعه قطعه می کردند. آیا یادت هست که چطور مسیحیان خدا پرست در مجرای تناسلی زنان سالخورده و مخرج آن ها فتیله باروت می گذاشتند و فتیله را به آتش می کشیدند؟ خدایا اگر بخواهی آمار این همه جنایت را بدهم، نمی دانم چه حالی بتو دست خواهد داد.

در کشتار سن بارتلمی ها و ایرلندی ها ۲۰۰ هزار نفر کشته شدند. خدایا
آیا اسقف لاس کازاس را بیاد می آوری که وقتی همراه با کریستف کلمب و در
سفر دوم او همراهش به آمریکا آمد در مسیحی کردن بومیان آمریکا ۵ میلیون نفر
را قربانی نمود. در پایان سده شانزدهم، ژاپنی ها که در ضدیت با مسیحیت در
کشورشان دست به نبردی زدند که در آن ۳۰۰ هزار نفر کشته شدند.

خدایا، تاریخ شرمگین دین مسیحیت از خون بی گناهان رنگین است.
بنام پسر و پدر و روح القدس آنقدر کشتند که تعداد کشته شدگان را به شماره
نمی توان بیان کرد. هر چند و لتر در کتاب جنایات مسیحیان با فرمان خداوند و
بشر و زیر عنوان عیسی و خون هائی که بنام او ریخته شد تعداد کشته شدگان دین
مسیح را که بدست همکیشان خود بقتل رسیده اند نزدیک ده میلیون نفر گزارش
می کند. وُلتر می نویسد: به اعلامیه پارلمان انگلستان در ۲۵ ژوئیه سال ۱۶۴۳ نگاه
کنید. نوشته ۱۵۴ هزار پروتستان توسط کاتولیک ها بقتل رسیدند!

خدایا دهانم کف کرده، خسته شدم، داره شب می‌آد، شب کویر خیلی
سرده، چرا جوابم را نمی دهی؟ اون موقع ها تو با همه حرف می زدی، با موسی
کشتی می گرفتی، به چادر ابراهیم می رفتی و باهاش املت می خوردی. ولی حالا
یک روزه که من باهات حرف می زنم و جوابم را نمیدی. نکنه صدای من به
گوش تو نمیرسه؟ حقش بود با دیش و ما هواره می اومدم، بهم گفتند ولی گوش
نکردم، چون فکر می کردم اونطوری که گفتند تو همه جا هستی.

روشنگر از تپه سرازیر شده و سوار ماشینش که بغل جاده پارک شده می شود و
صحنه را ترک می کند.

فید اوت

فید این

روز بعد، سر تپه

روشنگر با دیش ماهواره. او میکروفنی در دست دارد و می گوید:

خدایا امیدوارم امروز صدای مرا بشنوی.

Hello, Bonjour, Do-Rood, Ohayou, Ciao, Buenos Dias, Hu-llo.

با چه زبانی بهت سلام کنم تا جواب مرا بدهی.

Salam, Marhaba, wai-oi, Mingalarba, Nie ho, mambo, hoi, hallo, shalom, Asalamo Alekom, Choni, Salve, Moin-moin, Hei, Salut, Preved, Li-ho.

نخیر، جواب نمیده، منکه با تمام زبان های دنیا سلامم را تقدیمت کردم. شاید می خواهی تمام اطلاعات را از من بگیری و بعد با من وارد مذاکره بشی. باشه این کار ساده ای است. وقتی من تونستم تمام اطلاعات چند هزار سال پیش را بدهم، شما جوابم را بده. مسئله اسلام و محمد که کار ساده ای است. اگر وجود موسی و عیسی با شک و تردید عنوان میشه ولی محمد را همه خوب می شناسند. شتریان شیادی که وقتی تمام بندگان تو، به تو ایمان داشتند یعنی یهودیان و مسیحیان، او وجود تو را ندیده گرفت و با استمداد از نام بت بزرگ کعبه، خدائی ساخت بنام الله.

خدایا آیا تو اسمت را از یهوه عوض کرده ای و گذاشتی الله و ما نمیدانیم؟ آیا این راست است که هجوناامه قرآن را تو نوشته ای؟ آیا با من موافقی که می گویم اگر تمام جهان را بگردید، کتابی بی محتواتر، نابخردانه تر و انسان ستیز تر از قرآن پیدا نمی کنید.

این کتاب مقدس، گذشته از محتوای چرند، حتی از نظر دستور زبان

عربی هم کلی ایراد دارد.

خدایا پیغمبر آخر تو، شیادی بود جنایتکار که تمام باور های دینی و ارزش های انسانی را زیر پا گذاشت و با نیرنگ و زور شمشیر، امپراطوری عرب را برای خودش بوجود آورد و در طول تاریخ پر از ننگ اسلام، جان میلیون ها نفر را گرفت و تمدن های بزرگ را نابود کرد که حاصل آن در هزاره سوم، ۵۳ کشور مسلمان، جهان سومی و بدبخت و عقب مانده دارد که دنیا را تنگ کرده اند. این پیغمبر شیاد تو برای فریب پیروان الاغ خود، از بهشت تو، عشرتکده ای باز کرده که در آن شیر و عسل در رود هایش جاری است و قرص وایگرا را بدون نسخه پزشک، تو هر مغازه آن می فروشند!

خدایا، تو یک شیاد زنباره را چطور به پیامبری انتخاب کردی؟ از آبروی خودت ترسی نداشتی که می رود و محمد از تو یک خانم رئیس می سازد که ترتیب هم خوابگی هایش را با زنان بیشمارش بدهی. یک جوان ۲۵ ساله که دنبال زن پولداری مثل خدیجه که ۱۵ سال از او بزرگتر بود می افتد، تنها بفکر مال اندوزی است. درست مثل اینکه یک دختر ۱۶ ساله با یک پیرمرد ۷۰ ساله ازدواج کند، خدایا فکر می کنی دختر از روی عشق این کار را کرده؟ نه - اون بخاطر پول پیر مرد زنش شده کاری که محمد در ازدواج با خدیجه پولدار کرد. محمد بُز چران با ازدواج با خدیجه دنیایش دگرگون می شود.

خدایا تو نمی دانستی که محمد از لحاظ زنبارگی به زن پسر خوانده اش هم رحم نمی کند، چطور شد که اونو برای پیامبری انتخاب کردی؟ آخه در کدام مرام و مسلک چنین چیزی حکم می کند که یک عاقله مرد ۵۰ و چند ساله با یک دختر ۶ ساله پیمان ازدواج ببندد؟ این چه مذهبی بود که بوسیله محمد

درست کردی تا در آن جنایتکاری مثل خمینی در کتاب توضیح المسائل خود بنویسد: عشق بازی با نوزاد دختر شیر خوار منع شرعی ندارد!؟

خدایا تو چطور یک بچه باز را که مبتلا به بیماری پدوفیلیا Pedophilia یا کودک آزاری است به پیامبری انتخاب کردی؟

خدایا مگر تو توی کار Tato تجربه داری که محمد می گفت: تو یک مُهر پیامبری پشت او Tato کرده ای؟ این از آن دروغهای بزرگ محمد در ابتدای کار بود که نشان هیچ کس نداد!

خدایا، قرآن تو و تمام کتاب های اسلامی، منبع فساد و انحراف جنسی هستند، در نهج البلاغه از قول علی نوشته: زمانی که من کودک بودم و محمد از من سرپرستی می کرد، او مرا کنار خودش می خواباند و مرا به سینه اش می چسباند و در بسترش به آغوش می کشید و خود را بمن میمالید.

خدایا پیغمبر تو یک بیمار جنسی بود، یک Sexmaniac تمام عیار بود. او در رفتار کودکان کنجکاوی نشان می داد و می گفت: وقتی این دختر کوچک ۵ ساله بزرگ شود، او را خواهم گرفت.

خدایا پیامبر تو هیچ گاه تا هنگام مرگ که 63 سال داشت امنیت روانی نداشت. او یک بیمار جنسی کامل بود که دست رد به سینه پسران و جوانان هم نمیزد. نمونه بارز آن دحیه الخلیفه الکلبی جوان زیبای عرب بود که بکرات مورد آزار جنسی محمد قرار گرفت که موجب آزار روحی عایشه را پیش آورد.

خدایا شاهد های بسیاری برای ادعایم دارم. یکی از آن ها ملا محمد باقر مجلسی است که در کتاب بحار الانوار خود بکرات راجع به این جوان زیبای عرب و رابطه اش با محمد نوشته است.

دیگر شاهدیم بلاذری تاریخ نویس عرب است. اگر وقت کردی کتاب فتوح البلدان او را بخوان، خیلی چیزها دستگیری می شود. خدایا این پیغمبرت در معاشرت هایش چنان وسواس داشت که باور نکردنی بود. هر کس می خواست او را ببیند، شرط اولش این بود که باید مسلمان شود. محمد غیر مسلمان را هرگز نمی دید و حتی هدایای غیر مسلمان را قبول نمی کرد. اما چطور شد با دحیه الکلبی غیر مسلمان بطور خصوصی دیدار می کرد؟ چرا محمد به اطرافیانش می گفت دحیه الکلبی گاه گاهی بشکل جبرئیل نازل می شود. چطور خدایا فرشته تو بشکل یک جوان کافر بر محمد باید نازل شود؟

خدایا این چه پیغمبری بود که انتخاب کردی که در سوره البقره آیه ۲۲۳ از قول تو بگوید: مردان می توانند زنان را از جلو و عقب تا جائی که خمینی جنایتکار در کتاب توضیح المسائل با پیروی از ارباب شیاد و زنباره اش می نویسد: ایرادی ندارد که به عقب زنی که عادت ماهیانه دارد گذاشت. (مسئله ۴۵۳ کتاب توضیح المسائل خمینی).

خدایا تو با انتخاب محمد، روی نوح - ابراهیم - یعقوب و موسی را سفید کردی. تو یک کاروان زن، خانم باز، بیرحم و خون آشام را به پیامبری انتخاب کردی که چه چیزی را ثابت کنی؟ که افتخار کنی که پیامبرت وقتی بدن نیمه عریان زینب دختر حش، همسر زید بن ثابت پسر خوانده اش را ببیند، شیفته او شود و تو بلافاصله برایش آیه های ۳۷ تا ۳۹ سوره احزاب را نازل کنی! به او بگوئی که: محمد شرم و حیا را کنار بگذار، زینب مال توست، به همسرش بگو او را طلاق بدهد. پیغمبر بی آرم تو که بلند شدن صاحب مرده اش او را کور کرده

بود، شوخی تو را جدی گرفت و بر قوانین آن روز اعراب که ازدواج با همسر پسر خوانده ممنوع بود خط باطل کشید.

خدایا شب عروسی محمد با زینب را یادت هست؟ که محمد این پا و آن پا می کرد تا زودتر به حجله برود و چون چند نفر را دید که قصد رفتن به خانه هایشان را ندارند، آیه نازل کرد که میهمانان پیامبر بایستی پس از پایان جشن به خانه هایشان بروند (آیه ۵۳، سوره احزاب).

خدایا تو یک پیغمبر دزد و گردنه زن را برای دین جدیدت انتخاب کردی که اشتهای سیری ناپذیر در چپاول مال مردم داشت. او حتی رسمی را که با دیگر دزدان عرب گذاشته بود مراعات نمی کرد. سهم آن ها را هم بالا می کشید.

یادت میآد وقتی یهودیان بنی النضیر همه چیزشان را بدون مقاومت به لشکریان اسلام دادند؟ آیه ۶ سوره حشر را بلافاصله نازل کردی که چون در این نبرد افراد طایفه بنی النضیر بدون مقاومت تسلیم شدند و مسلمانان شمشیر نکشیدند، از این رو تمام دارائی ها باید به مالکیت محمد در آید!

خدایا تمام قرآن حکایت از آن دارد که در حقیقت محمد به تو فرمان می داده نه تو به او. هر موقع که حرفش خریدار نداشته و کسی به آن گوش نکرده، تو را جلو انداخته تا آیه نازل کنی، تظیر آیه ۱۱ از سوره مجادله. فکر می کنم یادت نیاد، یادت می آرم، اون روزی که یاران محمد در جنگ بدر وارد مسجد شدند و جایی برای نشستن نداشتند و محمد به تعدادی از مسلمانان گفت: به اینها جا بدهید و هیچ کس حرفش را گوش نکرد. بلافاصله تو آیه ۱۱ را نازل کردی که الله به پیروان محمد می گوید: وقتی محمد می گوید: جاباز کنید، شما

باید این فرمان را اجراء کنید.

خدایا یادت میآد، وقتی محمد سر افتضاح عایشه با صفوان بن معطل سهمی تو را جلو انداخت و تو چشم هایت را بر خیانت عایشه بستى و بخاطر دل محمد آیه نازل کردی که عایشه بی گناه است؟ اگر عایشه پالانش کج نبود، پس چرا علی تا پایان عمرش با او خوب نشد؟

خدایا یادت میآد، وقتی محمد کنیز سیاه پوست حفیضه دختر عمر را که نامش ماریه قبطیه بود به رختخواب برد و حفیضه سر رسید، باز جلو افتادی و برای سرپوش گذاشتن روی کثافت کاری های پیغمبرت اول ماریه بدبخت را به محمد حرام کردی و بعد در مقابل محمد که باز می خواست ماریه را به زحمت بیندازد، تسلیم شدی و آیه ای نازل کردی که آیه اول را باطل می کرد.

خدایا محمد تو را وادار به کارهائی کرد که در شأن تو نبوده و نیست. مثلاً وقتی آیه نازل کردی (سوره احزاب، آیه ۵۲): مهمانان محمد، زمانی که وارد خانه او می شوید به خوراکی ها چشم ندوزید و پس از پذیرائی خانه را ترک کنید!

خدایا وقتی این آیه را توسط جبرئیل برای محمد می فرستادی، حالت خوب بود یا زیاد مواد زده بودی؟ فکر می کنم یکی از دفعاتی که همین حالت را داشتی به محمد آیه ۲۵ سوره انعام را نازل کردی که تو بر دل برخی از دشمنان محمد پرده گذاشته ای تا سخنان محمد را نفهمند. تو گوش دشمنان محمد را سنگین کرده ای تا آیات تو را درک نکنند! راستی از این پرت و پلا گوئی ها چه قصدی داشتی؟ من که نفهمیدم!

زندگی محمد پیامبر اسلام یک روزش بدون دغلکاری و جنایت

نگذشت. او وقتی که به مدینه رفت با یهودیان مدینه پیمان بست که یهودیان در اجرای مراسم مذهبی خود آزادند. او حتی برای فریب دادن یهودیان قبله را اورشلیم انتخاب کرد و روزه آنها یعنی روزه تشرین یهودی ها را برگزید، ولی یهودیان که دست او را خوانده بودند و می دانستند، او دغلکار و حقه بازی بیش نیست، نه تنها به او گرایش پیدا نکردند، بلکه کَلّی او را مسخره کردند و آنوقت که محمد متوجه شد که یهودیان گول او را نمی خورند تصمیم به نابودی آن ها گرفت. اولین کار محمد این بود که قبله را از اورشلیم به مکه برگرداند و روزه تشرین را به رمضان تغییر داد. محمدی که در مکه می گفت یهودیان قوم برگزیده خدا هستند، در مدینه یکی از آنها را زنده نگذاشت. کار آنروز محمد باعث شد تا ریشه دشمنی بین یهود و مسلمان از خون دو طرف سیراب شده و درخت تنومند ۱۴۰۰ ساله امروز را بسازد. فرامین انسان ستیز محمد و خصومت و دشمنی با پیروان سایر ادیان، حجم قرآن را پُر کرده است. آیه ۴۸ سوره نسا می گوید: گفتار یهودیان مسخره است و الله به سبب کفر آن ها را لعنت کرده است. آیه ۱۶۰ سوره نسا می گوید: چون یهودی ها ظلم کردند، مانعت ها را به آن ها حرام کردیم! آیه ۱۳ سوره ممتحنه می گوید: یهودیان را الله غضب کرده، از آن ها دوست نگیرید.

آیه ۵۱ سوره مائده می گوید: از یهودی ها و مسیحی ها دوست نگیرید.

آیه ۸۳ سوره مائده می گوید: دشمن ترین مردم نسبت به مسلمانان یهودیان هستند.

آیه ۳۰ سوره توبه می گرید: یهودی ها گفتند عزیز و مسیحی ها گفتند

مسیح پسر خدا ست. الله هلاک کند آنهایی را که به او نسبت دروغ بسته اند!

و چه ساده اندیشانی که امروز به صلح بین مسلمانان و یهودیان دل خوش کرده اند و خبر از ریشه های جنگ فروزی که محمد کاشت ندارند. گواه و ادعای من آیه ۶۴ سوره مائده است: و ما تا روز قیامت بین یهودی ها و مسلمانان آتش کینه و دشمنی بر افروختیم. اگر یهودیان بخواهند این آتش را بر افروزند، الله آنها خاموش می کند.

خدایا، قرآنت کم بود، حدیث هم به آن اضافه کردی. آیا فکر نکردی که تنها حدیث هائی که ساخته شده در راستای جنگ و تفرقه و مرگ و نیستی گام بر میدارند؟

برخی از این حدیث ها بقدری بیشمارانه است که یک نمونه آن را می گویم: حدیث های ۱۷۶ و ۱۷۷ صحیح البخاری در جلد چهارم این هجونامه می گوید: مسلمانان تا آن اندازه به یهودیان نبرد می کنند که سر انجام یهودی ها خود را پشت سنگ ها پنهان می کنند و آن وقت سنگ ها به زبان در می آیند و می گویند: پشت ما یک یهودی پنهان شده، بیائید او را بگیرید و بکشید!

خدایا پیغمبر تو چه کارهائی که انجام نداد، زشتکاری و نابود کردن مبانی اخلاقی انگار رسالت او بود. او حتی به پیوند های خانوادگی هم پشت کرد، کاری که فرزند خلف او خمینی انجام داد. خمینی شیاد با الهام از مرشدش محمد، دستور داد تا بچه ها در خانه جاسوسی پدر و مادر را کرده و آن ها را لو بدهند. درست عین کلام محمد در آیه ۲۳ سوره توبه: ای کسانی که ایمان آوردید، هر گاه پدران و مادران شما کفر آوردند، آن ها را نباید دوست بدارید و اگر دوستشان داشته باشید از ستمکاران هستید.

محمد تخم نفاق و دشمنی را در بین افراد یک خانواده پاشیده و سپس

توجهش را به ساختار اجتماعی افراد معطوف کرد و به سم پاشی خود ادامه داد. ده ها سوره و صدها آیه گواه این ادعاست. او کار را به جایی رساند که حکم مرگ برای مخالفان خود صادر کرد. برای مثال آیه ۸۹ سوره نسا: مشرکان را هر کجا یافتید بکشید.

خدایا این گوشه ای از تاریکی های دین تو اسلام و پیامبر جنایتکار و زن باره اش محمد است.

خدایا تو خوب می دانی که محمد اسلام را با زور شمشیر بر جهانیان حاکم کرد، و گرنه اعمال، کردار و گفتار او که بوئی از انسان و انسانیت نبرده، نمیتوانسته عامل گرایش مردم به این دین باشد.

خدایا تو می دانی که اسلام جز واپسگرایی و فقر مالی چیزی نصیب پیروانش نکرد. در حالی که کشورهای مسلمان بر روی چاه های نفت هستند ولی واپسگرایی و عقب ماندگی و محرومیت از آزادی و بهره برداری از یک زندگی مرفه و پیشرفته برایشان خواب و خیال است.

خدایا، جبر اندیشی اسلامی باعث شده تا نزدیک به ۱,۵ میلیارد مسلمان جهان، وصله ناجوری به پیکر جهان امروز باشند و کارهایشان باعث ننگ جامعه جهانی. محمد تنها به کسب قدرت فکر می کرد و برایش ارزش های انسانی مطرح نبود. و همانطور که گفتم او برای رسیدن به قدرت شمشیر را انتخاب کرد و منطق او در یک کلمه خلاصه میشد: یا اسلام یا مرگ و جزیه.

خدایا اکنون که دیدی، پیامبرانت چطور دنیا را به گه کشیدند، چطور بذر دشمنی و نفاق در بین بندگان کاشتند، بیا و با انتخاب من دنیا را نجات بده. من بین یهودیان، مسیحیان، مسلمانان صلح و آشتی برقرار می کنم. آن ها را وادار

می کنم تا دست از دشمنی بر دارند. طرح های انقلابی بی شماری در زمینه های ارزش های انسانی و اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، اخلاقی دارم که با انتخاب من همه را پیاده می کنم.

خدایا زمان گرایشات مذهبی و ایده لوژیکی گذشته. انسان باید به ارزش واقعی آدم بودن پی ببرد.

در این موقع صدای یک زن شنیده می شود

زن - ای بشر خاکی، کیستی که اینهمه با خدایت صحبت می کنی؟

روشنگر خودش را جمع و جور می کند و می پرسد

روشنگر - می توانم بپرسم با چه کسی صحبت می کنم؟

زن - دو روز است که می خواهی به خدا صحبت کنی، حالا که جوابت را

داده ام می پرسی با چه کسی؟

روشنگر - خیلی می بخشید، خدای من یک خدای مردانه است نه زنانه!

زن - چطور، مکه زن نمی تونه خدا باشه؟

روشنگر - چرا، ولی نه برای این مردم و چون تا امروز تمام قوانین کلیه ادیان به

نفع مردان بوده است. چطور می شود خدا زن باشد ولی تنها به منافع مردان

فکر کند؟

زن - راست می گوئی، من خدا نیستم، من زن خدا هستم. خدا به یک کهکشان

دیگر رفته است و صدای تو را نمی شنود. از دیروز تا حال تمام حرفهایت را

شنیدم، ولی چون خدا گفته حق اظهار نظر ندارم، فقط گوش کردم. ولی

سخنانت همه راست است حقیقت را می گویم: من دختر حوا هستم و در

این ۶ هزار سال که زن خدا شده ام، شاید باور نکنی که خدا یک کار

درست انجام نداده! قصه ام دراز است و تو به خیلی از آن چیز هائی که بر من و بندگان خدا گذشته اشاره کردی. یادم می آید، دو برادرم هابیل و قابیل را در حقیقت شوهرم خدا با هم در انداخت. قابیل کشاورزی می کرد و هابیل گله داری، و وقتی آن ها هدیه های خودشان را پیش شوهرم می آوردند شوهرم هدیه هابیل را می گرفت و توجهی به هدیه قابیل نشان نمی داد. بارها به او گفتم، این کار را نکن، بین دو برادر دشمنی ایجاد نکن. آنقدر این کارش را ادامه داد تا قابیل، هابیل را کشت و تاره آن موقع شوهرم از قاتل طرفداری کرد.

سر مسئله ابراهیم به او گفتم: راهنمائی های تو شیرازه و اساس خانواده را داغون می کند. به ابراهیم یاد نده که بگوید سارا خواهر اوست و نه زنش ولی او گوش بحرفهای من نکرد و دیدید که چطور ابراهیم ۱۲ سال زنش را زیر فرعون انداخت و شاهانه زندگی کرد و درس زنا را به پسرش اسحاق نیز یاد داد

یادم می آید وقتی به لوط گفتم با دخترش بخوابد، یک هفته قهر کردم و باهاش حرف نزد. وقتی با یعقوب کشتی می گرفت، من حرص می خوردم، مگر خدا این کارها را می کند؟ ولی گوشش بدهکار این نصایح نبود. یک روز از فرط خنده شلوارم را خیس کردم. آن روز شوهرم تو بیابون دنبال موسی گذاشته بود تا او را بکشد. با هم دنبالش می دویدیم تا او را از این کار باز داریم و موقعی که صفوره یک تکه پیش پوست سر سنبل موسی را جلوی شوهرم انداخت، از خنده روده بر شده بودیم. شوهرم پیش پوست را برداشت و آرام گرفت. یک روز هم حزقیال نبی پیش من آمد و

در حالی که خیلی ناراحت بود بمن گفت: شوهرت گفته، تا ۳۹۰ روز باید نان خود را به گه خودمان بمالیم و بخوریم. او را آرام کردم و شب با خدا صحبت کردم و او در ضمن برخورداری از سرویس ویژه آنشب، تغییر عقیده داد که فرداش به حزقیال نبی گفتم: دیشب خدا را راضی کردم، شما می توانید نان خود را به گه گاو بمالید و بخورید. خوب یادم میآید، وقتی خدا که تحت تأثیر بد گوئی های سارا زن ابراهیم قرار گرفته بود به ابراهیم گفت زنش حاجر را همراه با پسرش در بیابان رها کند. من گفتم: این کار انسانی نیست. خدا چنان کتکی بمن زد که تا یک ماه بدنم کبود بود. سر انتخاب یعقوب، من هر چه گفتم: این منگول عقب مانده بدرد پیامبری نمی خورد، فقط سر کوفت شنیدم. استدلال میکردم، کسی که ۷ سال برای دائی اش کار کند تا دائی دخترش را به او بدهد و شب عروسی دختر زشته را جای خوشگله به او ببندازند و حالیش نشود بدرد پیامبری نمی خورد، ولی خدا بمن گفت: دخالت نکن، همین

سر مسئله محمد که ما هر روز مشکل داشتیم. یکباره کلاه جاکشی به سرش گذاشته بود و ترتیب همخوابگی های محمد را روز شمار می کرد. درد من یکی دو تا نیست. ۶ هزار ساله که جز آه و فغان و نفرین چیز دیگری نمی شنوم. ۶ هزار ساله که جز خون و رنگ قرمز، رنگ دیگری ندیده ام. ۶ هزار ساله که جز تجاوز، حقیر شمردن زنان چیزی ندیده ام و حالا تو با این کوه مشکلات آمده ای تا جبران این سیاهی چند هزار ساله را بکنی. میدانی که بدون معجزه کسی به حرف هایت گوش نمی دهد. روشنگر - بانوی گرانقدر، از اینکه می بینم چشم بسته، خدا را ستایش نمی کنید،

با اینکه نزدیکترین فرد به او هستید، بسیار خرسندم. از طرفی بانوی من، ما چیزی بنام معجزه نداریم. هیچ کاری را نمی توان بر خلاف روند طبیعی انجام داد. تنها خواهش من این است که خداوند یک جو عقل در مغز بندگانش بگذارد، من یک برنامه کامپیوتری طراحی کرده ام که هر کس می تواند وارد آن شود و هر کاری را که بکند، نتایج آن را ببیند. مثلاً اگر کسی می خواهد دزدی کند، وارد بازی شود، و عواقب کار زشت خود را عملاً می بیند. و یا اگر کسی خواست یک کار خوب و انسانی بکند وارد بازی شده و نتایج آرامش روحی و لذت از کار نیک را می بیند. با این کار، چون همسر شما به مردم عقل داد. و من آگاهی های لازم، به نحو چشمگیری از کارهای خلاف کاسته شده و دیگر نیازی به وعده های بهشت و جهنم آن هم با گرانی وحشتناک نفت بشکه ای صد دلار نیست.

زن خدا - فکر بسیار پسندیده ای است.

در این لحظه غرشی همراه با رعد و برق صحنه را فرا می گیرد

صدائی بگوش می رسد.

خدا - چه می گوئی زن، اگر من می خواستم که به بندگانم شعور و عقل بدهم که مادرت را از بهشت بیرون نمی کردم. عقل بدهم که خودم را از اذیکه قدرت به زیر بکشم؟ در ضمن تو ای زن به اجازه چه کسی با یک مرد غریبه حرف زدی؟ و تو ای مرد، هر چه زود تر اینجا را ترک کن، بیش از آنکه نابودت کنم.

در این موقع برقی در آسمان زده شده و به سمت روشنگر می آید

روشنگر بطرفی دویده و برق به زمین می خورد.

این کار چندین بار انجام می شود.

صدای زن بگوش می رسد:

زن - مرد، چکار داری می کنی. نکن، زشته. این بد بخت که حرف بدی نزده.

صدای خدا بگوش می رسد:

خدا - خاموش باش زن، تو کار من دخالت نکن.

هر بار روشنگر جایش را عوض کرده از مرگ فرار می کند.

او خودش را به لب جاده رسانده، سوار ماشینش شده وبا سرعت صحنه را ترک

می کند.

برق آخر به دیش و ماهواره خورده و آنرا از بین می برد.

فید اوت

فید این

خاخامی که کتاب تورات بدست دارد و با دست دیگرش یک مرغ را بالا و

پائین می کند.

خاخام هائی که مقابل دیوار ند به سر تکان می دهند.

بیرون واتیکان که ده ها گدای مسیحی دست نیاز بطرف عابران دراز می کنند

و فقرائی که پول گدائی را در صندوق کلیسا می ریزند.

تروریست های عرب که سر یک نفر را گوش تا گوش می برند و فریاد میزنند

الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر.

و کتک خوردن زن افغانی در حجاب کامل توسط شوهرش و قمه زدن مشتی

عزادار مسلمان که خود را خون آلود کرده اند.

فید آوت

نوشته پایانی فیلم:

در این بریدگی تغییری ندهید!

پایان

فیلم نامه

۱۲۴۰۰۰ به اضافه یک

پاسخی به پرسش های هزاران ساله بشر
موج تازه ای از تفکر و جسارت
فیلمی که زنجیر های هزاران ساله را از دست و پای بشر باز می کند.
رسالتی که تنها سینمای متعهد، قادر به انجام آن است.

فیلم نامه از:

دکتر لطف الله روزبهانی

صحنه تاریک با یک نور تند دایره ای

دکتر روشنگر که مردی است ۶۰ ساله با موهای جو گندمی و قد بلند وارد صحنه می شود و در مرکز نور قرار می گیرد، و خطاب به دوربین می گوید:

...اگر از من حمایت کنید و برای من دعا کنید تا خداوند متوجه خواست شما شود و مرا بعنوان پیامبر ۱۲۴۰۰۱ انتخاب کند، قول می دهم همه چیز را تغییر دهم. زمین را تبدیل به بهشت کنم. قول می دهم دکان تمام شیادان دین ساز را ببندم و فریب آن ها را رو کنم و خط باطلی بر ترسی که آن ها در شما ایجاد کرده اند بکشم. دین من، بر خلاف تمام دین ها، خصوصاً یهودیت، مسیحیت و اسلام، که موجبات پراکندگی شما را فراهم آورده، دین اتحاد و یکپارچگی است. من به دوران نادانی بشر که با دستگاه مسیحیت شکل گرفت پایان می دهم. ای کسانی که این فیلم را می بینید، هرگز در انتظار روز قیامت نباشید، چون تمامش دروغ است.

ای کسانی که این فیلم را می بینید، بدانید هر جا که درخت دانش روئیده، آنجا بهشت است. من برای شما بهشت حقیقی را می آورم آن هم بدون حوری و غلمان. من برای شما پیام های بسیاری دارم که اگر خداوند مرا به پیامبری برگزیند، به شما خواهم گفت. دکتر روشنگر چشمش را از دوربین متوجه بالا می کند و می گوید:

ای خداوند، تو می توانی با هر زبانی که دلت خواست با من صحبت کنی، من به تمام زبان های زنده دنیا آشنائی دارم. تو می توانی با انتخاب من یک دین جهانگیر بسازی و این بهانه را از دست کافران که همواره، می گویند: چرا

تمام ادیان از بیابیان های عربستان و اطراف آن آمده، بگیری. بگذار این بار پیامبر تو از هالیوود انتخاب شود. من که خودم را کاندید پیامبری تو کرده ام. چند تا مدرک دکترای در علوم سیاسی و حقوق مدنی، روانشناسی، جامعه شناسی و پزشکی دارم بنا بر این شما با انتخاب من، دارای یک پیغمبر تحصیلکرده می شوید و جلوی حرف بدخواهان را که همواره می گویند: تمام پیامبران تو گوسفند چران بوده اند، می گیری.

البته در صورت موافقت شما، من هم سؤالاتی دارم که صرفاً در راستای پاک کردن مطالب زشتی است که به شما در این چند هزار سال نسبت داده اند و نام شما را خراب کرده اند.

دکتر روشنگر خطاب به دوربین:

یادتون نره، منو انتخاب کنید تا خوشبختی واقعی را نشانتان بدهم.
روشنگر بعد از گفتن این کلمات، از صحنه خارج می شود.

فیداوت

فید این

تراکم ابر و ترکیب نورهای مختلف آمرف (بی شکل)

صدای گوینده:

در آغاز، هنگامی که خدا آسمان ها و زمین را آفرید زمین خالی و بی شکل بود. روح خدا روی توده های تاریک بخار حرکت می کرد! خدا فرمود روشنائی شود، روشنائی شد و خدا دید که روشنائی چیز خوبی است!

ساب تایتل زیر پرده:

خدا پیش از فرمایش، از عملکرد کارش آگاه نبود!

خدا روشنائی را از تاریکی جدا کرد و روشنائی را روز و تاریکی را شب نام گذاشت. صبح شد، این روز اوّل بود.

خدا فرمود توده های بخار از هم جدا شوند تا آسمان ها در بالا و اقیانوس ها در پائین بوجود آیند! و دید چیز خوبی است.

ساب تایتل زیر پرده:

رنگ آبی آسمان، بخاطر آبهائی است که آنجا جمع شده!

شب شد و روز شد. این روز دوّم بود.

خدا فرمود: آب های زیر آسمان در یک جا جمع شوند تا خشکی پدید

آید. خدا خشکی را زمین و آب ها را دریا نامید و دید چیز خوبی است.

ساب تایتل زیر پرده:

خدا پیش از آفرینش به کارش آگاه نبود.

پس خدا فرمود تا انواع نباتات و گیاه ها ن دانه دار و درختان میوه در زمین بروید و همین طور شد. خدا آن ها را پسندید.

شب گذشت و صبح شد. این روز سوّم بود.

خدا فرمود: در آسمان ها اجسام درخشانی باشند تا زمین را روشن کنند و روز را از شب جدا کنند، و چنین شد. خدا دید چه چیز خوبی است. خدا دو روشنائی بزرگ ساخت. روشنائی بزرگتر برای حکومت در روز و روشنائی کوچکتر برای حکومت بر شب. و خدا خورشید و ماه را ساخت.

ساب تایتل زیر پرده ۱:

در آن زمان خدا نمی دانست که نور ماه، انعکاس نور خورشید است.

ساب تایتل زیر پرده ۲:

روز اول روشنائی داریم ولی عامل روشنائی یعنی خورشید روز چهارم خلق شد!

شب گذشت و صبح شد. این روز چهارم بود.

خدا فرمود: آب ها از موجودات زنده پر شوند و پرندگان بر فراز آسمان ها به پرواز در آیند. پس خدا نهنگ را آفرید و از آفریدن آن خوشنود شد!!

شب گذشت، صبح شد. این روز پنجم بود.

خدا فرمود: در زمین انواع جانداران، حیوانات اهلی و وحشی و خزندگان بوجود آیند. چنین شد و خدا خشنود گشت و آن را پسندید.

ساب تایتل زیر پرده:

چه کسانی حیوانات را اهلی کرده اند، مشخص نیست!

سر انجام خدا انسان را شبیه خود از گل بساخت و از دنده او حوا را
ساخت و به آن ها برکت داد تا زیاد شوند!

ساب تایتل زیر پرده:

آن زمان خدا از مکانیزم اوول و اسپرم و کُلن بی اطلاع بود!

آنگاه خدا آنچه را آفریده بود پسندید و آن را عالی دید.

شب گذشت و صبح شد. این روز ششم بود.

با فرارسیدن روز هفتم خدا کار آفرینش را تمام کرد و دست از کار

کشید. او این روز را برکت داد و آن را مقدس اعلام کرد و پس از کار آفرینش

آرام گرفت و این آغاز بدبختی بشر بود!!

فید اوت

فید این

۶۰۰۰ سال بعد، صحرای نوادا.

روشنگر: خودش، همین جاست، آ خدا، پیغمبر جدیدت اومد، welcome بگو، با هر زبونی که عشقته میتونی با من صحبت کنی، دلم میخواد با من راحت راحت باشی. منو برای هر قومی که بفرستی زبونشو بلدم، این بار می خوام با انتخاب من یک دین جهانی بسازی!!

خدا، حاشیه نمیرم، یه راست میرم سر مطلب. چی شده که از بدو خلقت، یعنی بنا بگفته پیغمبران پیش از من، شما آدم و عالم را ۶۰۰۰ سال پیش، آنهم در ۶ روز آفریدی. بعد تو مدت ۴۶۰۰ سال ۱۲۴،۰۰۰ تا پیغمبر برای ارشاد مردم فرستادی، یعنی هر ۱۳ روز یک پیغمبر، اما از ۱۴۰۰ سال پیش تا امروز دیگر خبری از ارشاد و فرستادن پیغمبر نشده. فکر نمی کنی وقتشه، و چون من خودم با پای خودم به دیدارت اومدم و کاندید اتوری خودم را اعلام کردم، تو هم پس از آزمایش اگر qualify هستم منو بپذیری. قبوله؟

خدا، میدونم که تو رحمانی، رحیمی، بصیری، سمیعی، ولی ببخشید، تو عرضه شما شک دارم. آخه اینجا روی زمین فرستاده های شما هر گهی که دلشون می خواد می خورن، جنایت می کنند، دزدی می کنند، به مال و ناموس خیلی ها دست درازی می کنند و ... اما کمترین نشانه ای از نظارت و دخالت

شما که این بی پدر و مادر ها را سر جاشون بشونی نیست. هر کاری که دلشون بخواد بنام تو می کنند، و ککشون هم نمی گزه. انگار نه انگار تو هستی. اگر بدونی چقدر از اسم تو سوء استفاده می کنن؟

راستی آ خدا، با این کارهائی که خمینی کرد و بعد از اون قذافی، بشار اسد و طالبان و سید علی خامنه ای و هاشمی رفسنجانی، راستی راستی تو به چه دردی میخوری؟ چرا فکری برای درد و رنج میلیون ها مسلمان نمی کنی؟ آ خدا باور کن اگر منو به پیغمبری قبول کنی، قول می دهم کار امام زمان را ساده کنم، قول می دم یک نفر از این پدرسوخته ها را که اسم تو را بد نام کردند زنده نگذارم، قول میدم دور فیضیه را یک دیوار بلندی بکشم و اونجا را تبدیل به خوکدانی کنم. راستی آ خدا چرا یک پیغمبرت خوک را پاک دانسته و یکی دیگری نجس، برای یک پیغمبر گوسفند عزیز است و برای دیگری خیر، و بنا به دستور اون، سالانه میلیون ها رأس از این زبان بسته ها را می کشند. آ خدا، وقتی این همه ظلم و جور را می بینم، بعضی اوقات شک می کنم که اصلاً وجود داشته باشی. نکنه پیغمبر های پیش از من، با ساختن تو دکانی باز کرده اند که هزاران سال است از بغل آن خوب می خورند، خوب عشق می کنند. دستشان مثل دنبه است و بهیچ کاری نمی زنند، بهترین زندگی ها، بهترین زنان، بهترین مکان ها مال آنهاست. آ خدا چطور میشه که پاپ تو طلا و مرمر زندگی کنه و مکزیکی بدبخت تو تیوانا هر چی میسازه و گدائی می کنه بریزه تو صندوق خیریه کلیسیا. چطور میشه که یک آخوند چولقوز مثل هاشمی رفسنجانی، میلیاردر معروف دنیا بشه، یعنی تشکیلات تو اینقدر بی سر و سامونه، اینقدر خر تو خره که به هیچ حسابی نمیتونید برسید. آ خدا منو به پیغمبری قبول کن، نتیجشو ببین، دنیا رو

بهشت می کنم که دیگه نیازی به خرج و مرج برای بهشت اون دنیا و جهنم نباشه. آنهم با سوخت گران و نفت بشکه ای بالای ۱۰۰ دلار. آخدا در این دوره نیاز بسیاری به وجود یک پیغمبر آدم حسابی است. که اونم منم. قول میدم چنان اصلاحاتی انجام بدم که خودت تعجب کنی، وقتی مردم دیدند یک پیغمبر جدید اومده که اونها را با طوفان و هجوم مور و ملخ و پرنده های سنگ پران نمی کشه، اون موقع بیشتر تورو دوست دارند و برات احترام قائلند. آخدا، دنیارو کفر برداشته، مگر تو خوابی؟ دیروز تو عربستان چند تا قبیله از کلیمی ها جلوی پیغمبرت محمد ایستادند، یادته که چطور شب و روز هوای محمد را داشتی و جنگ ها راه انداختی تا قوم برگزیده ات تار و مار شدند؟ یا این که برای قوم یهود که فقط ۱۲ قبیله بودند و جمعیتشون به ده هزار نفر هم نمی رسید، ده هزار پیامبر فرستادی. حالا پس از ۱۴۰۰ سال موقشه که با انتخاب من خودتو نشون بدی و جلوی شایعه مردن خودتو بگیری.

آخدا امیدوارم حرفهای من موجب رنجش تو نشه، با تو باید حرفو زد، شتر سواری دولا دولا نمیشه، راستشو بخوای من خیر و صلاح تو را می خوام، با این بیخبری ۱۴۰۰ ساله و اینکه هیچ کاری انجام نمیدی خیلی ها از تو برگشتند. پشت سرت خیلی حرف ها می زنن، تا دلت بخواد برات جوک ساخته اند. حالا خود دانی، می تونی با انتخاب من، مشکلات ۱۴۰۰ ساله دنیا را حل کنی.

راستی آخدا، چرا همیشه قرار ملاقات های تو باید تو بیابون باشه، مگه جا قطعیه، نمیشه مثلاً با تو، تو استار باکس حرف زد، یا زیر سایه درختان توی یک پارک زیبا. شاید که حکمتی تو این کاره، دلت می خواد اول مغز پیغمبرت جوش بیاره و یا اینکه وهم صحرا اونو بگیره. منم همین فکرها را کردم و اینجا آمدم.

آخدا، وقتی به عشق پیغمبر شدن این راه را آمدم، چند تا هدف داشتم و دارم.

اول اینکه: تو زندگی خیلی سختی ها کشیدم، با زحمت درس خوندم تا دکتر شدم، هنوز به یک رفاه نسبی نرسیده بودم که نمایندگان تو اومدند و همه چیز را تابود کردند. چوب تکفیر به سرم کوبیدند که چرا تو کار تو دخالت می کنم. آخه شغل من تشخیص های قبل از تولد بود. استدلال اونها این بود که وقتی تو بخوای بچه ناقص بدنیا میآد، چرا من باید جلوش بگیرم، توخواستی که اون ناقص بشه. آخدا آیا حرف اونها صحت داره؟ منکه باور نمی کنم. اگه تو منو به پیغمبری قبول کنی، باور کن نمیگذارم یک بچه ناقص دنیا بیآد. تست های آمیو سنتز را برای مادران بالای ۳۵ سال اجباری می کنم و برای تمام بیماری های رایج ارثی خصوصاً اونهایی که نقص کروموزومی و متابولیکی دارند تست هائی را منظور می کنم که تمامی بندگان تو ملزم به رعایت در انجام آن باشند.

بنا بر این، انتخاب من بعنوان پیامبر، اولین نفعش، دنیا آمدن بچه های سالم است. آخدا، هدف دومم، برخورداری از یک زندگی خوبه، باور کن، اگر منو پیغمبر کنی حرص نزنم، خودمو خفه نکنم، مثل محمد که دستور غارت میداد و از مال یغما شده ۲۰ درصد را حق خود می دانست قول میدم، باز مثل محمد که به ناموس دشمنان تو، دست درازی می کرد من از این کارها نکنم. اصلاً آخدا من آدم صلح طلبی هستم دنبال جنگ نیستم. من می خوام طرح نوئی از دینداری پیاده کنم. باور کن که مردم دنیا آنقدر که از دست مذهب خونشان ریخته شده و می شود، از بابت دیگر مسائل نریخته. همشون خسته شدند. یک قلم نگاه کن، ۶۰ ساله که دنیا اسرائیل را برسمیت شناخته و در تمام این مدت بندگان تو که

گروهی نام یهودی دارند، و گروه دیگر که نام مسلمان، همدیگر را پاره پاره کرده اند. فکر نمی کنی که خون و خونریزی بسه؟ بنا بر این با انتخاب من، بعنوان تنها پیامبر مدرک دار و تحصیلکرده، صلح به جهان باز می گردد.

سومین هدف من که خودمو کاندیدای پست پیامبری کرده ام، سؤالی است که فکر می کنم دست کم ۴ میلیارد از ۷ میلیارد مردم زمین از خودشان می کنن. و آن طرح یکی از پیچیده ترین مسائل بشر است. ببخشید، سؤال این است که حقیقتاً شما وجود دارید یا خیر؟ من بایستی این سؤال را مطرح کنم. اگر شما با من تماس بگیرید و مرا روشن سازید، قول می دهم که بهر ترتیبی شده وجود شما را به مردم ثابت کنم. البته در کلاس من نیست که حرف از معجزه بزنم و یا کارهای بچگانه مثل مار کردن عصای چوبی، قرمز کردن آب رودخانه، فرستادن مور و ملخ، سنگ پرانی پرندگان آسمان را انجام بدهم. خیلی کارهای عجیب تر را امروزه تو لاس و گاس انجام می دهند، و یا اینکه بگویم بیسوادم ولی کتاب بنویسم. با این کارها نمی توان بشر هزاره سوم را خر کرد. ببخشید. اونهائی که پیش از من آمدند، این کارها را کردند که امروز بشر به این تیره بختی و فلاکت افتاده است. دلم می خواد برای یک بار هم که شده معنی دین با خرافات جمع زده نشه.

خدا، اگر بدونی چه افکار نوئی تو سرم هست که بساط کهنه فروشان رو جمع می کنه و دکان آن ها را میبنده. آخدا - چقدر قشنگه که حاکمیت عقل را قبول کنیم و از تعصب و کوردلی فاصله بگیریم.

خدایا، خوب میدانی که خورشید بخاطر گرمایش، نورش و از اینکه منبع هستی بخش است همواره مورد پرستش انسان های عهد باستان قرار می گرفته.

طبق شواهد تاریخی و افسانه ای بشر از ۱۲ هزار سال پیش خورشید را می پرستیده. سه هزار سال پیش از میلاد ما خدائی بنام هُروس (Horus) داشتیم که مصریان آن را می پرستیدند. بالای سر این خدا خورشید قرار داشت و او را خدای روشنائی می نامیدند. در مقابل او خدای تاریکی وجود داشت که سِت (Set) نام داشت. این دو خدا هر روز با هم می جنگیدند. هُروس صبح هایپروز می شد و سِت شب ها. جالب اینجاست که هُروس در ۲۵ دسامبر متولد شده بود، این خدا را یک مادر باکره زائیده بود و ستاره ظهورش در مشرق دیده شد، در دوره سه پادشاه زندگی کرد و معلم ۱۲ نفر بود.

یک خدای دیگری داشتیم بنام Attis که در یونان زندگی می کرد و مربوط به ۱۲۰۰ سال پیش از میلاد است. این خدا هم از مادر با کره در ۲۵ دسامبر متولد شده است و روز سوم پس از مرگ به آسمان ها رفته است. هندی ها هم یک خدا داشتند بنام کریشنا که ۹۰۰ سال پیش از میلاد زندگی می کرد. او هم از مادر باکره بدنیا آمده و تاریخ تولد او ۲۵ دسامبر است. ستاره ظهورش از شرق دمیده و سه روز پس از مرگ به آسمان رفته.

خدای دیگری از یونان داشتیم بنام Dionysus که در ۵۰۰ سال پیش از میلاد می زیسته. او هم از مادر باکره در ۲۵ دسامبر بدنیا آمده و نامش را گذاشته بودند خدای خدایان. او نیز پس از مرگ، روز سوم به آسمان رفته است.

یک خدای ایرانی هم داشتیم بنام میترا که ۱۲۰۰ سال پیش از میلاد زندگی می کرد. میترا هم، مثل بقیه خدایان از مادر باکره در ۲۵ دسامبر بدنیا آمد و پس از سه روز که از مرگش می گذرد، به آسمان ها می رود.

خدایا، آیا از وجود این خدایان آگاه بودی؟ چرا روز تولد همگی آن ها

۲۵ دسامبر است. چرا برای این که به آن ها رنگ تقدس بزنند، درست مثل عیسی مسیح گفتند از مادر باکره بدنیا آمده؟ عدد ۱۲ چه نقشی در تاریخ ادیان بازی می کند؟ اگر جواب سؤالات مرا نمی دانی، با تحقیقاتی که کرده ام برایت می گویم.

تمام خدایان و پیغمبر دین مسیحیت در حقیقت نماد خورشید هستند، و عدد ۱۲ چه بصورت حواریون و چه ۱۲ امام در اسلام، و مذهب شیعه، در حقیقت ۱۲ ماه سال است. خدایا اگر به آسمان و شرق آن نگاه کنیم، سه ستاره درخشان بنام Sirius می بینیم که به این سه ستاره می گویند سه پادشاه. حالا متوجه شدی، چرا تمام خدایان و عیسی ستاره شان از مشرق تابیده و در زمان سه پادشاه زندگی می کرده اند. خدایا آیا می دانی در فصل زمستان که زاویه تابش نور خورشید به زمین تغییر و کم می شود، طوری که به سرمای زمین افزوده می شود. در روزهای ۲۳ و ۲۴ دسامبر به مینیموم رسیده و در روز ۲۵ دسامبر کمی بالا می رود. حال متوجه شدی چرا تمام خدایان و عیسی روز سوم پس از مرگ به آسمان رفته اند!! خدایا آگاهی که ما اصلاً چند تا خدای باکره داشتیم نظیر Maya و Myrra. پس تو هیچ گاه تنها نبوده ای. ولی جالب اینجاست که در مورد تمام خدایان، نوشته اند. اون بالای ابرها ایستاده اند و نظاره گر اعمال و رفتار بشر هستند. این را تنها در مورد شما نوشته اند. آخه چطور میشه ۷ میلیارد بشر را منهای سایر موجودات زمین یک نفره کنترل کرد؟ نه خدا، به عقل جور در نمی آید. کسانی این افسانه ها را ساخته اند که از دانش ۵۰۰۰ سال پیش مصریان در مورد پرستش خورشید، دین های مختلف را ساخته اند و با ترساندن مردم، پول پیروان ادیان مختلف را به جیب زده و تازه یک پنی هم بابت این در آمد سرشار، مالیات

نمیدهند.

در تمام ادیان مختلف، خصوصاً اسلام، به جهنم اشاره شده که در آن بندگان تو را می سوزانند، شکنجه می دهند، به جان آن ها مار و عقرب می اندازند، از شیر تلخ درخت زقوم به آنها می دهند که دل و روده شان داغون و پاره پاره شود و دست آخر می گویند: تو بندگان را دوست داری!!!

آخدا - نظرت راجع به فرضیه داروین چیه؟ اگر نظریه اونو رد می کنی، آیا حرف تازه ای می زنی یا منو به کتاب تورات حواله میدی که تو آدم را از گل ساختی و بعد چون دیدی آدم تنهاست از دنده او حوا را درست کردی - مطمئناً من که ژنتیست هستم، نمی توانم این داستان مسخره را قبول کنم. یک موجود زنده، سلول داره، هر سلول دارای اعمال حیاتی مشخص هستند. رشد این سلول ها در لایه های سه گانه مرولا، گاسترولا و مزودرم اندام های مختلف جنین رو میسازند، انتقال صفات توسط ژنها که روی کروموزومها قرار دارند صورت میگیر د - آخه خدا، گل که این ویژه گی ها نداره. من کار یو تیپ میمون و آدم را کنار هم میگذارم بین چقدر کروموزومهای مشابه دارن. خودم تا بحال دو تا شمپانزه با نقص کروموزومی سندرم داون یا منگولیسم پیدا کردم که تمام علائم بیماری در شمپانزه ها نظیر فرد مبتلا به این عارضه است. در تورات نوشته شده که شما ۶۰۰۰ سال پیش بشر را آفریدید ولی مدارک علمی بسیاری نشان می دهد که قدمت انسان به نیم میلیون سال می رسد. آخدا - نظرت راجع به انسان های عهد قدیم و عهد جدید چیست؟ فکر می کنی بشر اولیه اعتقادات مذهبی داشت؟ راستی آخدا - میتونی بگی دین چه وقتی ساخته شد؟ البته یه دوست بذله گو دارم که وقتی این سوال را از او می کنم، میگه: دین وقتی ساخته شد که اولین آدم هفت

خط به اولین آدم کودن و احمق مواجه شد. با مزه میگه، نه؟ آخدا - نظرت راجع به انسان های کرومانیون چیست؟ اجداد خودمونو میگم. آثاری که از آن ها پیدا شده خصوصاً مجسمه های آن ها، یک صورت زشت را همراه با سینه و کپل و آلت تناسلی خیلی بزرگ نشان می دهد. راستی منظورشون چی بوده؟ آخدا - وقتی اجداد ما استر و آرتمیس و سی بل را می پرستیدند، تو کجا بودی؟ در اون موقع هیچ نشانی از خدای مرد در کار نبود. دیدن این نشانه ها مرا بفکر می اندازه که نکند خدا زن باشد ولی باور کردنش مشکل است چون در تمام ادیان، تمامی فرامین به نفع مردهاست. یعنی بعید بنظر می رسد که یک نفر زن باشد و تمام امتیازات را به جنس مخالف خود یعنی مرد بدهد.

آخدا - آیا این درسته که وحشت و ترس و احتیاج، باعث پیدایش شما و مذهب شده است؟ وقتی اونها، یعنی اجداد ما، در مقابل عوامل طبیعی بسیار ضعیف و آسیب پذیر بودند، برای این که خودشوند حفاظت کنند، یک اسباب، یه نیرو، یه چیزی بنام شما ساختند. آخدا - اگر چیزی را درست نمیگم، همین حالا روشنم کن. از قدیم گفته اند، کسی که سکوت میکنه حرف های شاکی را قبول می کنه.

آخدا - همانطوری که گفتم، من آمدم که طرحی نو پیاده کنم. من آمدم که برای همیشه دفتر باورهای مومیائی مذهبی را ببندم. به بندگان تو، این شانس را بدهم تا هوای تازه ای به مغزشون بخوره، افکار واهی، معتقدات صد تا غاز را از مغزشون بیرون بریزند، به عناوین مختلف خون حیوانات زبان بسته را بعنوان قربانی نریزند.

حرفی بزن، منو روشن کن، شاید اشتباه میگم.

در این موقع یک اتوموبیل در جاده پائین تپه ظاهر و در افق گم میشود.

روشنگر: اون کی بود، نکنه اونم مثل من با خدا وقت ملاقات داره؟ آخدا -
جوابم را ندادی. این سکوت ۱۴۰۰ ساله تو خیلی بو داره. همین غیبت تو باعث
شده که کلی شیاد و حقه باز بنام تو دنیا رو به گُنه بکشند. امروزه خیلی سؤال
ازت دارم که امیدوارم به تمامی آنها پاسخ بدهی: مسئله آفرینش جهان، مسئله
بزرگ زندگی منه که امیدوارم از آن توسط شما آگاه شوم. تو کتاب مقدس،
بخش پیدایش که از عالم هستی سخن میگوید نوشته در آغاز هنگامی که شما
آسمان و زمین را آفریدید، زمین خالی و بی شکل بود و روح شما روی توده های
بخار حرکت میکرد. شما فرمودید روشنائی شود و روشنائی شد و شما روشنائی
را پسندیدید! آخدا - زمانی که شما خورشید را روز چهارم آفریدید چگونه روز
اول روشنائی را یافتید؟ منبع نورتان کجا بود که تا امروز مشخص نشده، بعد بگفته
کتاب مقدس شما روشنائی را از تاریکی جدا کردید و روشنائی را روز و تاریکی
را شب نامگذاری کردید. این روز اول شما بود. روز دوم شما فرمودید تا توده
های بخار از هم جدا شوند تا آسمان را در بالا و اقیانوس ها را در پائین بسازند.
این هم روز دوم بود. بعد گفتید آبهای زیر آسمان در یک جا جمع شوند تا
خشکی پدید آید. بعد اراده فرمودید تا انواع نباتات و گیاهان دانه دار و درختان
میوه در زمین برویند و شما خشنود شدید، یعنی قبل از این اتفاقات راجع به آنها
هیچ چیز نمیدانستید که موجب خوشنودی شما را پدید آورد. این هم روز سوم

بود، و بعد فرمودید در آسمان اجسام درخشانی باشند تا زمین را روشن کنند و روز را از شب جدا سازند. شما که مسئله روز و شب را روز اول خلقت حل کرده بودید، چطور شد که باز روز چهارم بفکر آن افتادید؟ شما دو روشنائی بزرگ ساختید یکی برای روز که خورشید بود و دیگری برای شب که ماه بود. آخدا - واقعاً که از ستاره شناسی هیچ چیز حالت نیست. ماه که نورش را از خورشید میگیره و از خودش نوری نداره. تازه شما که روز دوم نباتات را آفریدی فکر نکردی که این موجودات برای رشد نیاز به فتوسنتز دارند و باید نور خورشید به آنها بتابه. روز چهارم خورشید را ساختید در حالی که روز اول از شب و روز یاد کردید. تازه باز وقتی خورشید را ساختید خوششان آمد یعنی از وجود خورشید و نور و حرارت هستی بخش آن خبر نداشتید؟ روز پنجم آبها را از موجودات زنده پر کردید و پرندگان را در آسمان رها ساختید و باز از اینکارتان خشنود شدید! روز ششم هم زمین را از انواع جانوران پر کردید و باز خشنود شدید و سرانجام یک موجود شبیه خودتون ساختید و نامش را انسان گذاشتید و دستور دادید که بر تمامی حیوانات فرمانروائی کند. روز ششم که تمام شد، شما خسته شدید و از آن روز تا حالا مشغول استراحتید. آخدا - آنچه را که به شما و کار شما نسبت داده اند یک لطیفه علمی هم نیست. چرا شما برای حفظ آبروی خودتان این شعر و ورها را تکذیب نکردید؟ نگفتید، کهکشان راه شیری ۵ میلیارد سال پیش بر اثر انفجار بزرگ Big Bang ساخته شده. چرا نگفتید، آثار گیاهان پنجه گرگی در ۳،۵ میلیارد سال پیش پیدا شد.

چرا به جانوران دوره اول زمین شناسی، اون تریلوبیت های خوشگل اشاره ای نکردید. چرا چشمتان را روی دایناسور های عظیم و غول پیکر بستید.

چرا از ۷۵ میلیون سال دوران سوم زمین شناسی حرفی نزدید. روز ششم از گل آدم را ساختی بدون این که متوجه انسان های نئاندرتال و کرومانیون و رهوموساپینس باشی. امیدوارم پاسخ قانع کننده ای در مقابل تمام یافته های علم امروز داشته باشی، و گر نه با تصدی پست پیغمبری، با تمام وجود این شعر و ورها را دور می ریزم و همه آنها را تکذیب می کنم، من که اجازه نمیدم رمال و شیاد و جاه طلب با آبروی من بازی کنند و مردم را احمق تلقی کرده و روی دوش آنها سوار شوند.

آخدا - بعضی وقت ها، چنان از شعر و ورهای کتاب مقدس عصبانی میشم که باورت نمیشه. یکی از مسائلی که باعث دلخوری من شده، مسئله سن و سال پیامبران اولیه توست. بگذار از آدم شروع کنم. تو میگی وقتی آدم ۱۳۰ ساله بود پسرش (شیث) بدنیا آمد و رویهم رفته آدم ۹۳۰ سال عمر کرد!! شیث هم وقتی ۱۰۵ ساله بود پسرش انوش بدنیا آمد و خود شیث هم ۹۱۲ سال عمر کرد. بعد انوش ۹۰۵ سال عمر کرد. پسر او قینان هم ۹۱۰ سال عمر کرد و همینطور مابقی. آخه آخدا - اون موقعی که نه بهداشتی تو کار بود و نه درمانی، چطور ممکنه یک نفر ۹۳۰ سال عمر بکنه. امروز که ما UCLA داریم City of Hope داریم، آنتی بیوتیک داریم و سطح شعور مردم از لحاظ مراعات اصول بهداشت به درجات بالائی رسیده، میانگین عمر مردم ۸۰ تا ۸۵ ساله. بمن پاسخ بده پس چرا پس از گذشت ۴۵۰۰ سال وقتی محمد را پیامبر کردی او در سن ۶۳ سالگی بر اثر حصبه مُرد. چرا محمد و عیسی و موسی را عمر هزار ساله ندادی؟ آخدا - این مسائل باید یه روزی حل بشه و ذهن بندگان تو از این دری ها پاک بشه. مطمئن باش من این کار را می کنم. قول میدم یه جشن کتاب مقدس سوزان راه

بیندازم که شکوهش از Fourth of July بیشتر باشه.

آخدا - تو هنوز به نوح نرسیده، چطور از خلقت جهان پشیمان شدی و تهدید کردی که من که انسان را آفریدم، او را از روی زمین محو می کنم و حتی حیوانات و خزندگان و پرندگان را هم از بین خواهم برد زیرا من از آفریدن آنها متأسف شدم.

آخدا - این حرف های تو خیلی بو داره. اول اینکه تو از چیزی که می خواستی بیآفرینی هیچ اطلاع و آگاهی نداشتی، درست مثل آفریدن روز و شب و خورشید و ماه. دوم، اگر انسان تو گناهکار از آب در آمد که تازه باز بخواست خود تو بوده، خزندگان و پرندگان و چرندگان تو چه گناهی داشتند و دارند که می خواستی تمام آن ها را محو کنی. آخدا - کجای کارت ایراد داشت که اول کار که هنوز تازه نفس و Fresh بودی میان آنهمه بندگان فقط نوح درستکار بود و خدا ترس بود. چطور شد که اول کار . کلاهتان پشم نداشت. آخدا - دیدی دنیا را ظلم گرفته و طوفان راه انداختی. اگر باور کنم که طوفانی در کار بوده، پس چرا امروز که دنیا را گه گرفته طوفانی جهانگیر ظاهر نمی کنی. امروزه مکانیزم تشکیل طوفان یا storm مشخص شده، هر ساله تعداد زیادی از آن جزایر کارائیب و شرق و جنوب آمریکا را در خلیج مکزیک مورد تهاجم قرار می دهند. لطف کن طوفان را به حساب خودت نذار، باشه؟ آخدا - تو در کتاب پیدایش بخش طوفان نوح - آیه های ۱۲ و ۱۳ به نوح گفتی. من تصمیم دارم، یعنی شما، تمام مردمان را هلاک کنم، زیرا زمین را از شرارت پُر ساخته اند. من آنها را همراه با زمین از بین می برم. آخدا - البته اون موقع حق داشتی که خالی ببندی ولی خودمونیم، آخه چطوری می خواهی زمین را از بین ببری؟

زمین که صحیح و سالم سر جاشه. بگذریم که تازگی ها کمی داغ شده و ممکنه چند میلیارد سال دیگر مسئله ای برای ما بسازه ولی دیدی که طوفان تو زمین را از بین نبرد و پس از نوح ۱۲۳ هزار و نهصد و نود و نه تا پیغمبر دیگر ساختی تا مردم را ارشاد کنند که متأسفانه تمامشون گه زدند به زمین و عالم و آدم - آخدا تو چه خدائی هستی که هنوز یه کار را انجام نداده، بلافاصله پشیمان و نادم میشی. مگر شما نبودید که پس از طوفان راه انداختن تو آیه های ۹ و ۱۰ و ۱۱، عهد خدا با نوح، گفتید: من با شما و با نسل های آینده شما و حتی با تمام حیوانات عهد می بندم که بعد از این هرگز موجودات زنده را بوسیله طوفان هلاک نکنم و زمین را نیز خراب نکنم!! آخدا - باور کن هر کاری که کردی دور از عقل و منطق است، ببخشید. وقتی میگی موجودات را بوسیله طوفان هلاک نکنم، دست خود را برای مابقی کارها و اسباب نابودی باز می گذاری همانطوری که زمان موسی باز گذاشتی و با مور و ملخ به جنگ فرعون رفتی و یا با محمد با پرنده های سنگ اندازش، دشمنان پیامبرت را نابود کردی. آخدا - باور کن کارهایت خیلی بچگانه است. با نوح عهد بستی و برای اینکه زیر عهده نرزی، گفتی رنگین کمان درست می کنم تا وقتی رنگین کمان را دیدم یاد عهد بیفتم و زیر عهد نزنم. آخدا، میدونم که تو عالم تر و عاقل تر از آن هستی که این حرف ها را بزنی. مطمئن هستم که خیلی چیز ها را بتو بسته اند، از آن جمله در آیه ۱۹ عهد تو با نوح آمده که تمام ملل دنیا از سه پسر نوح بوجود آمده اند. آخدا - آخه چطور ممکنه از نژاد سفید سامی نژاد زرد و سرخ و سیاه بوجود بیاید. آنهم تو مدت زمان کوتاه ۶ هزار سال. آخدا - امروزه علم ژنتیک از روی خیلی مسائل پرده برداشته. امروزه ماژن را می شناسیم، موتاسیون را می شناسیم، همیشه که چشم بسته هر دری وری

را قبول کرد. از سه فرزند نوح: سام، حام و یافث سخن گفتی. آیا این حقیقت دارد که پس از خروج این سه پسر از کشتی، پیامبر تو که شراب مفصلی نوشیده و مست بوده به نوه خود کنعان، پسر حام، تجاوز می کند؟ چطور می شود که شما یک جا الکل را حرام می دانی ولی به پیامبرت نوح ایراد نمی گیری که چرا شراب نوشیده؟ آیا به راستی نوح، شایستگی پیامبر شدن را داشت؟ او که این کار زشت را انجام داده پس چرا در قرآن و در ده سوره مختلف آن راجع به کرامات او سخن گفتی و سوره ۷۱ قرآن را به نام او نامگذاری کرده ای. چطور می شود در اسلام مجازات هم جنس باز سنگسار است ولی قرآن این چنین از نوح لواط کار یاد می کند. آخدا - ایراد دیگر به نوشته ای که بتو نسبت داده اند این است که وقتی برج بابل را ساختند، میگویند زبان تمام مردم دنیا یکسان بوده، آره راجع به بخش ۱۱ کتاب پیدایش صحبت می کنم. مردم در بابل جمع شدند و تصمیم گرفتند تا برجی بسازند که سرش به آسمان برسد و با ساختن این برج قدمی در راه اتحاد و یکپارچگی بردارند. اما چه شد آخدا، ترس ورت داشت و از اتحاد مردم ترسیدی که بلافاصله موضع گرفتی و گفتی: زبان مردم یکی شده، آنها متحد شده اند و اینکار را یعنی برج سازی را شروع کرده اند، اکنون اگر از کار آنها جلوگیری نکنم در آینده هر کاری که بخواهند انجام می دهند!! پس باید زبان آنها را تغییر بدهم تا حرف همدیگر را نفهمند و بدین ترتیب شما مردم را پراکنده ساختید. آخدا - چه پاسخی داری که بمن بدهی. اولاً چگونه توانستی در مدت زمان کوتاه این همه زبان مختلف درست کنی، تو هر زبان هم لهجه های مختلف بگذاری البته تو هدفی که پراکندگی و نفاق بندگان بود، کاملاً موفق شدی. آخدا - همین سرزمین خودمان ایران را ببین. مردم آن با ۸ زبان مختلف

صحبت می کنند. شمالی زبان جنوبی را نمی فهمد، مرکزی زبان شمال غربی را نمی فهمد، بلوچ زبان کردی را نمی فهمد و تازه اگر تمامی اقوام ما در یک جا جمع شوند تا با یک سمنانی صحبت کنند، هیچ کدامشان زبان او را نمی فهمند. از این جهت ایرانی ها، هیچگاه با هم اتحاد نداشته و ندارند. پس این تخمی بود که تو پس از طوفان نوح در ایران کاشتی و حالا پس از گذر چند هزار سال، چندین برابر درخت امامزاده صالح تجریش شده! آخدا - نفاق که انداختی، شیرازه خانواده ها را هم که از هم پاره کردی، تمام معیار های اخلاقی را زیر پا گذاشتی و به پیغمبرت ابراهیم گفتی که با خواهر ناتنی اش سارا ازدواج کند و بعد که به مصر رفت به زنش سارا گفت تو زن زیبایی هستی و اگر مردم مصر بفهمند که من شوهر تو هستم، برای تصاحب تو مرا خواهند کشت، اما اگر بگوئی خواهر من هستی، بخاطر تو!!! با من به مهربانی رفتار خواهند کرد. آخه، ای خدا این چه چیزهائی است که در کتاب آفرینش، بخش ابراهیم در مصر، سفر پیدایش باب ۱۳ بند های ۱۰ تا ۲۰ نوشته ای. مگر می شود یک مرد به زنش بگوید: تو خوشگلی و برای این که بمن مهربانی کنند بگو خواهرم هستی، بعد آدم زنش را بعنوان خواهر دست فرعون ناپاک بسپارد تا او هم مرتب زنش را بزحمت بیندازد و آقا ابراهیم ۱۰-۱۲ سال شاهانه بدون یدک کشیدن لقب جاکشی در قصر فرعون زندگی کند و صاحب صد ها میش و گاو و خر و شتر و غلام و کنیز شود و پس از ۱۲ سال که فرعون متوجه شد که سارا خواهر ابراهیم نیست هر دو آن ها را از قصر خود بیرون بیندازد. وقتی ابراهیم را از قصر بیرون انداختند، فرعون کلی پول و طلا و نقره و گله به ابراهیم داد. آخدا - این حرف ها با هم نمی خواند. چطور میشود فرعون عصبانی این همه مال و منال بخشش کند. ابراهیم و سارا به

جنوب کنعان و سرزمین حرّار رفتند و باز ابراهیم زنش را به پادشاه حرّار ابی ملک، خواهرش معرفی کرد. پادشاه حرّار می خواهد با سارا هم خوابگی کند که تو به او خبر می دهی که این زن شوهر دارد و آنگاه تو، ای خدای بزرگ فرج های همسران پادشاه ابی ملک را می بندی تا آنها نتوانند برای او بچه بیاورند. خدایا مگر میشود که سه پیامبرت یعنی موسی و عیسی و محمد بنا به فرمان تو حکم سنگسار را برای زنا کار تعیین کنند ولی ابراهیم که پدر و رهبر همه آنهاست داوطلبانه زنش سارا را به زنا به رختخواب فرعون مصر و پادشاه حرّار بفرستد. خدایا چطور شد زمان فرعون در مورد سارا سکوت کردی و تا ۱۲ سال حرف نزدی ولی وقتی نوبت ابی ملک پادشاه حرّار رسید او را آگاه ساختی؟ آخدا - راستی که داستان های بهم بافته کتاب مقدس چقدر آبکی است. ایکاش دو سه تا از این فیلمنامه نویس های هالیوودی را بعنوان پیغمبر انتخاب می کردی، باور کن وضع بهتر از این ها میشد که وجود دارد. فکر کن مثلاً پیغمبرت می شد استیون اسپیلبرک یا جان هستون و یا سیسیل ب دومیل. تو کتابت نوشته چون چوپان های ابراهیم و لوط با هم دعوا می کردند، آن ها تصمیم گرفتند از هم جدا بشوند. درست مثل این است که در یک خانه نوکر و کلفت با هم نسازند و خانم و آقای خانه از هم جدا بشوند، شاید در آن صورت آقا با کلفت میرود و خانم با نوکر!!! بعد آقا خدا وقتی به ابراهیم گفتی: با دقت به اطرافت نگاه کن، تمام این سرزمین را که می بینی تا ابد به تو و نسل تو می بخشم و بعد ابراهیم به جردن رفت و در آنجا برای تو قربانگاهی درست کرد. فکر امروز را می کردی که فرزندان خلف تو یعنی مسلمانان و یهودیان سر همین حرف نابجای تو سال های سال است که خون همدیگر را می ریزند. جغرافیای انسانی مرتب در حال تغییر است. یک

زمانی هم بخش اعظم آسیا تا وسط های آفریقا مال ما ایرانی ها بود. حالا میتونیم ادعا بکنیم که تا ابد این سرزمین ها بایستی مال ما باشه، نه آخدا. نمیشه. این حرف تو که تو گفتی: تا ابد این سرزمین ها مال شماست نسنجیده بود. بیا یک بار هم که شده با خودت صادق باش، قبول کن که اشتباه کردی!! آخدا - باور کن هر کسی کتاب مقدس تو را بخواند به عقلت شک می آورد. الان وقت نوآوری است. اگر من پیغمبر تو شوم مطالبی نو خواهم آورد که باب طبع و ذائقه بشر امروز باشد. باور کن دیگه حتی در کتاب های کودکان هم مطالبی نظیر عهد تو با ابراهیم که در بخش ۱۵ کتاب مقدس آمده پیدا نمی کنی. می خواهی برایت بخونم تا یک شکم سیر بخندی. پس گوش کن: ابراهیم به خدا گفت: من از کجا مطمئن شوم تا تو این سرزمین ها را بمن میدهی. تو گفتی: یک گوساله ماده سه ساله، یک بز ماده سه ساله، یک قوچ سه ساله، یک قمری و یک کبوتر بگیر، آنها را سر ببر و هر کدام را از وسط از بالا تا پائین نصف کن و پاره های هر کدام از آنها از مقابل هم قرار بده ولی پرنده ها را نصف نکن. و ابراهیم چنین کرد و بعد به خواب عمیق فرو رفت و در خواب دید تو به او می گوئی نسل تو مدت ۴۰۰ سال در مملکت بیگانه بندگی خواهد کرد ولی من آن مملکت را تنبیه می کنم و نسل تو را با اموال زیاد از آنجا بیرون می آورم و تو ابراهیم در پیری در کمال آرامش خواهی مرد. اون حیوانات زبون بسته را که دادی ابراهیم شقه کرد بعد چه ارتباطی است بین شقیقه و گوز. تو داری مال و منال و سرزمین می بخشی، بعد یک دفعه حرف از ۴۰۰ سال بندگی - آوارگی و دربدری میزنی که چی بشه؟ که بگی صاحب قدرتی؟ ابراهیم که پیامبر بود و هست، با اون چرا؟ اصلاً این وسط فلسفه شقه کردن حیوانات برای چه بوده، نکند ابراهیم را با کابوس

به خواب عمیق بردی تا پیامت را به او بگوئی. باور کن اگر من پیامبرت شوم جلوی تمامی این جنگولک بازی ها را خواهم گرفت. سر مسئله بچه دار شدن سارا و اینکه سارا خواست ابراهیم با کنیزش هاجر بخوابد چه جوابی داری که بدهی، تو که می خواستی بعداً سارا را حامله کنی، آنهم در سن خیلی بالا، چرا این کار را زودتر نکردی تا هاجر از ابراهیم صاحب بچه شود و آنقدر سارا را تحقیر کند. بعدش بخاطر نساختن سارا و هاجر، ابراهیم، هاجر را همراه با پسرش اسماعیل در بیابان رها کند، آیا این رسم جوانمردی است که پیامبر تو آموزش می دهد؟ بعد وقتی ابراهیم ۹۹ ساله شد و سارا ۹۰ ساله، از ابراهیم هوس کردی یک جوک مذهبی دیگر بسازی و سارای ۹۰ ساله از ابراهیم صد ساله حامله شد!!! آخدا - محض اطلاع شما باید بگویم بسیاری از خانم ها در ۵۰ سالگی و اقلیتی تا چند سال بالای ۵۰ سال یائسه می شوند، یعنی تخم گذاری در آن ها قطع می شود. بشر تا امروز با وجود پیشرفت در علم و بالا رفتن میانگین سن عمر شاهد حتی یک مورد نیست که زنی در سن بالا حامله شده باشد چه برسد به ۹۰ سالگی. بعد چطور راضی شدی تا قانون ختنه خودت را در مورد پیامبر صد ساله ات هم اجرا کنی. تصور این که سنبل ابراهیم صد ساله را بریده اند و اون دور کمرش لُنگ بسته خیلی شیرین است!!!!

خدایا این چه پیمانی بود که با ابراهیم بستی؟ در سفر پیدایش باب ۱۷ نوشته اند: زمانی که ابراهیم ۹۹ ساله بود به او گفتی: به شرطی که هر فرزند پسری که در خانواده او وجود دارد، چه آزاد و چه زر خرید، اگر ختنه شوند، نسل او را در جهان زیاد می کنی و سرزمین کفار را به او می بخشی، و باز در سفر پیدایش باب ۱۷، بند ۱۴ نوشته اند: هر پسری که ختنه نشده باشد، از قوم ابراهیم

نیست چون عهد تو را شکسته است. خدایا آیا براستی این چه عهدی بود که با ابراهیم بستی، یعنی پیش پوست سر آلت تناسلی اینقدر اهمیت دارد که تو از آن بعنوان بزرگترین عهد تاریخ یاد کنی؟ خدایا اگر این پیش پوست، زشت است و باید بریده شود، چرا اصلاً آن را در بدن انسان قرار دادی که بعداً بخواهی آن را ببری؟

خدایا این راست است که تو، توی بیابان دنبال موسی گذاشته بودی تا او را بجرم ختنه نکردن، بکشی و اگر مادرش صفوره، سر سنبل او را نبریده بود و جلوی تو نینداخته بود، امروز موسی و در نهایت عارضه ای بنام یهودیت نداشتیم؟ خدایا، قصه های کتاب مقدس تو پایان نداده، مگر میشه باور کرد تو به چادر ابراهیم رفته ای و با او غذا خورده ای، سفر پیدایش باب ۱۷ بند های ۱ تا ۱۸ چه میگوید. راستی در این بخش نوشته، سه نفری بدیدن ابراهیم رفته اید، اون دو نفر دیگه کی بودند؟ این درسته که تو از ابراهیم سراغ سارا را گرفتی و به ابراهیم صد ساله نوید دادی که سارا ی ۹۰ ساله حامله خواهد شد و سارا حامله شد و اسحاق را بدنیا آورد ولی چون اسماعیل، اسحاق را مرتب کتک میزد به پیغمبرت گفتی تا هاجر و اسماعیل را در بیابان رها کند. خدایا تو حالت خوبه؟ اول به ابراهیم میگی: هاجر یعنی زنشو همراه با بچه اش در بیابان رها کند و وقتی هاجر در بیابان به تشنگی می افتد به او می گوئی: ناراحت نباش، من قوم بزرگی به شما خواهم داد و بعد وسط بیابان چاه آب برایش میزنی و مشک آبش را پر می کنی.

خدایا مسئله امتحان کردن ابراهیم و قربانی کردن اسحاق هم که در سفر پیدایش باب ۲۳ آمده پر از ابهام است. مگر نه اینکه سارا در ۱۲۷ سالگی در حبرون مُرد، مگر نه این که سارا در ۹۰ سالگی اسحاق را زائید، پس اسحاق در

زمان رویداد قربانی باید ۳۷ ساله باشد نه اینکه تورات آشکارا بگوید: اون ۱۳ ساله بود که پدرش ابراهیم خواست قربانیش کند.

خدایا این چه کاری است که پیامبر تو ابراهیم می کند. مگر هر کسی خواست از کسی قول بگیرد باید دست آن نفر را زیر کونش بگذارد. این ها چیست که در سفر پیدایش باب ۲۴ بند ۲ و ۳ نوشته اند. از کی تا بحال نوکر خانه برای پسر ارباب تصمیم می گیرد که او را منع کند تا زن از کنعانیان نگیرد و نوکر ابراهیم به شمال بین النهرین می رود و سر چاه آب، با خودش عهد می بندد هر دختری آمد و به من و شترهای من آب داد او را برای پسر ابراهیم میگیرم. آخر خدایا این چه جور انتخاب همسر است که از خودتان در آورده اید. بعد موقع خداحافظی ربکا با پدر و مادرش، آنها بگویند: امیدواریم بچه های زیادی بیاوری و نسل تو بر تمام دشمنانت چیره شود!! خدایا مگر ربکا چکار کرده بود که دشمنان زیاد داشته باشد؟ نکته وقتی زن اسحاق می شود برای خود دشمن می تراشد؟ خدایا همین طور که کتاب مقدس تو را ورق میزنم، از تعجب رو سرم شاخ سبز میشود. در سفر پیدایش باب ۲۵ وقتی راجع به مرگ ابراهیم مطلب می خوانم با تعجب می بینم که ابراهیم قبل از آن که در سن ۱۷۵ سالگی بمیرد، با زن دیگری بنام قطوره ازدواج می کند و از او هم صاحب ۶ فرزند میشود. ولی هر چه دارد به اسحاق می بخشید!! آیا این چه عدل و دادی است که یک نفر تمام دارائی اش را تنها به یک فرزندش ببخشد. سهم اسماعیل چی شد؟ سهم بچه های قطوره چی شد؟ بعد چطور در کتاب مقدس تو باید شاهد جبهه گیری بین اعقاب اسحاق و ابراهیم باشیم تا جائیکه در باب ۲۵ بند ۱۸ می خوانیم پسران اسماعیل دائم در حال جنگ با خود بودند. خدایا تو با این کارت عملاً بین

اسحاق و نواده های او با اسماعیل و بازماندگان او تبعیض قائل شدی که دودش امروز به چشم یهودیان و مسلمانان می‌رود. بعد در بند ۱۹ اشاره به عیسو و یعقوب بچه های اسحاق می‌کنی که آنچه را که تو در مورد عیسو گفته ای، او با خوردن یک کاسه آش عدس باطل می‌کند و به یعقوب می‌بخشد!! و در باب ۲۶ قصه زشت ابراهیم را باز تکرار می‌کنی و این بار اسحاق را وادار می‌کنی تا در حرار بگوید ربکا زنش، خواهرش می‌باشد و دلیل آن را چنین بازگو می‌کند: مردم اگر ببینند من زن زیبایی دارم، مرا می‌کشند تا او را تصاحب کنند!!

خدایا تا بحال خودت کتاب مقدس را خوانده ای؟ اگر خوانده ای چقدر خندیده ای؟ در سفر پیدایش باب ۲۷ با داستان مضحکی مواجه می‌شویم. گول خوردن اسحاق از یعقوب و گرفتن برکت از اسحاق و عیسو!!! خدایا، من مطمئن هستم که تو این داستان های بی مزه را ننوشته ای. یعقوب برای اسحاق کور غذا می‌پزد و پوست گوسفند دستش می‌کند و اسحاق دست های او را لمس کرده و می‌گوید: مثل دست های عیسو است ولی چرا صدایت مثل صدای یعقوب است!! خدایا متوجه شده ای که چرا بشر تو به جایی نرسید و هر روز از مقام انسان و انسانیت فاصله گرفت. ببخشید ببخشید بخاطر این دری وری هاست که مغزش را انباشته ای. بعد اسحاق به یعقوب برکت داد و چون نوبت عیسو رسید گفت برکت تو را برادرت یعقوب دزدید و به تو برکت نمی‌رسد. بینم مگر برکت عدس پلو است که تمامش را یعقوب بخورد و چیزی به عیسو نرسد.

خدایا آن زمان همه گوسفند چران بودند حتی زنان و دختران پیامبران تو. این چه فروزه ای است که پیامبران تو حتماً باید گوسفند چران باشند، شاید بخاطر این است که یاد بگیرند چطور با بندگان تو کنار بیایند. میدانم، تمام پیامبران تو

گوسفند چران بوده اند، ولی من یک امتیاز دیگر هم دارم و آن مدرک دکترای دامپزشکی است. راجع به دیگر مدارکم برایت گفتم و همچنین دانستن چند زبان زنده دنیا، زبانم خوبه و مثل بلبل حرف میزنم نه اینکه مثل موسی لکنت زبان داشته باشم و بجای او برادرش حرف بزند. خصوصیات عیسی را هم ندارم که کسی تو گوشم بزنه، انور صورتم را بگیرم و بگم یکی هم اینجا بزن، هر که خواست زور بگه نه تنها تو گوشش میزنم بلکه یک لگد هم به تخمش میزنم که هم نوش باشه و هم آبش - چون زنباره و خانمباز مثل محمد نیستم، بنا بر این تمام وقتم صرف خدمت میشه. راستی بیکار بودی محمد را پیامبر کردی؟ اونکه تمام عمرش یا خانم بازی کرد و یا جنگ. حاصل کار چه شد. الان ۱۴۰۰ ساله که مسلمانان از بدبخت ترین و عقب مانده ترین ملل جهان هستند. ببخشید که از اصل مطلب و سؤالاتم فاصله گرفتم. لطف کن و پاسخ سؤالهای منو بده تا با آگاهی کامل رسالت خودم را انجام بدم. ماجرای یعقوب در راه حرّان چیست که دید نردبانی از کره ماه به پائین فرستاده اند و فرشته ها از آن بالا و پائین می روند!! مگر نردبان جای بازی است؟ در سفرپیدایش باب ۲۹ بند ۱۰ نوشته شما بالای نردبان ایستاده بودید و به یعقوب گفته اید: فرزندان تو را چون غبار بی شمار می کنم که از مشرق تا مغرب و از شمال تا جنوب را بپوشانند. خدایا اون موقع که این حرف ها را می زدی اصلاً از جاهای دیگر کره زمین اطلاع داشتی، مثلاً می دانستی در شرایط زیستی آن روزگاران، بنده های تو یک روز هم نمی توانند در قطب شمال یا جنوب زندگی کنند. نکنه خدایا خالی بستی!!!

در بند ۲۰ همین باب نوشته اند: یعقوب با تو شرط و شروط می گذارد که اگر به او غذا و پوشاک بدهی، او تو را بعنوان خدا قبول می کند؟! یارو را تو

ده راه نمیدادند، می گفت من خود کدخدام!! از ماجراهای با مزه کتاب مقدس، ازدواج یعقوب با دختران لابان دائی اش میباشد و چطور پس از هفت سال کار مجانی دائی زبل دختر زشتش لیه را به حجله پیامبر تو می فرسته و پیامبر عقب مانده تو حالیش نمی شود. تا اینکه صبح بلند شده و می بیند بحای راحیل، لیه را به او انداخته اند. و چون قلب نازک تر از گلش جریه دار شده، راحیل را هم به او می دهند ولی قول می گیرند تا ۷ سال دیگر یعقوب باید مجانی کار کند!! خدایا بینم یعقوب چه ویژگی داشت که او نو به پیامبری انتخاب کردی؟ بعد چون دیدی یعقوب لیه را دوست نداره، به او قدرت باروری دادی ولی راحیل را نازا کردی. لیه صاحب چهار تا بچه شد که آخریش یهودا بود. راحیل را چون نازا کرده بودی!! به او یاد دادی که به یعقوب بگویند حالا بیا با کنیزم بلهه بخواب و او را حامله کن، بلهه که حامله شود انگار من حامله شده ام!! و یعقوب هم که آدم بسیار حرف شنوئی بود بلافاصله بلهه را حامله کرد، این کار را نه تنها یک و بلکه چندین بار انجام داد و پسر هائی بنام دان و نفتالی بوجود آورد. زمانی شیر تو شیر میشه که لیه می بیند، راحیل با ضرب کنیزان خود، هر شب یعقوب را پر کرده و دیگر یعقوب نزد او نمی آید. اونم گشت و یک کنیز خوشگل بنام زلفه را پیدا کرد و زیر شوهرش یعقوب انداخت. زلفه هم باردار شده و جاد را بدنیا آورد. خدایا این چه کتابی است که بنام تو نوشته اند. یک نگاهی هم به باب ۳۰ بند ۱۴ از سفر پیدایش بینداز و بشنو راحیل به لیه چه می گوید: اگر پنج تا گردو و سه تا خرما بمن بدهی اجازه میدم امشب با شوهرم یعقوب عشق بازی کنی!! و همان شب لیه حامله میشه و پنجمین پسر خود را بدنیا آورد و نامش را یساکار گذاشت. و هر بار که راحیل از لیه عدس و لوبیا و گشنیز گرفت و اجازه داد تا

لیه با یعقوب بخوابد، لیه برای یعقوب یک بچه آورد آره راجع به زبولون و دینه صحبت می کنم.

خدایا پیامبرت یعقوب در تمام عمر مشغول بچه سازی بود، حالا لیه زیرش بخوابه یا راحیل، زلفه باشه یا بلهه!!

پس از آن که یعقوب صاحب یوسف شد به دائی اش گفت: قصد دارم به وطنم برگردم و دائی زبل که خدای حیل و فریبکاری بود به پیامبر تو گفت: فال گرفته ام، دیدم خدا بخاطر تو بمن برکت می دهد. تا امروز مجانی کار کردی، بعد از این بهت مزد میدم. و یعقوب پیامبر IQ تو، گفت: باشه میمانم ولی گوسفندهای ابلق و خالدار و برّه های سیاه تو را بر می دارم و اگر دیدی یک بز و یا گوسفند سفید در میان گله من یافتی، بدان آن را از تو دزدی کرده ام. آخه مگه میشه پیامبر تو دزد باشه که به این صراحت در کتاب مقدس به آن اشاره می شود. هر چند بعد ها معنی دزدی را فهمیدیم. پیامبر تو یعقوب اگر یک برّه می دزدید، پیامبر دیگر محمد، با کاروان زنی شروع کرد و بعد از بقدرت رسیدن تمدن ها و فرهنگ ها را یغما کرد.

خدایا، از کارهای تو شگفت زده می شوم. پس از آن که یعقوب گله های لابان پدر زنش را بالا کشید بهش یاد دادی که چطور فرار کرده و با دسیسه رابطه پدر و فرزندی را بین لیه و راحیل و لابان قطع کند. آیا این رسم جوانمردی است که وقتی لابان برای پشم چیدن از خانه اش دور شود به یعقوب بگوئی، تمام گله و اموال را بر پشت شتر سوار کن و دزدکی فرار کن. چطور حاضر شدی به یعقوب بگوئی، به زنت راحیل بگو بت های خانه پدرش را بلند کند!! (باب ۳۱، بند های ۱۷ تا ۲۱) یعقوب اموال لابان را می دزد و پس از آن که او را تعقیب می

کند در روز هفتم در کوهستان جلعاد به او می رسه ولی باز تو طرف پیامبر دزدت را گرفته و به لابان میگی: مبادا حرفی به او بزنی!! خدایا مگر میشود باور کرد که شما همواره در راستای خرافه و خرافه پرستی قدم برداشته ای. آیا چند پاره سنگ چه ارزشی دارد و چه از آن ها بر می آید که سنگ را بعنوان شهادت بین پیامبرت و پدرزنش قرار می دهی که اگر کسی عهد شکنی کرد، این سنگها شهادت بدهند. مگر سنگ جان دارد، مگر سنگ شعور دارد، مگر سنگ خاصیتی غیر از این دارد که آن را بر داشته و با آن سر پیامبر کودنت را بشکنیم؟ خدایا، تو چقدر به پیش پوست سر آلت بندگانت علاقمندی، موسی را می خواستی بکشی چون ختنه نشده بود. و اگر صفوره، مادر موسی ابتکار بخرج نداده بود، امروز خبری از یهودیت نبود. وقتی دینه دختر آخری یعقوب در بیابان تنها شد، شکیم پسر حمور پادشاه حوی خرشو گرفت و بهش تجاوز کرد، تو به پیغمبرت گفتی: بگو از گناه شما می گذرم، به شرطی که همتون ختنه بشین!! و تو نامردی را وقتی به بی نهایت رساندی که مردان ختنه شده شهر که با لنگ راه می رفتند و کسی با خودش سلاح حمل نمی کرد مورد حمله پسران یعقوب و لشکریان او قرار گرفتند و همگی قتل و عام شدند. و پس از این جنایت، تو به یعقوب برکت دادی و اسمش را گذاشتی اسرائیل.

خدایا وقتی زندگینامه یعقوب و پسرانش را مطالعه می کنم، جز فساد و دزدی و هرزگی چیزی نمی بینم، همانطوریکه در دوره ابراهیم و اسحاق دیدم. مگر بله زن یعقوب نشده بود، چطور میشه که پسر بزرگ یعقوب یعنی رئوبین با زن باباش بخوابد و یا انحراف های جنسی پسران یعقوب که به گوسفند و بزغاله و خر هم رحم نمیکردند و زمانی که یوسف ۱۷ ساله این ماجرا ها را به پدرش می

گفت موجب خشم برادران را پیش آورد و آن ها توطئه کردند تا یوسف را بکشند. یوسف را به چاه انداختند ولی، با سفارش و فکر یهودا او را از چاه در آورده و به تاجران اسماعیلی به قیمت ۲۰ سکه نقره فروختند و بعد لباس یوسف را که از تنش در آورده بودند به خون بز آغشته کردند و نزد یعقوب رفتند. یعقوب هم که سابقه تیز هوشی او را تا کنون متوجه شده اید، با دیدن جامه فریادی زد و گفت: پیرهن یوسف است. حیوانی او را دریده.

خدایا آیا بغیر از تو کسی عامل فساد خاندان پیامبرانت بوده و هست؟ مگر تو نگفتی که پیامبرانت عالم هستند و دانا، پرهیزکارند و با خدا، مهربان هستند و با گذشت. پس چرا این ویژگیها را در هیچکدام آنها نمی بینیم. مگر میشود که پدری به عروشش تجاوز کند. لابد می پرسی چه کسی؟ میگویم یهودا. مگر یهودا نبود که با عروشش تمار همبستر شد و او را حامله کرد و بعد در کمال بیشرمی دستور به سوزانیدن او بجرم زنا داد؟ و زمانی که متوجه شد دسته گلی را به آب داده، او را بخشید!! خدایا، آیا در زندگی پیامبرانت غیر از سکس و زاد و ولد فروزه دیگری وجود داشته. کدام درس اخلاقی از جانب پیامبرانت به بشر رسیده که موجب آرامش و آسایش و شادی آنان گردد.

خدایا وقتی کتاب مقدس تو را می خوانم وقتی به سفر پیدایش باب های ۴۰ و ۴۱ نظری می اندازم می بینم که پیامبران تو، در حقیقت پیشقدمان فال بینی و رمالی و پیشگوئی بوده اند. درد بزرگی که امروز جوامع بشری را رنج می دهد و مشتی رمال و شیاد با سر هم کردن مشتی اراجیف و مزخرفات مردم ساده لوح را سر کیسه می کنند. در مورد زندگی نامه پیامبرانت آیا یک روز را سراغ داری که بدون حيله و تزویر و ریا شب کرده باشند؟ ماجرای قحطی مصر در زمان یوسف

هم ویژگی خاص خود را دارد که چطور تو به کسی که برکت داده ای، همه چیز را برای فرعون می خواهی. مردم نان ندارند بخورند ولی یوسف می گوید گاو و خر خود را بدهید تا به شما غذا بدهم. گاو و خر را برای فرعون می گیرد و بعد نوبت زمین های آن ها می رسد که باز تمام زمین ها را پشت قبالة فرعون می اندازد. آخه این چه جور رهبری و ارشاد است. این که صرفاً استثمار است. این که تمامش رنگ چپاولگری دارد نه آن چیزی که تا امروز به دروغ از ادیان مختلف بخورد بشر داده اند. مردم بدبخت مصر در قحطی شدید گیر می کنند ولی آقا یوسف شما میگه: اگر غلام فرعون بشید، آنقدر به شما غذا می دهیم تا نمیرید!! یوسف انحصار بذر و کشاورزی را می گیرد. نقش سلف خر را بازی می کند. بذر می دهد تا مردم بکارند ولی ۲۰ درصد آن را موقع برداشت به نفع فرعون می گیرد. یوسف شارلاتان، تمام آخوند های آن زمان را از پرداخت مالیات معاف می کند، با زمین های آن ها کاری ندارد. خانواده اش را به مصر می آورد و آن ها را در ناز و نعمت غرق می کند و تازه با سبک زشت آن زمان که از هر کسی که قول می گرفتند باید دست آن طرف را زیر کونش می گذاشتند، یعقوب دست یوسف را زیر کونش می گذارد و از او قول می گیرد که پس از ۱۴۷ سال که مُرد، جسد او را در مصر دفن نکند.

خدایا قصه وصیت کردن یعقوب هم از بخش های بامزه کتاب توست. پیامبر تو دارد میمیرد تمام پسرانش را دور خودش جمع کرده و به بچه بزرگش رئوین می گوید: تو از دیگران برتر نیستی چون با یکی از زنان من همبستر شدی و مرا بی حرمت کردی!! شمعون و لاوی، شما هم مردانی بی پدر و مادر، بی رحم و بی انصاف هستید!!

خدایا از خودم در نمی آورم، باب ۴۹ بندهای ۲ تا ۲۸ را خوانده ام. شمعون و لاوی، چطور دلتان می آید، رگ پای گاوهایتان را قطع کنید!! یهودا، تو تمام دشمنانت را خواهی کشت!! یهودا الاغ خود را به درخت انگور بسته (بند ۱۱) و لباس خود را در شراب می شورد!! دندان های یهودا با آنکه مسواک نمی زند از شیر سفیدتر است!! زبولون، تو باید در ساحل دریا زندگی کنی و متصدی بندر شوی!! پسر یسا کار تو مثل یابو، زحمت کش و بارکشی!! وان، پسر دیگرم مثل مار بر سر راه افراد قرار گرفته و پای آنها را نیش می زند. جاد، تو هم همواره مورد حمله و تجاوز قرار میگیری!! اثیر هم کارش برداشت محصول و دادن آن به پادشاهان خواهد بود و نفتالی که بچه های زیبا پس می اندازد!! یوسف نیز درخت پر باری است با شاخه های فراوان و بنیامین که گرگ درنده و خونخواری است که هر صبح دشمنانش را قورت می دهد. و در پایان این شعر و ورها کتاب مقدس نوشته: این بود برکات یعقوب پیغمبر کس خل تو به فرزنداناش و بدین ترتیب پیغمبر منگول تو در سن ۱۴۷ سالگی مرد و وصیت کرد او را به کنعان برده و در غار مکفيله دفن کنند.

پس از مرگ یعقوب بدستور یوسف، جسد او را مومیائی کردند و باز بدستور یوسف مردم بدبخت و گرسنه تا ۷۰ روز برای مرگ او عزاداری کردند و بالاخره آقا یوسف پس از ۱۱۰ سال عمر پر عزت از جهان رفت.

خدایا پیش از آنکه دفتر سفر پیدایش را ببندم و به خروج بپردازم، امیدوارم پاسخ سؤالات مرا همین امروز بدهی! بمن بگی آیا حقیقتاً تو این کتاب را نوشته ای یا پیامبرانت؟ اگر باور مرا بخواهی باید بگم، روح تو از نوشتن این کتاب پر از شعر و ور بی اطلاع است. تا آنجائی که من تحقیق کرده ام این کتاب

توسط عزرا کاهن بزرگ دوره بعد از اسارت یهودی ها در بابل و فرستاده ویژه خشایار شاه پادشاه ایران به اورشلیم نوشته شده. آنچه را که به عنوان معجزه در کتاب تورات می خوانیم، فقط می توان بعنوان یک جوک لوس قلمداد کرد. تمام اتفاقات و رویدادها مسخره و خنده آور هستند. خدایا به استناد چه اندیشه ای و چه عملکردی از قوم یهود، آنها را قوم برگزیده خود خواندی؟ این دیدمان تو، با اصول خرد و منطق هم خوانی ندارد.

قصه موسی در تورات یکی از مضحک ترین قصه های عالم است که در ضمن خنده دار بودن، غل و زنجیری هزار خروار بر دست و پای یهودیان بسته است و پیروان امروز موسی، پس از گذر چهار هزار سال، با اندیشه های ویرانگر و ضد انسانی او زندگی می کنند. موسی در حقیقت پایه گذار فضول ترین دین هائی است که تو ساخته ای. او پایه گذار و افشاننده تخم خرافه پرستی و واپسگرایی است که بعدها پیغمبر دیگر محمد آن را کامل کرد.

پیش از پرداختن به کتاب سفر خروج که در باره خروج بنی اسرائیل از مصر است، از دید تاریخی می خواهم موسی را به تو معرفی کنم. البته جسارت مرا می بخشی، چون چیز هائی که بنام تو در تورات نوشته اند، با مطالب تحقیقی و علمی هم خوانی ندارد.

خدایا محض اطلاع می گویم: در دوره پادشاهی سلسله هجدهم فراعنه مصر، یعنی حدود ۳۳۶۸ سال پیش، فرعون جوانی بقدرت رسید که خود را آمنحوتپ چهارم نامید.

این فرعون جوان بفکر افتاد تا بت پرستی را در مصر از میان بردارد و دست به ساختن خدای یکتا شد که شما باشید. در حقیقت سازنده اصلی شما اگر

وجود داشته باشد آمنحوتپ است. این فرعون دید که خدای خورشید یعنی آتون از همه نزد مردم شناخته تر است، نام شما را آتون گذاشت. اسم قشنگی است، اگر آن را دوست دارید. من شما را به نام آتون صدا بزنم، چون از نام های یهوه، چیزز و خصوصاً الله خوشم نمی آید. البته این ترفند فرعون مصر را بعد ها پیغمبر زبل تو محمد نیز بکار برد و نام بت بزرگ خانه کعبه یعنی الله را روی تو گذاشت. این فرعون که ذوق آهنگ سازی هم داشت، برای تو یک سرود ساخت و همه را مجبور کرد که بخوانند. خدای یگانه که جز تو خدائی وجود ندارد!! درست عین محمد که میگه: لا الله الا الله که معنی اش درست و بدون یک کم و یا زیاد همان حرف آمنحوتپ است.

یکتاسازی آمنحوتپ باعث شد تا کاهنان علیه او شورش کنند. این فرعون که ۱۷ سال بر مصر حکمرانی کرد در سال ششم حکومت خود نامش را به اخناتون تغییر داد. پس از او، مصری ها دو باره تو را فراموش کردند و دنبال خدای خورشید، ماه و زیبائی و باد و بت پرستی رفتند. خدایا باید به آگاهی تو برسانم که در زمان سلطنت اخناتون پیامبر تو آقا موسی فرمانروای منطقه مرزی گِسن بود و پس از مرگ فرعون کوشش کرد تا آئین یکتاپرستی او را زنده کند و قومش را از مصر به کنعان ببرد. موسی پیامبر تو فرد جاه طلبی بود که می خواست امپراطوری جدیدی بر پا کند، درست نظیر محمد. نکته شگفت انگیزی که وجود دارد نحوه درگذشت اوست. در حالی که تو، یعنی یهوه، با موسی آشکاراً پیمان بسته بودی که او و قومش را به سرزمین موعود میرسانی ولی میان راه به دلیل و یا دلائلی که من نمیدانم، زیر قولت زدی و جان او را میگیری. البته در کارهای سیاسی و حفظ قدرت، دست به هر جنایتی می توان زد. موسی را در سن ۱۲۰

سالگی می بری. آخرین محلی که موسی را دیده اند موآب نام داشت، ولی جالب اینجاست که تا امروز کسی از آرامگاه او آگاهی ندارد. چطور ممکنه که شما، نشانی از پیامبر قوم برترت برای مریدانش بجا نگذاشته باشی؟ نوشته های کتاب مقدس تورات به وضعی نشان می دهد که بر خلاف نظریه خیلی ها، این کتاب توسط موسی نوشته نشده. آخه چطور یک نویسنده در باره خودش می نویسد: موسی در ۱۲۰ سالگی در گذشت و در موآب دفن شد و هیچ کس از آرامگاه او اطلاع ندارد.

خدایا، لطفاً مرا روشن کن که موسی اصلاً مصری بود و یا یهودی؟ اولاً نام موسی، یک واژه مصری است و معنی فرزند میدهد. نام موسی بمعنی فرزند در بناهای تاریخی مصر بسیار مورد بهره برداری قرار گرفته است. آن قصه هائی که راجع به زایش موسی و از آب گرفته شدن او توسط دختر فرعون مصر نقل شده همگی جعلی و ساختگی است. نام موسی در زبان عبری معنی بیرون کشنده از آب را میدهد و نه بیرون کشیده از آب. ثانیاً چطور می شود که دختر فرعون مصر، یک بچه را از رود نیل بگیرد و نام عبری بر آن بگذارد، مگر دختر فرعون مصر، ایرانی بوده که بجای نام های زیبای ایرانی، اسامی زشت عربی را برای بچه اش بگذارد. موسی مصری بود و نه یهودی، چون ختنه نشده بود. خدایا، مگر تو نبودى که تو بیابان دنبال اون کردى تا بکشیش که صفوره بداد بچه اش رسید و سنبل موسی را ختنه کرد و پیش پوستش را مقابل تو انداخت!!

خدایا اگر تو تمام تاریخ مصر را بخوانی، نشانی از درگیری موسی، پیامبرت، با فرعون مصر پیدا نمی کنی. بنا به نوشته کتاب مقدس تو، مسافرت موسی از شمال مصر به مرز فلسطین که حدود ۴۰۰ کیلومتر است، چهل سال تمام

طول کشید، در حالی که این مسافت را رضا بلوچی در یک هفته می دود، پای پیاده و همراه با خر و الاغ و گاو در مدت ۴۰۰ سال حد اقل میشه بالای ۲۰ بار کره زمین را دور زد. قصه های مسخره خشک کردن دریا، عبور ۶۰۰ هزار سپاهی از دریا افسانه هائی است که آن ها را بخورد کودکان منگول هم نمیتوانم بدهم!! پیامبر تو گفته: من ۶۰۰ هزار سپاهی دارم. در حالی که باز اشاره شده که کل لشکریان فرعون ۲۰۰ هزار نفر بودند. چطور میشه ۶۰۰ هزار نفر از مقابل ۲۰۰ هزار نفر فرار کنند و آن همه بدبختی را تحمل کنند.

در کتاب تورات و در بخش سفر خروج می خوانیم که پس از مرگ یعقوب پسران او همراه با زن و فرزندان شان که رویهمرفته ۷۰ نفر میشدند به مصر رفتند. و فرزندان زیادی از خود بجا گذاشتند. ولی دیگر ارج و قرب زمان یوسف را نداشتند و بصورت برده در آمدند. تورات می نویسد زاد و ولد در یهودی ها چنان سریع بود که فرعون را به وحشت انداخت و به قابله های مصری دستور داد تا نوزادان پسر را بکشند!! حالا چطور می شود که در این قوم با این همه آدم، قابله از خودشان نداشته باشند از آن حرفهاست. ثانیاً تورات نوشته دو تا قابله به نام های شفره و دیگری فوعه دستور فرعون را اجرا نکرده و قوم یهود را زنده نگه داشتند!! (در سفر خروج، باب اول، بند های ۱۵ تا ۱۷) و زمانی که مورد پرسش قرار می گیرند، می گویند: زنان اسرائیلی مثل زنان مصری نیستند!! تمام آن ها پیش از رسیدن قابله، وضع حمل می کنند!! و زمانی که ما میرسیم آنها پسران خود را نیز ختنه کرده اند!! فرعون که اون هم مغزش پاره سنگ میبرد، قابله ها را بخشیده!! ولی دستور می دهد: حالا که قابله ها تمرد و نافرمانی می کنند پس نوزادان پسر را به رودخانه نیل انداخته غرق کنید!! خدایا باور کن که دری

وری نویسی هم اندازه ای دارد. مگر ما از ویژگی های اخلاقی سلاطین و مستبدین تاریخ بی اطلاع هستیم. ما مگر جنایات آنها را نخوانده ایم، پس از گذشت چند هزار سال، امروز هم بنام تو میلیون ها نفر را به راحتی می کشند. در هزاره سوم و در عصر فضا و اینترنت در کشورهای اسلامی مثل کشور خودمون ایران، هر کسی به تو و پیامبرت محمد شک کند کشته میشه. زندان های جمهوری اسلامی از دگراندیش پُر است. بنا بدستور خمینی در تابستان ۱۳۶۷ هزاران نفر را بجرم مرتد بودن بدار کشیدند. خدایا فرعون قابله های نافرمان را بخشید. و به آنها برکت می دهد ولی بلافاصله دستور غرق کردن نوزادان را در آب صادر می کند.

در تورات، بخش خروج، باب دوم، به تولد موسی اشاره شده. مگر همیشه پیامبر تو پدری بدون نام و نشان داشته باشه و تنها بنویسید، مردی از قبیله لاوی. داستان تو سبد گذاشتن موسی و رها کردن او در رود نیل، قصه بی مایه ای است که ساخته اند. راجع به نامگذاری موسی هم که چند دقیقه پیش صحبت کردم. تورات نوشته موسی یعنی از آب گرفته شده، در حالی که موسی به کسی اطلاق میشه که کسی یا چیزی را از آب بگیرد.

خدایا، چطور میشه که تو از میان جانیان و قاتلان پیامبر انتخاب می کنی؟ آیا از خصوصیات اخلاقی موسی و محمد آگاه بودی؟ چرا حرفی نمی زنی، وقتی دیدی موسی آن محافظ مصری را کشت و او را زیر شن ها پنهان کرد، مگر آدم کشی یه کار زشت و نکوهیده نیست؟ موسی پیامبر تو، پس از ارتکاب جنایت به مدیان فرار می کند و سر چاه آب از صفوره دختر تیرون کاهن مدیان خواستگاری می کند!! و بلافاصله زنش حامله شده و بچه ای بنام جرشون بدنیا می آورد. از این لحظه به بعد شامورتی بازی های پیامبر تو، موسی شروع می شود.

خدایا تو چرا به موسی قدرت معجزه بخشیدی؟ تو که عالمی، دانائی، آیا نمی دانی ما چیزی بنام معجزه نداریم و معجزه از پدیده های اختراعی دکانداران دین است؟ آیا تمام کارهائی که موسی کرد با قوانین طبیعی همخوانی دارد؟ خرافات را اگر خواستی در ذهن مردم ساده لوح نهادینه کنی و به آن بر چسب تقدس بزنی، کافی است بگوئی معجزه است. درست مثل هجو نامه ای مثل قرآن با صدها ضد و نقیض و مطالب پرت و پلا که گفتند معجزه محمد است و کسی جرئت نقد آن را ندارد. خدایا کدام منطق و خردی می تواند معجزه را قبول کند که تمام تاریخ ادیان از آن انباشته شده است. من که امکان ندارد زیر بار معجزه بروم. رسالت من تنها گفتن حقایق است. پاره کردن زنجیر های مومیائی - مذهبی از دست و پای مردم جهان است. خدایا تو خودت خنده ات نگرفت وقتی عصای موسی را مار کردی؟ و موسی را ترساندی تا جائی که فرار کرد (سفر خروج باب ۴ بند ۳) یا دست هایت پیامبرت را رنگ کردی و بعد رنگ ها را پاک کردی؟ اکنون کارهائی که تو کردی صد برابر بزرگترش را شعبده باز ها انجام می دهند. یک سری به لاس و گاس بزن و از نزدیک شعبده های آنها را یاد بگیر. شاید بدردت بخورد. تبدیل به خون کردن آب رودخانه نیل و ده ها شگرد و شامورتی بازی را به موسی یاد دادی ولی توان آن را نداشتی که لکنت زبان موسی را خوب کنی؟ کاری که امروز متخصصین کلام و گفتار و درمانی می کنند. برادرش هارون را مأمور کردی تا بجای پیامبرت حرف بزند، با مزه نیست؟ پیامبرت نمی تواند حرف بزند ولی اسمش را گذاشتی کلیم الله؟!!!

خدایا براستی که تو شاهکاری!!! این همه آموزش شعبده بازی به موسی دادی که برود مصر و قومش را آزاد کند ولی در بند ۲۱ سفر خروج باب چهارم

میگه: من قلب فرعون را سخت کردم تا بنی اسرائیل را رها نکند. بجای این همه بازی، ساده تر نبود که قلب فرعون را مثل دنبه نرم می کردی؟ خدایا موسی را به پیامبری انتخاب می کنی، به او مأموریت میدهی، ولی خبر نداری که موسی ختنه نشده است!! وسط بیابون و در حین انجام مأموریت دنبالش می کنی تا او را بکشی!! بابا دست خوش به این همه مشنگی.

خدایا تو پیش از دادن قدرت به پیامبرت موسی، آیا از سرشت پلید او با خبر بودی؟ آیا می دانستی که در آینده پیامبرت دستور به قصابی کردن بچه ها می دهد؟ مادران را دسته جمعی می کشد؟ و چنان نسل کشی راه می اندازد که تاریخ آن را فراموش نمی کند؟ می دانستی که موسی پیامبرت دختران جوان را به هرزگی و فحشاء می کشاند؟ خدایا تورات تو تاریخ شرارت و تبه کاری است نه یک کتاب مذهبی. کتاب تورات تو مملو از افسانه های نابخردانه و جنایت کارانه است، همانطور که قرآن محمد تو نیز آنچنان است.

موسی و هارون پیش فرعون میروند ولی فرعون می گوید: خدا کیست که من به حرف هایش گوش کنم. خدایا می توانم یک شوخی کوچک باهات بکنم، آره فکر می کردم فرعون راست می گفت. با این کارهایی که تو می کنی، اگر انکارت کنند کوتاه ترین و ساده ترین راه است. و اولین تنبیه فوعون در مقابل گستاخی موسی و هارون این بود که دستور داد به اسرائیلی ها کاه ندهند تا خشت سازی آن ها بدون کاه باشد!! (سفر خروج، باب ۵، بند ۶) و با این شگرد عالمانه - سیاسی فرعون قوم بنی اسرائیل را متفرق کرد که بروند و از سراسر مصر کاه جمع کنند!!! خدایا امروزه ما به این کار می گوئیم: دنبال نخود سیاه فرستادن!! خدایا وقتی آدم سفر خروج باب ۷ را می خواند خون در سرش منجمد

می شود. مگه می شود این همه پرت و پلا را باور کرد؟ بلای خون نازل می کنی و رود نیل را تبدیل به مرکز انتقال خون می کنی، ماهی های بیچاره را می کشی، آب را می گندانی و جادوگران مصری روی دستت بلند می شوند و کارت را خنثی می کنند. بعد دست به کار مضحکی می زنی و بلای قورباغه را نازل می کنی و مصر را از قورباغه پر می کنی و فریب فرعون را می خوری و آنها را جمع می کنی. حالا اون همه قورباغه را چطور جمع و جور می کنی نمیدانم. بعد از قورباغه بازی بلای پشه نازل می کنی. پشه ها هم نتوانستند کاری انجام دهند. این کار تو باعث شد که صنعت پشه کشی در مصر رونق بگیرد. بعد بلای مگس را نازل کردی آنها مگس های با عقل و شعور که در محله جوشن که محل زندگی اسرائیلی ها بود نمی آمدند، و البته آن بخاطر تمیزی بیش از حد محله بود. ولی چون قصر فرعون فوق العاده کثیف بود، همه به آنجا هجوم برده بودند. از دست مگس ها هم کاری ساخته نشد. آن وقت سراغ بلای طاعون و بعدش دمل را ظاهر کردی، هیچ کدام کار نکرد، تگرگ سنگی باریدی، تا سردرختی ها و شکوفه ها را از بین ببری. چه میزان حیوان و چهارپا را نابود کردی که بگوئی قدرت داری! تگرگ هم مثل مگس، همه جا آمد، همه چیز را نابود کرد الا در محله جوشن که زیستگاه بنی اسرائیلی ها بود!!! باز خدایا، تو فریب فرعون را برای بار چندم خوردی، به قولش اعتماد کردی، ولی دیدی که او باز زیر عهدش که همانا اجازه خروج قوم بنی اسائیل از مصر بود زد.

بازی مشگنانه یهوه - فرعون - موسی و هارون همچنان ادامه یافت. این بار بلای ملخ نازل شد و باز خدا فریب خورد و فرعون زیر حرفش زد. از آنجائی که خدا می خواست قدرتش را نشان دهد و کار را یکسره نمی کرد این بار بلای

تاریکی را نازل کردی و سه روز مردم مصر رنگ خورشید را ندیدند!! و آنگاه تو، خدای مهربان و دادگر تصمیم گرفتی بچه های فرعون و بزرگان مصری را بکشی. فرعون و لشکریان او با تو در افتاده بودند ولی تو زورت به بچه های کوچک آن ها رسید، کاری که پیامبر آخرت محمد نیز بکرات به آن دست زد. تاریخ اسلام نیز از این همه شرارت و تبهکاری پر است. قتل عام قبائل یهودی، تجاوز به زنان در کنار جسد مثله شده همسرانشان، آتش زدن مزارع و درختان نخل، پر کردن چاه آب با خاک، به اسارت گرفتن کودکان و جوانان و فروش آنان بعنوان برده و به فحشاء کشاندن زنان اسیر.

خدایا وقتی دستور بکشتن فرزندان مصری ها دادی به قوم بنی اسرائیل گفتی با خون روی در خانه های خود علامت بگذارند تا مرگ به خانه آن ها نیاید. ببینم، خود مصری ها نمی توانستند این کار را بکنند و با خون روی در خانه های خود و در جاهای مختلف قصر فرعون علامت بگذارند تا پیکِ مرگِ تو گه گیجه بگیرد؟

پس از کشتار فرزندان مصری ها، بالاخره فرعون دستور به کوچ قوم بنی اسرائیل داد. خدایا، این جا سؤالی برای من مطرح شده. ببینم قدرت فرعون بیشتر بود یا قدرت بنی اسرائیل؟ چرا وقتی موسی و هارون اولین بازی را در آوردند، فرعون دستور نداد تمام قوم بنی اسرائیل را نابود کنند؟ خدایا امروزه، در هزاره سوم، با داشتن سازمان ملل متحد، سر رأی گیری تقلبی احمدی نژاد صد ها نفر را می کشند و آب از آب تکان نمی خورد. دو نفر می آیند (موسی و هارون) یک کشور را نابود کنند و بعد فرعون بگوید: خوب حالا که همه چیز را نابود کردید مال و منال و رمه و الاغ و گاوهایتان را بردارید و سلامت بروید!! این کار فرعون

خیلی احمقانه است، نه؟

خدایا چاخان نویسی هم حد و مرزی دارد. در سفر خروج بند ۳۷ و ۳۸ نوشته اند: قوم بنی اسرائیل زمانی که مصر را ترک کرد تنها ۶۰۰ هزار مرد جنگی داشته باشد. این تعداد یک چهارم و یا یک پنجم جمعیت آن قوم را تشکیل می‌دهد. بنا بر این با یک حساب سر انگشتی، آیا می‌شود ادعا کرد که قوم موسی ۲.۵ میلیون نفر بودند؟ مگر در همین تورات نوشته نشده وقتی اجداد موسی به مصر رفتند ۷۰ نفر بیشتر نبودند؟ چطور میشه از ۷۰ نفر در مدت ۴۳۰ سال ۲.۵ میلیون نفر آدم ساخت؟ این کار فقط از دست موش‌ها بر می‌آید نه انسان! تازه مگر فرعون دستور نداده بود که نوزادان پسر این قوم را بکشند. نکته که قوم بنی اسرائیل از قدرت و دانش کلن برخوردار بودند و تولید مثلشان با استفاده از سلولهای سوماتیک و بدون نیاز به اسپرم صورت می‌گرفت. در ضمن قومی که ۶۰۰ هزار مرد جنگی دارد چرا باید فرار کند و آنهمه سختی‌ها را در طول ۴۰ سال تحمل کند.

خدایا مگر بنا نبود قوم موسی را به کنعان ببری، نزدیکترین راه به کنعان عبور از فلسطین بود ولی چرا به آنها گفתי از حاشیه دریای سرخ به کنعان بروند که راهی است طولانی تر. قصه کودکانه موسی ادامه می‌یابد. فرعون که آن زمان قوم بنی اسرائیل را در چنگال داشت، آن‌ها را از بین نبرد، حالا که اجازه خروج به آنها داده، آنها را تعقیب می‌کند تا بکشد!! فرعون به موسی و قومش اجازه خروج می‌دهد ولی در تورات، سفر خروج باب ۱۴ بند ۵ می‌خوانیم: به فرعون خبر دادند که اسرائیلی‌ها از مصر گریخته‌اند!! و فرعون دستور تعقیب و کشتار آنان را صادر کرد. باور کنید که از خواندن این مطالب، مرغ یخی فریز

شده هم به خنده می افتد. و بالاخره اوج داستان تخیلی و کودکانه تورات با باز شدن دریا و عبور قوم موسی و سپس غرق شدن فرعون و لشکریانش شکل می گیرد.

بند ۳۱ همین باب هم حاوی مطلب جالبی است. وقتی قوم اسرائیل این معجزه عظیم خداوند را دیدند ترسیدند و به خداوند و پیامبر او موسی ایمان آوردند!! پس تا این لحظه همه چیز کشک بود؟

سفر موسی و قومش بسوی کنعان آغاز می شود، سفری که با افسانه سازی و جنایت و غارتگری همراه است. موسی وقتی از دریای سرخ عبور می کرد بطرف صحرای شور می رود. در ماره، آب تلخ و نمکی قوم او را به نارضایتی می کشد. باز شامورتی بازی آغاز می شود. موسی یک درخت در برکه آب می اندازد و آب شیرین می شود. حالا چطور میشود در صحرای بدون آب و علف و از یک برکه کوچک آب ۲،۵ میلیون نفر را همراه با صدها هزار دام را سیراب کرد، از آن حرفهاست. این جمعیت انبوه وقتی به ایلیم رسیدند که آن ناحیه هم فقط ۱۲ چشمه و ۷۰ تا درخت خرما داشت.

شعر و ور گوئیهای کتاب تورات را وقتی می توانید حسابی درک کنید که خدا از آسمان نان سنگک، تافتون، لواش، بربری، فرانسه، نان رژیمی برای قوم موسی می ریزد و این کار را هر روز انجام می داده تا بنی اسرائیل نان شب مانده نخورد (سفر خروج باب ۱۶ بند ۴) قوم متوقع موسی وقتی دیدند که خدا برایشان نان تازه از آسمان می بارد، رویشان را زیاد کرده و درخواست گوشت هم کردند و خدا برای آن ها بلدرچین فرستاده و سراسر اردوگاه بنی اسرائیل را بلدرچین پر کرد (سفر خروج باب ۱۶ بند ۱۳). شنبه کار نکردن هم در همین روزها شکل

گرفت و به صورت قانون در آمد. با این که هنوز به سفر اعداد باب ۱۵ بند های ۳۲ تا ۳۸ نرسیده ایم ولی باید به رویدادی در خصوص کار نکردن در روز های شنبه اشاره کنم که با شنیدن آن مغزتان منجمد می شود. بنا به نوشته تورات، افراد بنی اسرائیل در بیابان مردی را می بینند که مشغول جمع آوری هیزم است. او را دستگیر کرده و پیش موسی میبرند و می گویند: این مرد بر خلاف دستور یهوه که گفته روزهای شنبه کار نکنید، در بیابان هیزم جمع می کرده. موسی دستور می دهد، او را زندانی کنید تا من از خدا پرسم. موسی به کوه سینا می رود و تو خدا بهش میگی، مجازات کسی که روز شنبه کار کند مرگ است. آیا براستی تو این فرمان را دادی و یا موسی خودش در آورده؟ و با حیرت می خوانیم که این مرد را از لشکرگاه در آورده و سنگسار می کنند.

قصه مضحک و بی مایه جنگ قوم اسرائیل با عمالیقی ها هم شنیدنی است کلی باعث خنده شما می شود. موسی در هنگام جنگ بالای تپه می ایستد، وقتی دست های او بسوی آسمان است بنی اسرائیلی ها عمالیقی ها را می کشند و زمانی که از فرط خستگی دست های موسی پائین می آید عمالیقی ها بنی اسرائیلی ها را می کشند!! پیامبر برگزیده خدا شعورش را نداشت تا یک چوب زیر بغلش بگذارد تا دست هایش پائین نیاید!! (سفر خروج باب ۱۷ بند ۱۰).

باز فکر هارون بهتر کار کار کرد. او موسی را روی سنگی خواباند و زیر دو دستش دو تا بالش گذاشت که طرف آسمان باشد و در نتیجه یوشع و سپاهیان او عمالیقی ها را تا نفر آخر کشتند!! (سفر خروج باب ۱۷ بند ۱۱).

خدایا، تا بحال متوجه شده ای که ده فرمانت هیچ گاه کار نکرده و نمی کند؟ تو به پیامبرت موسی گفته ای: قتل نکن، در حالی که تاریخ از بازگو کردن

جنايات موسى شرم دارد. تو می گوئی: زنا نکن در حالی که پیامبرت ابراهیم زنا کار بود، پسران یعقوب زنا کار بودند، اسحاق زنا کار بود، پیغمبر آخرت محمد که در رأس همه آن ها به زنا کاری و زنا بارگی بعد جدیدی بخشید. پیغمبر دیگر لوط که با دخترانش عمل جنسی انجام داده. پس بنا بر این زنا نکن تنها یک شعار است. بیا و امروزه ببین که تحت نام صیغه و یا فحشاء اسلامی، چطور برای حرف تو تره هم خورد نمی کنند.

تو می گوئی: دزدی نکن، در حالی که دزدان واقعی تاریخ پیامبران تو بودند. موسی تو بود، محمد تو بود که حتی در ماه های حرام که اعراب دزدی را زشت می شمردند، او اقدام به غارت و چپاول کاروان ها می کرد. می خواهی بفهمی دزدی یعنی چه؟ یکسری به کشور اسلامی ایران بزن تا از حرفت را پس بگیری. می گوئی: دروغ نگو. اول به پیروان خود موسی اشاره کنم که زندگیشان بدون دروغ نمی گذرد. دوم به پیغمبر آخرت محمد اشاره کنم که بنیاد دینش را بر اصل تقیه و دروغ گذاشت.

خدایا آیا ۹۹٪ دروغ ها را از زبان مبلغین مذهبی خودت نمی شنوی؟ میگوئی: چشم طمع به مال و ناموس دیگران نداشته باش. آیا پیامبرانت چنین کاری را کردند؟ مگر محمد نبود که زن پسر خوانده اش را از چنگ او در آورد و تو برایش آیه نازل کردی: آنچه را که به تو بخشیدیم، از خود مران، چیز لق مردم که چی می خواهند بگویند!!!

این پنج فرمان را موسی از کتاب مردگان مصر برداشته است که پنج فرمان دیگر به آن اضافه نموده و ده فرمان را ساخته است.

آیا تاریخ یهود و غارتگری های موسی را می توان ندیده گرفت. مگر

موسی نبود که دستور قتل و عام ساکنین مدیان را داد، مگر موسی نبود که تمام اموال و حیوانات آنها را غارت کرد؟ شهرها و بناهای آنها را ویران کرد و به آتش کشید. مگر موسی نبود که مردان را کشت و کودکان و زنان را به اسارت گرفت. مگر موسی نبود که دستور داد زنان شوهردار را بکشند ولی اگر دختری با مردی همبستر شده ولی او را نشناخته است، برای خودشان نگه دارند.

خدایا سفر اعداد باب ۳۱ بند های ۷ تا ۱۸ را نگاه کن تا بینی پیامبرت موسی چه دسته گلهائی به آب داده و تو خوابی!

در کتاب تو، می خوانم که موسی مقدار ۶۷۵ هزار گوسفند و ۷۲ هزار گاو و ۶۱ هزار الاغ و ۳۲ هزار دختر را از آن خود کرد!!! و جالب اینجاست که تو زکات آنها را گرفتی؟ آخه خدایا تو را چه نیاز به هدیه است که دستور دادی هر سه سال یکبار آن هم فقط مرد ها، به پیشگاه تو بیایند و برایت طلا - نقره - برنج - لاجورد - ارغوان - کتان نازک - پشم بز - پوست خز - روغن - ادویه و سینه بند!!!! بیاورند (سفر خروج، باب ۲۳، بندهای ۱۶ و ۱۷، باب ۲۵ بندهای ۱ تا ۷) کاری که تو برای موسی کردی، عین کاری است که به محمد نشان دادی. این ۲۰٪ در آمد مال تو و به جیب پیامبران و امامان پس از آنها - بعد با زبلی می گوئی: اگر کسی خواست مرا ببیند بیدرنگ نابود خواهد شد!!! پس با این شگرد، تمام غنائم به پیامبران تو می رسد و تنها آنها هستند که می دانند چطور آن همه گاو و خر را به بارگاه تو بفرستند طوری که رادار هم نتواند رد آنها را بیابد!!! ثانیاً تو این همه روغن و ادویه و خر و گاو و سینه بند را می خواهی چکار کنی؟ تو می گوئی: به پدر و مادرت احترام بگذار. کدام از پیروان تو این کار را کرده اند. برو بین مراکز ریهب از این گونه افراد پُر است و سال به سال بچه ها سراغ پدر و مادر

پیرشان نمی آیند. بیشترشان یک ورقه امضاء کرده اند که در صورت مرگ پدر و مادرشان، خود تشکیلات نسبت به دفن آن ها اقدام کند و آن ها را خبر نکنند! خدایا چی میگی؟

خدایا فرامین و دستورهای تو کار نمی کنند. همه کارها باید بنیادی درست شود. با ترساندن ممکن است چند صباحی فکر کنی، مردم به تو گوش می دهند ولی بمحض اینکه عامل ترس کمرنگ شود، مردم همان کارهای قبلی را می کنند. موسی را دیدی که ماندنش در کوه سینا چند روز طول کشید و زمانی که برگشت برادرش، سخنگویش، گوساله طلایی ساختند و بجای تو پرستیدند. شاید ارزش تو و گوساله یکسان بوده و آن ها درست تشخیص دادند؟

خدایا آخه یک چیری بگو. از صبح تا بحال دهانم کف کرده. اون موقع ها تو با بقال و قصاب ده ابراهیم و اسحاق و یعقوب و موسی هم حرف میزدی. پس چرا با من حرف نمی زنی؟ موسی پس از شکستن گوساله به پیروانش میگه: حالا قربانگاه درست کنید ولی برای قربانگاه پله نسازید، چون وقتی از پله بالا میروید، دستگاه تناسلی شما دیده میشه (سفر خروج باب ۲۰ - مقررات قربانگاه - بند ۲۳) آخه این دری ها چیست که تو کتاب مقدس تو نوشته اند، مگر اون موقع زیر شلواری کشف نشده بود؟

خدایا تو که صد در صد پیرو مرام و مکتب برده داری هستی. چطور می توانی از آزادی و حق و حقوق حرف بزنی؟ براستی قوانین زشت و ضد انسانی برده داری را در دین یهود تو گفته ای؟ اگر چنین باشد اول باید تغییر عقیده بدهی و بعد راجع به آن که من پیامبری تو را قبول کنم صحبت کنیم. مگر می شود آدم آزاده ای مثل من با قاچاقچی انسان همکاری کنم! No way.

قوانین جزائی دین یهود، مسیحیت و اسلام چنان از عقل و منطق دور است که تنها برای انداختن در سطل آشغال بدرد می خورد. خدایا تو در قوانین اجزائی پیشنهادی ات به پیامبرت گفته ای که: انتقام گناه پدران را تا سه پشت از فرزندان آن ها میگیری (سفر خروج باب ۲۰ بند ۵). آیا این است دادگری تو، منطق تو، استدلال تو، آیا براستی یک سیستم فاشیستی در دنیا سراغ دارید که مذهبی نباشد و نوه یک گناهکار را مجازات کند؟ ولی دادگری یهوه و الله فرزندان را مسئول گناهان پدران خود می داند. خدایا مگر در زمان موسی غیر از تو خدای دیگری هم وجود داشت که اینهمه گفتی: به غیر از من خدایان دیگر را پرستش نکنید. (سفر خروج باب ۲۰ بند ۵) و در مزامیر داوود هم خدایان بسیاری را در کنار تو شاهدیم. من که حسابی گیج شدم، برای گرفتن پیغمبری باید پیش کی بروم و کی را ببینم؟

خدایا چقدر شانس آوردیم که قوانین خرافی تو را لا اقل در آمریکا و اروپا و اقیانوسیه اجرا نمی کنیم. فکر کن وقتی یک هندی قوانین تو را بخواند چقدر می خندد، می پرسد چرا؟ می گویم: در بند ۲۸ باب ۲۱ سفر خروج نوشته ای: اگر گاوی به مرد یا زنی شاخ بزند و او را بکشد. گاو را باید سنگسار کرد!!! ببینم تو جرأت داری تو هندوستان گاو را سنگسار کنی؟ در همین بند می خوانیم: اگر گاو سابقه شاخ زدن را داشته باشد ولی صاحبش او را نبسته باشد، اگر جرمی توسط گاو اتفاق بیفتد هم گاو و هم صاحبش باید سنگسار شوند!! حالا اگر گاو به غلامی یا کنیزی شاخ بزند و او را بکشد، باید سی مثقال نقره به ارباب او داد!! خدایا براستی شرم بر تو که حرمت انسان ها را اینطور لگدمال کرده ای. خدایا چرا تمام قوانین جزائی تو در زمان موسی راجع به گاو است. شاید روت نشده

مستقیماً راجع به موسی و قوم بنی اسرائیل مطلب بنویسی. آن ها را پوشش داده ای!! البته تمام مطالب مربوط به قوانین مربوط به اموال نیز شامل گاو و گوسفند و بزغاله میشود و چون چیز دیگری وجود نداشت و چه دردآور است که در هزاره سوم قوانین بربر گونه موسی و محمد بر مردمان امروزی حکم می رانند.

در قوانین اخلاقی و دینی آورده شده در کتاب تورات نیز ضد و نقیض های فاحشی وجود دارد.

خدا از موسی و هارون جادوگر می سازد و بعد می گوید اگر زنی جادوگری کند باید کشته شود (بند ۱۸ از باب ۲۳) خدایا خصومت و دشمنی تو با زن است یا جادو و جادوگری؟ لطفاً مرا روشن کن. چون اگر جادوگری باشد که تو تمام درسهای جادوگری را به موسی و برادرش یاد دادی، که چطور مار بسازند چطور از نخ نسوز استفاده کنند، چطور وسط بیابون فانتن بسازند درست مثل آب نماهای لاس وگاس. چطور دریا باز باز کنند نخل کار سیسل ب دومیل در یونیورسال استودیو.

در بند ۱۹ همین باب میگی: هر انسانی که با حیوانی نزدیکی کند باید کشته شود. با این حساب تا امروز نباید حتی یک مبلغ مذهبی در دین یهودیت و اسلام زنده مانده باشد.

خدایا تو آیا کاری غیر از تهدید کردن بلدی؟ تمام صحبت هایت رنگ تهدید دارد. از صد تا کلمه که از دهانت خارج می شود ۹۸ تای آن تهدید است. این روش کار نمی کند. تشویق است که سازنده است نه تنبیه. در قوانین اخلاقی!! که همیشه صحبت از گرفتن است، نوبر غلات و عصاره انگور خود را به موقع به حضور من بیار! نخست زاده های گاوان و گوسفندان نر را بمن بده!

خدایا سال ها روی قوم موسی کار کردی تا از آن ها آدم بسازی ولی وقتی موسی برای دیدن تو به کوه سینا آمد، چون خیلی معطلش کردی و او با تأخیر به پیش قومش بازگشت و گوساله طلایی را دید از هارون پرسید: چرا این قوم را به چنین گناهی آلودی و هارون جواب داد، بر من خشم نگیر، تو خود خوب می دانی که این قوم چقدر فاسد است! (سفر خروج باب ۳۷ بند های ۲۱ و ۲۳). چرا فرامین تو و پیامبرت موسی در تمام طول این سال ها نتوانست از قوم بنی اسرائیل انسان بسازد. نمیدانی؟ من برایت می گویم. ترس. در تمام طول تاریخ ادیان، خدایا تنها دستمایه تو ترساندن در مرحله نخست و وعده های پوشالی و تو خالی است. تو در قرآن ۳۰۰ بار مسلمانان را از جهنم و عقوبت های آن ترسانده ای و در کنار آن برای خر کردن بندگانت وعده حوری و غلمان و شیر و شراب داده ای. شرابی که در این دنیا حرام است ولی در آن دنیا حلال!

وقتی موسی دیر کرد، قوم او ترسشان ریخت و گفتند بیائید حالا حال کنیم و تو علیرغم قولی که داده بودی که آن ها را به سرزمین شیر و عسل (درست همین حرف را الله در مورد مسلمانان زده) برسانی، در بیابان ول کردی تا آن ها ۴۰ سال آواره شوند.

خدایا، بجای این که هارون را تنبیه کنی به موسی گفتی او را ببخشد و بجای او ۲۳ هزار نفر از پیروانت را قصابی کردی و کشتی. آیا تورات راست می گوید که بفرمان موسی نزدیک به ۱۵ هزار نفر یهودی که بجرم ارتکاب زنا با دختران قوم مدیان شکمشان با نیزه دریده شد و ۲۴ هزار نفر یهودیانی که در گلوگاه رودخانه اُردُن بسبب این که نتوانسته بودند واژه مقدس Shibolet را بزبان بیاورند با خواست تو و فرمان موسی قتل و عام شدند و کشتار های دیگر که

همگی در کتاب مقدس تو نوشته شده است

خدایا، تورات تو چنین وانمود می کند که سومین کتاب عهد عتیق یعنی لاویان توسط پیامبر تو موسی نوشته شده. اصلاً تورات اعتقاد دارد که اسفار پنجگانه، تمامی توسط موسی نوشته شده است. خدایا لطف کن پاسخم را بده: موسی اسفار پنجگانه را در بیابان بدون آب و علف و هنگام کوچ به چه زبانی نوشت؟ بدون تردید چون می گویند موسی از قوم بنی اسرائیل است، پس باید به زبان عبری باشد ولی چطور می شود که موسی در مصر بزرگ می شود، تمام قومش در مصر متولد شده و بزرگ شده اند و بزبان مصری تکلم می کنند نه زبان عبری و نوشتارهای خود را با خط هیروگلیف روی سنگ مرمر و یا چوب حک می کردند و حتی گفته شده ده فرمان موسی روی سنگ حک شده، بنا بر این اسفار باید روی سنگ حک شده باشد که بهیچ وجه چنین امکاناتی در زمان کوچ وجود نداشته است. آیا می توان باور کرد که یهودیان آواره در بیابان که توان حتی دوختن لباس و کفش خود را نداشتند بتوانند اسفار پنجگانه را روی سنگ یا چوب حک کنند؟ خدایا من حتی به ساختن گوساله هم شک دارم، با کدام امکانات وسط بیابان می توان خیمه ای که دارای ۳۲ ستون برنجی با تاج نقره ای ساخت و آن را با پرده های کتانی تزئین کرد و با گُل های سنبل ارغوانی و صورتی آراست؟ مگر من خرم که این دروغ ها را باور کنم. اینطوری که تورات حرف می زند، انگار نظیر کارناوال گُل سُرخ پاسادینا که هر ساله در آغاز سال نو بر پا می شود در آن زمان کارناوال راه انداخته اند!!

اگر موسی سفر لاویان را نوشته، چرا در سفر تثنیه درست خلافتش را نوشته؟ او در سفر لاویان ازدواج بین مرد و زن برادر را منع کرد. ولی در سفر

تثنيه ازدواج بين مرد و زن برادرش آزاد آزاد است!!

خدایا اگر موسی اسفار پنجگانه را نوشته، چرا به شهر هائی که در آن زمان اصلاً وجود نداشته اشاره می کرد، آیا موسی، پیامبر تو قدرت تخیل ژول ورن را داشت؟

خدایا چرا حرفی نمی زنی، مگر تو نمی گوئی که جهان را خلق کرده ای، پس چرا از جغرافیای آن بی اطلاعی؟ موسی تمام شهرهای مشرق رود اُردُن را در مغرب این رود ذکر می کند. خدایا اگر موسی لاویان را نوشته، چرا برای کشوری که ده تا شهر هم ندارد ۴۸ شهر بر شمرده؟

خدایا محض آگاهی تو باید بگویم اسفار پنجگانه در زمان پادشاهان بنی اسرائیل نوشته شده و نه در زمان موسی.

خدایا این چه کاری بود که در زمان موسی کردی، وقتی صندوق میثاق را پیروان موسی از فلسطینی ها پس گرفتند، بجرم نگاه کردن داخل صندوق ۵۰ هزار نفرشان را مبتلا به وباسیر کردی تا روده هایشان از مقعدشان بیرون بزنند.

خدایا سراغ کتاب لاویان تورات می روم. در باب اول، بند اول، مشخص می کنی که قربانیان اهدائی به تو باید گاو گوسفند و بُز باشند.

خدایا، برای تو چه فرق می کند آنکسی که گاو یا گوسفند و بُز را می آورد، دستش کجای حیوان باشد که می گوئی حتماً باید روی سر حیوان باشد!! بعد می گوئی حیوان زبان بسته را بکشند. خونسش را در سطل کرده و در چهار طرف قربانگاه بپاشند. فکر نمی کنی این کارها مغایر با اصول بهداشتی است و بندگان تو را مریض می کند؟ و بعد، حیوان را قطعه قطعه کرده بسوزانند تا مورد پسندت واقع شود!! خیلی ممنون که رضایت دادی که کمتر از گاو و گوسفند و

بُز هم برایت قربانی کنند و قمری و جوجه کبوتر هم قبول می کنی (لاویان، باب ۱، بند ۴).

وقتی آرد قبول می کنی، آن هم نوع مرغوب آن، چرا باید روی آرد روغن زیتون بریزند؟ این کار که عملاً آرد را غیر قابل استفاده می کند، ولی بقیه آرد ها را که روی آن روغن زیتون نمی ریزند بدهند به هارون و پسرانش!! چند کیلو آرد را ضایع می کنی تا خروارهای آن را به هارون و پسرانش بدهی و مردم بدبخت تو نفهمند. چون بندگان تو فقط تا نوک دماغشان را می بینند.

خدایا، این چه استدلالی است که داری؟ اگر کاهن گناه کند، گناه او را پای قوم نیز می نویسی! در آن صورت کاهن باید گوساله سالم و بی عیب بابت خطایش به تو تقدیم کند (لاویان باب ۴، بند ۳). اگر رهبر قوم یهود هم مرتکب اشتباه و گناه شد، تنها باید یک بُز نر سالم جریمه بدهد!

خدایا، موسی می گوید: هر گاه کسی نجاست انسان را لمس کند، مجرم بحساب می آید. ولی در همین تورات از حزقیال نبی در سفر حزقیال، باب چهارم بندهای ۴ تا ۱۲ حکایت دارد که بفرمان تو، خدای بزرگ، برای پاک شدن گناهان قوم بنی اسرائیل دستور دادی تا مدت ۳۹۰ روز مدفوع انسان را روی نان مالیده و بخورند! خدایا، آیا این حقیقت دارد که تو چنین خواسته ای را نوشته ای؟ اگر اینطور باشد که الحق بیماری و باید خودت را به روانپزشک نشان بدهی. حزقیال بدبخت هم به التماس می افتد که: خدایا تا امروز من گُنه نخورده ام، و تو دلت برحم آمد و گفתי، خوب نانت را به مدفوع گاو بمال و بخور و پیامبرت ۳۹۰ روز نان با گُنه گاو خورد!

خدایا، این کثافت کاری های غیر بهداشتی تو پایان ندارد. آیا تو به

پیامبرت ربشاقی فرمان دادی تا مدفوع خود را بخورد و شاشش را بیاشامد؟ اگر یادت رفته سری به سفر دوم پادشاهان باب ۱۸ بند ۲۷ بزن، یادت می آید! بخش بامزه تورات (لاویان، باب ۱۱، بند ۱ تا ۴۶ و تثنیه باب ۱۴ بند های ۳ تا ۲۱) راجع به حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت که محمد نیز از روی تورات آن را برای کتاب قرآنش کپی کرده است، ولی مسلمانان که غذائی غیر از موش و مارمولک در صحرا پیدا نمی کنند این قوانین را زیر پا گذاشته و به آن ها ترتیب اثر نمی دهند. تورات میگوید: گوشت شتر و خرگوش را نباید خورد، ولی بسیاری از بندگان خدا آن را می خورند. فرامین تورات جز ضرر مالی برای پیروان دین یهود عایدی دیگری ندارد و می پرسید چطور و چگونه؟ اگر لاشه حیواناتی که تورات آن ها را نجس کرده روی ظروف سفالین بیفتد، باید ظرف ها را شکست. اگر لاشه های این حیوانات روی تنور یا اجاق بیفتند باید تنور و اجاق را شکست! اگر لاشه یک حیوان نجس داخل آب انبار بیفتد، آب انبار نجس نخواهد شد! و می توان آب آن را نوشید (لاویان باب ۱۱، بند ۳۶).

در بخش دیگری از لاویان باب ۱۲ در خصوص طهارت بعد از زایمان، باز ای خدای دانا و عالم حرف هائی زده ای که شاخ روی سر آدم سبز می کند. چرا باید زنی که پسر می زاید تا ۷ روز بعد از زایمان نجس باشد؟ و تا ۳۳ روز حق ورود به عبادتگاه را نداشته باشد؟ و جالب اینجاست که زنی که پسر زاید ۷ روز نجس است ولی زنی که دختر میزاید ۲ هفته یعنی ۱۴ روز! این تبعیض برای چیست؟ مگر چه فرقی بین نوزاد پسر یا دختر انسان است؟ و چه احمقانه که زنی که دختر زائیده تا ۶۶ روز حق ورود به عبادتگاه را ندارد (همین باب بند ۵).

خدایا چرا در قوانین مربوط به جذام (باب ۱۳ بند های ۱ تا ۵۹) بیماران جذامی را نجس می دانی؟ نکند تو معنی نجس را نمی دانی؟ در ضمن کاهنان تو، چگونه از علم پزشکی آگاهی دارند که معاینه تمام بیماران مبتلا به عوارض پوستی را به آن ها ریفیر می دهی، درست مثل این که، امروزه ما بیماری پوستی داشته باشیم و برویم کنیسا پیش خاخام!

خدایا در لاویان باب ۱۸، در بخش زنا و اعمال قبیح، چرا سخنان در زمان موسی و در زمان ابراهیم و یعقوب هم خوانی ندارد؟ در زمان موسی می گوئی با زنان پدرت همبستر نشو، پس چرا پسر یعقوب با زن پدرش خوابید؟ چرا به ابراهیم گفتی: زنش سارا را خواهرش معرفی کند؟ چرا به اسحاق گفتی زنش ربکا را خواهرش معرفی کند؟ بعد ها چرا به محمد نگفتی، زن پسر خوانده ات بر تو حرام است؟

خدایا تو دستور داده ای مرد با دخترش همبستر نشود، پس چرا لوط پیامبر تو این کار را کرد؟ گفته ای مرد با مرد نباید روابط جنسی داشته باشد، ولی از زمان لوط تا امروز خیلی از بندگان مردت ترتیب همدیگر را می دهند. می گوئی کاری به نوه ها نداشته باشید ولی پیامبرت نوح، نوه اش را مورد تجاوز قرار می دهد.

خدایا قوانین بربرگونه از زمان موسی تا امروز خون هزاران نفر را ریخته است. امروز اگر مجازات ضد انسانی سنگسار را داریم از برکات ذهن علیل و بیمار تو و موسی است. تو می گوئی اگر مردی با مادر زنش نزدیکی کند باید مَرَد، زن و مادر زنش را بسوزانند! آخر این چه حکم احمقانه ای است که صادر کرده ای (لاویان باب ۲۰ بند ۱۴).

خدایا تو می گوئی اگر شخصی، چه زن و چه مرد، با حیوانی نزدیکی کند باید هر دو کشته شوند. آخر حیوان بدبخت چه گناهی کرده است که باید کشته شود.

خدایا تمام این مزخرفات را می گوئی و در کنار این چرندیات اضافه می کنی اگر مردی با زن رسمی و عقدی خود بهنگام عادت ماهانه نزدیکی کند باید از قوم بنی اسرائیل طرد شود، و یا می گوئی اگر مردی با زن عموی خود نزدیکی کند، بی اولاد خواهد مُرد. این شر و ور ها با کدام یک از موازین اخلاقی و علمی هم خوانی دارند که تو می زنی؟

کتاب اعداد آنطوری که می گوید از فراز و نشیب های قوم بنی اسرائیل در راه مصر تا سرزمین موعود سخن می راند. کتاب اعداد نمایشگر قتل و جنایات موسی و پیروانش است. نمایشگر سبیت و حیوان صفتی موسی است که چطور این پیامبر خدا، دستور بکشتار دسته جمعی زنان و کودکان و انهدام شهر ها می دهد. تاریخ یهود در خونریزی های موسی قصّه های تلخی دارد. کشتار مردم سرزمین عراد و نابودی کامل شهر های آن. کشتار مردم اموریها، مردم باشان، قتل و عام مردم موآب و مدیان و حشبون. در سفر اعداد باب ۲۲ بند ۲۱ قصّه احمقانه ای وجود دارد که خدا قدرت حرف زدن با الاغ بلعام پسر بعور را دارد، درست نظیر قصّه کودکانه حرف زدن محمد با عفیر الاغش.

خدایا، در زمان موسی، بفرمان تو، چه خون هائی که ریخته نشد. آیا جنایات خودت را در شیطم یاد داری که به موسی دستور دادی تمام سران قبایل بنی اسرائیل را اعدام کنند. نگفتی آن ها را در روز روشن اعدام کنند تا تو بینی! برای پرستش بعل فغور آیا تو ۲۴ هزار نفر را قتل و عام نکردی؟ با وجود این، همه

کشتار حسّ خونخواریت ارضاء نشده و در دستور جدیدت، فرمان به کشتار و نابودی کامل مدیانی ها دادی و موسی پیشاپیش تنها یک کلمه به پیروانش می گفت: بروید بکشید، نابود کنید و دستورات خدا را اجرا کنید! در جنگ با مدیانیها هر پنج پادشاه مدیان بنام های اوسی، راقم، صور، حور، و رابع همراه با بلعام پسر بعور کشته شدند. کشتاری که قوم یهود از مدیانیها کرد، بعد بکرات در تاریخ ادیان و خصوصاً توسط محمد، پیامبر جنایتکار خدا انجام شد. آن ها تمام پسران و زنان شوهر دار را همراه با کودکان آن ها کشتند ولی دختران با کره را برای فحشاء به اسارت گرفتند. کاری که در جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۵ میلادی بنام اسلام دولت عثمانی با دستور طلعت پاشا، مغز متفکر و جنایتکار ترکهای جوان در مورد ۱/۵ میلیون ارمنی انجام دادند.

خدایا شرم بر تو و پیامبرانت که ریشه تمام پلیدی ها و شرارت ها از جانب تو و فرستادگانت می باشد.

در تورات بخش اعداد باب ۳۱ بند ۲۵ تا ۵۲ اشاره به تقسیم غنائم شده. ۳۲ هزار دختر با کره که ۳۲ تن از زیباترین آنها را به خداوند دادند! ۶۷۵ هزار گوسفند که ۶۷۵ تای آن به خدا رسید! ۷۲ هزار گاو که ۷۲ تای آن را به خدا دادند! ۶۱ هزار الاغ که ۶۱ رأس آن نصیب خدا شد! حالا خدا با این گاو و گوسفند ها چکار کرد بماند.

کتاب تشیه، پنجمین کتاب تورات می باشد که حاوی مطالبی در خصوص پایان سرگردانی چهل ساله قوم یهود و رسیدن آنها به کنار رود اُردُن است. در این کتاب باز به جنایات موسی اشاره می شود، به لجبازی خدا که چطور به موسی اجازه نمی دهد به آنطرف رود اُردُن و سرزمین موعود برود.

باز در این بخش به ده فرمان موسی اشاره می شود و نقطه اوج رذالت و پستی در این موقع ظاهر می شود و آن این است که قوم یهود خود را قوم برتر و خاصّ خدا معرفی و شناسائی می کند و آن هم پس از نابودی کامل حیتیها، جرجاشی ها، اموریها، کنعانی ها، فرزی ها، حوی ها و ییوسی ها.

خدایا آیا تو نبودی که دستور قتل و عام تمام این مردم را دادی؟ آیا تو نبودی که گفتی: عبادتگاه های آنان را ویران کنید، بت هایشان را بسوزانید؟

در این بخش می بینید که موسی در سن ۱۲۰ سالگی، یوشع را به جانشینی خود انتخاب می کند و سپس از کوه نبو که در مقابل اریحاست بالا می رود و خداوند سرزمین موعود را از راه دور به او نشان داد. و موسی بدون اینکه آرامگاهش مشخص شود میمیرد و قوم بنی اسرائیل یکماه برای مرگش عزاداری می کنند.

تورات می نویسد: موسی تنها پیامبری بود که حضوراً با خدا صحبت می کرد! (تثنیه، باب ۳۴، بند ۱۰)

البته تورات حاوی مطالب دیگری راجع به یوشع، جانشین موسی، کتاب داوران که حاوی ۳۵۰ سال رویدادهای قبل از دوران سلطنتی اسرائیل، پیش از آنکه شائول بعنوان نخستین پادشاه اسرائیلی برگزیده شود و روت مربوط به دورانی است که داوران بر اسرائیل حکومت می کردند، اول سَموئیل که با تولد سموئیل نبی آغاز شد، و با مرگ شائول پایان می یابد. دوم سَموئیل، اول پادشاهان، دوم پادشاهان که در تمام این فصول به غیر از جنگ و کشتار و انهدام، خیانت و ریا، پشت کردن به خداوند و تنبیه خداوند مطلب تازه ای نمی خوانید. بعد نوبت اول تواریخ ایام می رسد که شامل شجره نامه پیامبران و اقوام آنهاست. دوم تواریخ که

در این بخش به نام عزرا اشاره می شود و بر ادعای ما که گفته بودیم تورات را عزرا نوشته نه موسی، مُهر تائید می زند.

در کتاب عزرا، با افتخارات ایران باستان مواجه می شویم و آن فرمان کورش بزرگ پادشاه پارس به بازگشت یهودیان به سرزمین های خود است. خدائی که تا دیروز جز فرمان مرگ صادر نمی کرد، در یک چرخش ۱۸۰ درجه به کورش می گوید تا فرمانی صادر کند و به تمام سرزمین پهناورش بفرستد که خدا به من فرموده برای او در شهر اورشلیم خانه ای بسازم، بنا بر این از تمام یهودیانی که در سرزمین من هستند و کسانی که می خواهند به آن جا برگردند توشه راه، طلا و نقره و چارپایان خواهم داد و نیز هدایائی برای خانه خدا تقدیم می کنم. کورش نیز اشیاء قیمتی خانه خداوند را که بخت النصر آن ها را از اورشلیم آورده و در معبد خدایان خود گذاشته بود به یهودیان پس داد.

بخت النصر که از قهارترین پادشاهان قدیم بابل است که از سال ۶۰۴ پیش از میلاد تا ۵۶۲ قبل از میلاد بر بابل حکمرانی می کرد. او در سال ۶۰۵ پیش از میلاد فرعون مصر را شکست داد و مصری ها را از آسیای صغیر بیرون کرد و سرزمین های فرعون را در بین النهرین، شام و فلسطین تصرف کرد و سوریه را به امپراطوری بابل اضافه نمود. او اورشلیم را نیز تسخیر کرد. او در بار سوم که به اورشلیم حمله کرد، برادر حکمران اورشلیم را که متنیا Mattaniah نام داشت به حکمرانی اورشلیم برگزید و نام او به را به صدقیا یا زده کیا Zedekia تغییر داد. این فرد پس از ده سال حکومت بر اورشلیم با حضرا پادشاه مصر متحد شد و بر ضدّ بخت النصر شورید. بخت النصر برای بار چهارم به اورشلیم حمله کرد و در آنجا دو پسر صدقیا را جلوی چشمان پدرشان تکه تکه کرد و دستور داد تا

چشمان صدقیا را در آورند. بخت النصر بعداً نبو زردان Nebu Zardan را به اورشلیم فرستاد و این فرد در هفتم ماه ۵ از سال ۵۸۶ قبل از میلاد اورشلیم را ویران کرد، معابد یونانیان و از جمله معبد سلیمان را به آتش کشید و ۱۵ هزار نفر از سرمایه داران - هنرمندان و کاهنان و پیامبرزادگان را به بابل به رسم اسیری برد. قابل توجه: این افراد را برای ضبط داستان های قدیمی بین النهرین بردند و آن ها تمام داستان های قدیمی بین النهرین را مانند طوفان نوح و برج بابل و سُدُم و گُمُرا را نوشته و در تورات بعنوان داستان های قدیمی قوم یهود گنجاندهند.

اینجا بود که کورش بزرگ در راستای مبارزه با ستمگری و استقرار عدالت و توزیع عادلانه ثروت و کمک به مردم بی نوا و بی دفاع بابل به آنجا لشکر کشی کرد. پیروزی کورش بر بابل بجای این که مردم آنجا را نگران کند، شادمان ساخت. زیرا آن ها می دانستند کورش هر سرزمینی را که فتح کند برای مردم آن جا رفاه و سعادت و عدالت ارمغان می آورد. کورش نه تنها با مهربانی و انسان دوستی با مردم رفتار کرد بلکه به خدایان آنان نیز احترام گذاشت. کورش معبد یهودیانی که بخت النصر ویران کرده بود باز سازی نمود، آن هم از خزانه دولت خویش.

بخش های دیگر کتاب تورات عبارتند از نحمیا، استر، ایوب، مزامیر داوود، امثال که توسط سلیمان نوشته شده که حاوی مطالب خوبی است که تعجب خواننده را در خواندن کتاب تورات بر می انگیزد که چطور این بخش از کتاب به گونه ای باور نکردنی حاوی مطالب سودمند و خردگرایانه است.

بخش دیگر تورات حاوی کتاب جامعه است که به احتمال زیاد نویسنده اش سلیمان است. غزل غزل های سلیمان نیز بخش دیگری از کتاب تورات را

تشکیل می دهد و بخش های دیگر عبارتند از اشعیا، که مجموعه ای از حرفهای تکراری کتاب عهد عتیق در کتاب عهد جدید است.

ارمیا که شامل پیام های خدا به ارمیا پسر حلقیا از کاهنان شهر عناتوت واقع در سرزمین بنیامین است که حاوی مطالب بی سر و ته و چرندیات و شعر و ورهائی درست نظیر دوران یعقوب و موسی است. مراثنی ارمیا کتابی است که ارمیای نبی پس از ویرانی اورشلیم می نویسد. حزقیال نبی نیز بخشی از تورات است که سابقاً راجع به او صحبت کرده ام که چطور خدا از او خواست ۳۹۰ روز ناش را به مدفوع انسان بمالد و بخورد.

دانیال کتابی است در تورات که ۶ فصل اول آن به حوادث زندگی دانیال پرداخته و در فصل هفتم راجع به قدرت های بزرگ جهان منجمله امپراطوری پارس اشاره شده است.

هوشع، یوئیل، عاموس، عوبدیا، یونس، میکا، ناحوم، حبقوق، صفنیا، حجی، زکریا، ملاکی، پیامبران دیگر قوم یهود هستند که شرح حالشان در کتاب عهد عتیق آمده است. در کتاب عهد جدید به زندگی عیسی می رسیم. دینی که خدا، پیامبر آن یعنی عیسی و کتاب مقدسش را مردم ساختند و بنام خدا، بخورد مردم دادند. دینی که نه تنها دروغ بلکه بیشرمانه است.

خدایا اگر در مورد عیسی حرف می زنم، می توانی گوش ندهی چون اصلاً به شما مربوط نیست. چون اصلاً رنگ و بوی شما در مسیحست ندیده و استشمام نمی کنم! بنا بر این اتفاقاتی که در این دین افتاده، بهیچ وجه مسئولیتش متوجه شما نیست. مسیحیت را گروهی از پیروان مسیح ساختند. تحقیقات ۱۰۰ نفر از دانشمندان و پژوهشگران علوم الهیات در ۱۹۸۹ و همایش آنان در شهر سوناما در

چند مایلی شهر سانفرانسیسکو کالیفرنیا نشان داد که عیسی یک اصلاح طلب دینی بوده و نه دین تازه ای بوجود آورده و نه اینکه فکر می کرده پس از او دینی بنام او بوجود بیاید. عیسی هیچ گاه اظهار نکرده که فرزند خداست و هیچگاه اظهار نکرده روزی باز خواهد گشت. بررسی کتاب عهد جدید و نوشته متی نشان می دهد که هیچ کدام از مطالب این کتاب با حقایق موجود هم خوانی ندارد. پلوتارک تاریخ نویس نامدار یونانی سده اول میلادی که کتاب های بسیاری در باره کشورهای یونان، مصر و فلسطین نوشته هیچ اشاره ای به وجود عیسی نمی کند.

کارگزاران گروهی دین مسیحیت ادعا می کنند که دین مسیحیت دین عشق و مهر است، ولی خون هائی که کارگزاران مسیحیت بنام عشق و ایمان به مسیح ریختند کمتر از خون هائی نیست که موسی و محمد بر زمین ریخته اند.

عیسی به زبان عربی یشوع گفته می شود که در انجیل معنی نجات دهنده دارد. مریم مادر عیسی به عقد یوسف نجار در آمده ولی پیش از آنکه به خانه شوهر برود بوسیله خدا یعنی روح القدس بار دار می شود!! (انجیل متی، باب اول، بند ۲۸). عیسی زمانی تولد می یابد که قوم بنی اسرائیل زیر سلطه امپراطوری رُم است. در متون باب دوم انجیل می خوانیم: عیسی در زمان پادشاهی هرود، سلطان فلسطین در بیت اللحم یهودیه بدنیا آمد. در افسانه ها آمده ستاره عیسی در شرق دیده شد. که گواهی می داده، او پادشاه یهودیه خواهد شد!! در خواب فرشته ای به یوسف ظاهر می شود که با زن و بچه ات به مصر فرار کن چون هرود می خواهد شما را بکشد. هرود که از فرار یوسف و مریم و بچه شان بی اطلاع است، طبق رسم افسانه سازی مذهبی دستور می دهد تمام کودکان زیر دو سال را در

بیت اللحم بکشند! هرود میمیرد و یوسف و مریم و عیسی به ناصره باز می گردند. کتاب های انجیل چهارگانه تا این حدّ به زایش و زندگی عیسی اشاره می کنند ولی انجیل لوقا می نویسد عیسی در ۱۳ سالگی از ناصره به اورشلیم رفت و زمانی که یوسف و مریم مبعّد را ترک کردند او خارج نشد و با خاخام های یهودی شروع به مجادله کرد!!

ما خودمان در ساختار اجتماعی افراد ساکن در خاور میانه و شمال آفریقا بزرگ شده ایم و با وجود اینکه در هزاره سوم زندگی می کنیم، ما را داخل آدم حساب نمی کنند چه برسد دو هزار سال و اندی پیش که کودکان هیچ گونه حق و حقوقی نداشتند و اصلاً بحساب نمی آمدند چه رسد با کج اندیشان یهودی به مجادله پردازند. عیسی مسیح به شکل ناگهانی در سن سی سالگی ظهور می کند و در کنار رود اُردُن بوسیله یحیی (تعمید دهنده) پسر زکریا غسل تعمید داده می شود. از این لحظه به بعد داستانسرائی های هری پاتری را در کتاب عهد جدید شاهدیم. پس از غسل تعمید عیسی، روح خدا به شکل کبوتری ظاهر می شود و عیسی را کبوتر بلند کرده! و به بیابان می برد تا ابلیس او را آزمایش کند. عیسی ۴۰ روز در آسمان بدون اینکه چیزی بخورد یا بنوشد زنده می ماند (لطف کنید به حیوانی چند روز آب و غذا ندهید، ببینید چقدر دوام آورده و پس از چند روز می میرد).

یحیی توسط مأموران هرود دستگیر و کشته می شود و کار تبلیغ یهودیان بر گردن عیسی می افتد. نکته قابل توجه در مقایسه عیسی با موسی و محمد این است که عیسی بر خلاف موسی بن عمران و محمد بن عبدالله، که افرادی جاه طلب، جنایتکار و شیاد بودن، مردی صلح طلب با نماد انسانی، درستکار و

آموزگاری نیک نفس بود، درست مثل زرتشت. پیروان دین ساز او از فروزه های خوب و برجسته عیسی سود جسته و بر ارزش دکان خود افزوده اند. و کار را بجائی رساندند که اگر کسی به گفتار های نادرست و گزافه گوئی های آنان راجع به عیسی با شک تردید نگاه میکرد با چوب تکفیر او را زده و بنام مرتد او را می کشتند.

انجیل متی پدر بزرگ عیسی را یعقوب می داند ولی انجیل لوقا او را هالی ذکر کرده. اجداد عیسی در این دو انجیل یعنی متی و لوقا بطور کامل متفاوت ذکر شده اند.

وقتی انجیل متی و انجیل لوقا راجع به شجره نامه عیسی حرف می زنند در حقیقت روی جنبه خدائی مسیح که می گویند پدرش روح القدس است خط باطل می کشند. و کسی نیست از خودش بپرسد چه کسی یوسف و مریم را می شناخت که راجع به آن ها کاوش کند و جد و اجداد آنان را شناسائی کند. غیر از این است که تمام این قصه پردازی ها برای کسب قدرت و گرفتن ۲۰ درصد در آمد، به نفع کلیسیاهای پر خرج و با شکوه است. برای شاهانه زندگی کردن مردکی است بنام پاپ که در قصری از طلا و جواهر و مرمر زندگی می کند. موضوع تثلیث ترکیب پدر، پسر و روح القدس در هیچ کدام از انجیل ها ذکر نشده. در باره زایش عیسی، در انجیل های چهارگانه اختلاف های آشکاری وجود دارد. انجیل لوقا می نویسد: مسیح در زمان کرینیوس فرماندار رومی سوریه بدنیا آمد. در این صورت ۶ سال با گاهنما یا تقویم کنونی مورد پذیرش مسیحیان اختلاف دارد. انجیل متی، زمان زایش عیسی را در زمان هرود در بیت اللحم ذکر می کند. در حالی که بگواه تاریخ هرود ده سال پیش از فرمانداری کرینیوس بر

سوریه در گذشته. سه انجیل متی، مرقس و لوقا می نویسند عیسی در جلیله اورشلیم و نقاط اطراف حد اکثر تا یک سال به موعظه مشغول بود ولی انجیل یوحنا می نویسد عیسی سه سال موعظه می کرد. یوحنا می نویسد عیسی سه بار به اورشلیم رفت و هفت بار مرده زنده کرد یا کور و کچل و شل شفا داد. ولی سه انجیل دیگر می نویسند او تنها یک بار به اورشلیم رفت و بیست بار معجزه کرد!! انجیل لوقا می نویسد عیسی روز سوم از مصلوب شدن که روز عید فصح بود از درون گور به آسمان رفت ولی صعود عیسی از گور به آسمان پس از چهل روز ذکر شده! اما چطور شد که عیسی ظهور کرد.

خدایا میدونی چطوری عیسی را علم کردند و دین مسیحیت را ساختند؟ اگر نمی دونی، من برایت می گویم. پس از این که یوشع جانشین موسی بن عمران مُرد، قوم بنی اسرائیل که بین سده های ۱۳ تا ۱۱ قبل از میلاد زندگی می کردند و در کنعان بسر می بردند و تلاش کردند تا بت پرستی را در فلسطین و کنعان ریشه کن کنند. آن ها موفق شدند که در پایان سده یازده، تمام آن منطقه را از مال خود کرده و بفکر آن افتادند تا مثل سایر ملل، سیستم پادشاهی برای خود بوجود بیاورند، از این رو شائول را بعنوان اولین پادشاه برای خودشان انتخاب کردند. در سال ۱۰۰۴ پیش از میلاد داوود پادشاه شد و او اورشلیم را تصرف کرد، و دامنه فرمانروایش را به اُردُن و سوریه و قسمتی از بخش های رود فرات توسعه داد. پس از داوود پسرش سلیمان، شاه شد. او بود که بر مالیات ها افزود و خدمت سربازی را اجباری کرد. پس از سلیمان بخاطر اختلافاتی که بین بازمانده ها رویداد، سرزمین یهود به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم شد. جنوبی ها اورشلیم را پایتخت و شمالی ها ساماریا را پایتخت خود کردند. این شکل ۲۰۰

سال طول کشید.

در سال ۷۲۲ پیش از میلاد آشوری ها، پادشاهی یهودیان شمالی را فتح کرده و سران آن را به سوریه و بابل تبعید کردند ولی جنوبی ها تا ۱۳۶ سال بعد در جای خود ماندند. تا اینکه در سال ۵۹۷ پیش از میلاد بخت النصر پادشاه بابل به اورشلیم حمله کرد و آن را فتح نمود. مدت تبعید یهودیان در بابل ۵۰ سال طول کشید.

در سال ۵۳۸ پیش از میلاد کورش بزرگ بابل را فتح و یهودیان را آزاد ساخت. در آن زمان تا ۲۰ سال سرزمین فلسطین زیر نظر حاکمان ایرانی اداره می شد. در میانه سده پنجم پیش از میلاد. نحمیا که شرابدار و ساقی خشایار شاه بود به فرماندهی اورشلیم برگزیده شد و او معبد یهودیان را تعمیر و باز سازی نمود. حمله اسکندر مقدونی به شرق نقطه عطفی در تاریخ یهود بشمار می رود. یهودیان فرهنگ یونانی را گرفتند و زیر سلطه فرهنگ غرب قرار گرفتند، درست عکس مسلمانان که خود را درست به موازین واپسگرایانه و خون ریز اسلام سپردند.

پس از مرگ اسکندر، یهودیان زیر فرمانروائی مصری ها قرار گرفتند. در سال ۲۰۰ پیش از میلاد، مصری ها ناتوان شدند و طوری شد که سردار یونانی آنتیاکوس اپی فانوس سوم که بر سوریه فرمانروائی می کرد، سرزمین یهودیان را تسخیر نمود. او با یهودیان مهربان بود ولی بعد، آنتیاکوس اپی فانوس چهارم که حکومت را در سرزمین های یهودی نشین بدست گرفته بود فشارهای طاقت فرسایی بر یهودیان گذاشت طوری که یهودی ها برهبری یک روحانی کهنسال بنام ماتاتیس و فرزندش یهودا ماکابوس دست به شورش زدند و در سال ۱۶۴ پیش

از میلاد سرزمین فلسطین را از وجود یونانیان پاک کردند. جشن هانوکا بخاطر این پیروزی است. در سال ۶۰ پیش از میلاد پمپی سردار روم، اورشلیم را تسخیر کرد و یهودیان را باجگذار امپراطوری روم نمود. از این به بعد فلسطین زیر رهبری رومی ها اداره میشد. در سال ۴۰ پیش از میلاد اشکانیان به روم حمله کردند و باز فلسطین آزاد شد. این آزادی فقط سه سال طول کشید و بار دیگر رومی ها به اورشلیم حمله کردند و با یاری هرود که دارای تبار عرب ولی یهودی مذهب بود، سرزمین فلسطین را فتح کردند.

در زمان ظهور عیسی، برده داری شیوع فراوانی داشت و گروه بی شماری از مردم در فقر و بیکاری بسر می بردند و مردم آماده خیزش، چنانچه در سال ۷۱ پیش از میلاد شاهد قیام اسپارتاکوس بوده ایم. این فشار ها باعث شد تا مسیحیت شکل بگیرد. یهودیان دربند آن زمان اعتقاد داشتند که روزی یهوه برای آنان یک منجی می فرستد. تمام مدارک و شواهد تاریخی نشان می دهد که عیسی یک یهودی مؤمن بود و او هیچ گاه خود را پیامبر ننماید و هیچ گاه نگفت که فرزند خداست. او یک یهودی بود که می خواست پالایشی در دین خرافه زده یهودیت بوجود بیاورد که پیروانش از او یک فرد نیمه خدا و بعد خود خدا ساختند.

خدایا حالا متوجه شدی که بندگان چطور از عیسی، همتای تو را ساختند. دانستی، چطور مسیحیت از بطن و دل یهودیت زائیده شد؟

خدایا، آن هائی که دین مسیحیت را ساختند، با پروئی تمام می گویند که انجیل های چهار گانه یعنی متی، مرقس، لوقا و یوحنا را تو بصورت وحی به حواریون عیسی گفته ای و آن ها نوشته اند. در حالی که خودت بهتر می دانی که شما اصلاً کاری به این کار نداشته ای و انجیل ها را ۷۰ سال پس از مصلوب

شدن عیسی نوشته اند. انجیل مرقس در سال های دهه هفتاد و متی و لوقا را در سال های دهه ۸۰ و ۹۰ و یوحنا را در سال ۱۱۰ پس از میلاد نوشته اند. مرقس یک مسیحی غیر یهودی بود که انجیل مرقس را به زبان یونانی در روم نوشت. متی یهودی بود و انجیل خود را به زبان عبری در اورشلیم نوشت. لوقا هم یک نویسنده غیر یهودی بود و انجیل لوقا در آسیای صغیر یا روم به زبان لاتین نوشت. یوحنا هم که انجیلش با سه انجیل دیگر کلی تفاوت دارد یهودی بوده و انجیل خود را بزبان آرامی نوشته است.

خدایا می بینی که بندگان تو چقدر پر رو هستند. خدایا تو خودت خوب مبدونی که هیچکدام از حواریون عیسی سواد خواندن و نوشتن نداشتند. در آن زمان تنها کاهنان و روحانیون یهود با سواد بودند.

خدایا اگر وقت کردی این چهار تا انجیل را بخوان و با هم مقایسه کن تا ببینی چقدر اختلاف دارند. اگر وقت نداری و یا حوصله دروغ خواندن نداری خلاصه آنها را من بتو میگویم تا ببینی چه پیغمبر مطلع و آگاهی داری. سه انجیل متی، مرقس و لوقا نوشته اند عیسی در جلیله و اورشلیم و سایر نقاط فلسطین فعالیت مذهبی داشت، ولی یوحنا می نویسد تنها اورشلیم مرکز فعالیت او بود!

انجیل لوقا در باب ۲۲ بند ۳۸ مینویسد: هر بامداد حواریون و شاگردان عیسی در معبد نزد او می شتافتند تا سخنان او را بشنوند و همین انجیل در باب ۲۳ بند ۶ می نویسد: یهودا در صدد فرصتی بود تا عیسی را بدون آگاهی مردم به رؤسای کهنه تحویل دهد و باز همین انجیل در باب ۲۳ بند ۲ می نویسد: رؤسای کهنه و کاتبان می خواستند عیسی را اعدام کنند. باز در انجیل لوقا می خوانیم (باب ۲۳ بندهای ۴۷ و ۴۸) ناگهان جمعی آمدند، و باب ۲۳ بند ۵۴ ادامه می دهد:

پس مردم عیسی را گرفتند و به سرای رئیس کهنه آوردند. چطور میشه یک شبه مردم موضع خود را علیه عیسی تغییر دهند؟

می بینی خدا، انجیل لوقا یک جایی که مردم بگونه پنهانی در صدد دستگیری و تسلیم عیسی به مقامات حاکم بودند و بخش دیگر از همین انجیل میگه: دستگیری و تحویل عیسی بوسیله خود مردم و بگونه آشکار بوده است.

انجیل لوقا در باب ۲۳ بند های ۴ و ۵ میگه: پس از محاکمه، عیسی را بیگانه تشخیص دادند ولی بند ۱ تا ۲۳ میگه: کاهنان فریاد زدند او قوم را می شوراند، مصلوبش کنید.

خدایا، تصمیم گیرنده کی بود؟

خدایا آن زمانی که عیسی را گرفتند، یادت میآید؟ بخاطر داری که در عرض چند ساعت خود عیسی چه حرف های ضد و نقیضی زد؟ یادت میآید به پیروانش گفت: بروید و شمشیر تهیه کنید. پس او قصد مقاومت داشت و زمانی که یکی از طرفدارانش گوش غلام رئیس کاهنان را می برد عیسی گوش را تُف زده، سر جایش می چسباند و طرفدارش را شماتت می کند که چرا شمشیر کشیده ای!

خدایا در انجیل متی باب ۲۱ بند ۸ تا ۱۱ می نویسد: زمانی که عیسی وارد اورشلیم شد، کوچه ها از جمعیت موج می زد که آمده بودند به عیسی سلام بگویند. مردم لباس های خود را سر راه عیسی پهن می کردند تا مبادا کفش های او خاک آلود شود. آخه چطور میشه که مردم اینطوری برای عیسی جان فشانی می کنند و حتی کسانی هم کمک مالی به او می کردند ولی یکی مثل یهودا اسخر یوطی پیدا بشه تنها بخاطر ۳۰ دینار نقره عیسی را بفروشد. اون که اگر بغل

عیسی می ماند که زندگی بهتر و مرفه تری داشت؟

خدایا نویسنده انجیل لوقا در باب ۱۳ بند های ۱۸ و ۱۹ نوشته: پس گفت ملکوت خدا چه چیز را میماند و آنرا بکدام چیز تشبیه نمایم. دانه خردلی را ماند که شخصی گرفته و در باغ خود کاشت. پس روئید و درخت بزرگی شد، بحدی که مرغان هوا در شاخه های آن درخت خانه کردند. خدایا تو خودت بهتر میدونی که خردل از بوته تولید می شه نه درخت. آخر کسانی که از ساده ترین مسائل خبر ندارند و سواد اکابر دارند چرا باید اسم تو را خراب کنند؟ انجیل لوقا میگه، زایش عیسی در طویله بوده ولی انجیل متی هیچ حرفی راجع به این مسئله نمیزند.

انجیل متی باب سوم بند های ۱۳ تا ۱۶، انجیل مرقس باب اول بند ۹ می نویسد: یحیی، عیسی را غسل تعمید داد ولی انجیل لوقا باب سوم بند های ۱۹ تا ۲۱ می نویسد: یحیی تعمید دهنده در آن زمان در زندان هرود بود!

خدایا تو خوب می دونی که غسل تعمید دادن یعنی چه: یعنی اگر بخواهند یک کافر را به یک دین بیاورند، او را غسل تعمید می دهند. این کار درست مثل کار مسلمانان است که اگر کسی را خواستند به اسلام بیاورند، می گویند: بگو لا اله الا الله، محمد رسوا الله! این کار نشان می دهد که عیسی مسیحی نبوده، چون اگر مسیحی بود که احتیاج به غسل تعمید نداشت.

خدایا تمام انجیل های چهارگانه سخنانشان راجع به مرگ عیسی هم دگر گونه است.

خدایا عیسی به دنیا آمد، آدم صالح و با تقوایی بود، ولی او دین نیامورد که امروز دینش پر جمعیت ترین دین عالم باشد. هر چه است زیر سر سنت پاول

خاخام یهودی است که با بهره برداری از درکش و فلسفه یونان و مذاهب خاور میانه پا به میدان گذاشت و بنام مسیحیت، دین ساخت که هرگاه خود عیسی زنده بود چیزی از آن سر در نمی آورد. هر چند که تاریخ بهیچ وجه وجود عیسی را تأیید نمی کند.

خدایا می دانی تا بحال چندین انجیل نوشته شده است. شاید باور نکنی که صدها انجیل نوشته شد. ولی شورای لائودیسه که در سال ۳۶۴ میلادی تشکیل شد، تنها چهارتا انجیل مرقس، لوقا، متی و یوحنا را مورد تأیید قرار داد. انجیل های چهارگانه با تضادهای فراوان چی بودند، چی هستند، که مابقی انجیل هائی که توسط شورا مردود شناخته شدند، حاوی چه مطالبی بودند که از دور خارج شدند.

خدایا یک انجیل بود بنام انجیل سن ژاک که داستانهایش بامزه تر از پیغمبر قبلی ات موسی است. سن ژاک می نویسد: وقتی یوسف و مریم عیسی را برداشته و به مصر گریختند تا مبادا هرود پادشاه فلسطین او را بکشد، راهنمای آن ها در بیابان شیر ها و گرگ ها بودند ولی مارها به آن سه حمله کردند و عیسی نوزاد به آنها اشاره کرد و مارها همه رام شدند! می بینی، شعر و ورها و مزخرفات را نظاره می کنی؟

یک انجیل دیگر داشتیم بنام انجیل عربی که می نویسد: عیسی مسیح قدرت آنرا داشت که حیواناتی که جن ها آنها را تبدیل به قاطر می کنند دو باره تبدیل به آدم کند!

خدایا وقتی انجیل مرقس می نویسد: هنگام مصلوب کردن عیسی تنها یک سرباز رومی و چند پیر زن شاهد مرگ او بودند. چطور می شود باور کرد

که عیسی آدم معروفی بود، اگر وقتی عیسی در کوچه های اورشلیم قدم میزد، هزاران نفر دور و برش بودند، موقع مصلوب شدن این افراد کجا بودند؟

خدایا، تو از وجود تئوری های دین مسیحیت آگاهی. میدانی اگر موضوع تثلیث و بخشش گناهان مردم، بخاطر مصلوب شدن عیسی را از این دین بگیرند، مسیحیت در حقیقت همان یهودیت است. تئوری تثلیث عبارت است از این که عیسی از مادری باکره بنام مریم و پدری بنام روح القدس، یعنی تو بوجود آمده. خدایا چرا این دروغ بزرگ را تکذیب نمیکنی؟ چرا نمی گوئی که تو اصلاً اسپرمی نداری که با اوول مریم در هم آمیزد و بچه بسازد؟

این تئوری حتی توسط سنت پاول که خودش سازنده دین مسیحیت است، بیان نشد. موضوع تثلیث ۵۰۰ سال پس از مرگ عیسی توسط رندان کلیسا ساخته شد. خدایا اگر تو یگانه و واحدی پس چطور مسیحیان تو را در سه وجود تقسیم می کنند و می گویند: پدر، پسر و روح اقدس.

خدایا اگر عیسی پسر تو بوده، در سی سال اول عمرش خبری از باباش یعنی تو نبوده، مگه گرفتار بودی و بهش نرسیدی!!

تئوری دوم: بخشش گناهان افراد بوسیله مصلوب شدن عیسی است. مسیحیت می گوید: چون آدم و حوا بفرمان خدا گوش ندادند و از درخت سیب، سیب چیدند، خدا فرزندش عیسی را برای آن آفرید تا در این دنیا با زجر و بدبختی و مرگ فجیع کاری کند تا گناه آدم و حوا بخشیده شود. خدایا آیا تو ارتباط گوز و شقیقه را می دانی؟ آخه این چه حرفی است که شاخ روی سر آدم سبز می کند. آدم و حوا یک غلطی کردند، به بقیه مردم چه ارتباطی دارد که آن ها باید تنبیه شوند. ثانیاً هر کس گناه کرد، خطا کرد باید مجازات شود، چرا

عیسی باید جور تمام مردمان را بکشد؟ نه خدایا، این تئوری و تئوری قبلی اش یعنی تثلیث خیلی خیلی آبکی هستند.

خدایا می گویند: مسیحیت دین مهربانی و دوستی و برابری است، ولی بر پایه نوشته های انجیل های چهارگانه، این مذهب چیزی کمتر از دین موسی و محمد ندارد.

خدایا آیا کشتارهای کلیسیا در دوران سیاه قرنهای زیر قرن ۱۶ را بیاد داری؟ خدایا دینی که بردگی را برسمیت می شناسد، مگر می شود دین برادری و مهربانی باشد؟ انجیل لوقا باب ۱۷ بندهای ۷ تا ۱۱ می نویسد: هر گاه شما غلام داشته باشید و او از صحرا باز آید به او خواهید گفت: برای من شام درست کن! او باید درست کند و یا همین انجیل در باب ۱۲ بند ۲۷ می نویسد: غلامی که به اراده مولای خود ترتیب اثر نداد باید تازیانه بخورد! آیا این است دین برابری و برادری و مهربانی؟

تمام انجیل ها از برده داری سخن می گویند و بعد نام این دین را دین مهربانی و برادری گذاشته اند، چراهیچ حرفی از خواهری زده نشده؟ توجیه های مسیحیت را در مورد برده داری، اسلام هم بشکل بدتری می کند، تا جائی که محمد می گوید: الله نماز و روزه سه نفر را نمی پذیرد: اول غلامی که از نزد اربابش بگریزد، مگر آنکه نزد اربابش برگردد!

خدایا اساس تمام مذاهب تو بر اصل فریبکاری است! برای اینکه جلوی طغیان افراد فقیر در مقابل ثروتمندان گرفته شود و تمام مبلغین مذهبی بدون استثناء به این افراد محروم میگویند اگر در این دنیا چیزی ندارید ناراحت نباشید، خدا آن دنیا را به شما داده!!! راست نمیگم؟ یعنی این بی پدر و مادر ها با فروش آخرت، دنیا را

برای خودشان می خرنند. مفهوم واژه برادری در ادیان این است که محرومان با ثروتمندان برادری کنند! نه اینکه مقابل آنها به ایستند. تاریخ مسیحیت می گوید: این دین در لایه های فقیر جامعه زائیده شد و تا ۲۰۰ سال توسط محرومان رشد پیدا کرد ولی بعداً به طبقات اشراف زاده راه پیدا کرد و عاملی شد که برای دستیابی به قدرت و ثروت و شوکت. با آموزش های انجیل، کلیسای کاتولیک در سده های میانی بشکل بزرگترین قدرت فئودالی زمان خود در آمد. در آن زمان ۱/۳ زمینهای کشاورزی اروپا مال کلیسا بود. خدایا یادت هست چه تعداد دانشمند و دگر اندیش را کلیسا زنده زنده در آتش سوزانید؟ برونوی حکیم را که گفته بود زمین گرد است، همراه با کتاب هایش زنده زنده کباب کردند. تاریخ اروپا از جنایات کارگزاران کلیسا شرم دارد.

خدایا یادت هست که سازمان تفتیش عقاید عمومی در اسپانیا سی و دو هزار نفر را بجرم تردید در باور های کلیسا زنده زنده در آتش سوزانیده و در باره ۳۴۰ هزار نفر دیگر زندان و شکنجه و کیفرهای وحشیانه اعمال کرد. خدایا یادت هست که تازگی ها، خمینی در سال ۱۳۶۷ هجری شمسی، بنام اسلام و بجرم ارتداد! هزاران دگر اندیش را در زندانهای ایران حلق آویز کرد؟

خدایا این چه فلسفه ای است که کارگزاران تو با کشتار مردم، تصورشان این است که تو خشنود شده و در نتیجه آن ها صواب می برند؟

روحانیون مسیحی با سوزاندن مردم، باورشان این بود که آن ها را از عذاب دوزخ نجات داده اند!

خدایا آیا میدانی چگونه مسیحیت یک دین جهانگیر شد؟ برایت می گویم. چون همانطوریکه قبلاً گفته ام: این دین را بندگان تو ساختند و تو هیچ

دخل و تصرفی در آن نداری.

مسیحیت در حقیقت با تمایل کنستانتین امپراطوری روم به این آئین، شکل جهانی گرفت ولی این وسط فرزند نابرداری او یعنی ژولین فرزند ژولیوس کنستانتین که به امپراطوری روم رسید، نظر خوبی راجع به مسیحیان نداشت و با تمام سعی و کوشش، کاری می کرد تا مسیحیت را در روم نابود سازد. ژولین که خود به درجه کشیشی رسیده بود در رساله خود، به یکصد مورد از ایرادهای وارد به دین مسیحیت اشاره دارد، او که واقعیت حقیقی دین مسیحیت را درک کرده بود، وجود آن را زائد و بنا بر این سعی در محو آن داشت. در این بین تصمیم ژولین در حمله به ایران باعث شد تا او از نیت خود دور مانده و جانش را در نبرد با شاپور دوم ساسانی (شاپور بزرگ) از دست بدهد. اگر ژولین، در جنگ با ایران کشته نشده بود، امروز ما دینی بنام مسیحیت نداشتیم. او اگر این دین را در روم نابود می کرد، قدر مسلم آئین مسیحیت به اروپا سرایت نمی کرد و امروز نامی از مسیح و مسیحیت وجود نداشت.

خدایا من اعتقاد دارم، تمام ادیان تو فقط با زور شمشیر در بین مردم رخنه کرده اند، خودت بهتر می دانی راجع به چه چیزی حرف می زنم. موسی صرفاً با زور شمشیر یهودیت را جا انداخت. محمد پیامبر تازی تو، ۱۳ سال تمام در مکه گدائی تو را کرد ولی موفق نشد. اما وقتی به مدینه رفت، آنوقت با زور شمشیر و قلدری اسلام را بسط داد. حال اشاره من به زور شمشیر ژولین بود که می توانست عکس موارد بالا را انجام دهد و دین مسیحیت را کاملاً از بین ببرد. البته پیش از ژولین، دسی یوس امپراطور دیگر روم که دو سال بر مسند قدرت تکیه زده بود، مخالف مسیحیت بود، ولی جنگ های او نیز مانع از انهدام کامل مسیحیان در روم

شد.

خدایا خاطرت هست که پیروان مسیح چطور ۴۰۰ سال تمام بخاطر اختلاف در پذیرش یک واژه خرافی Consubstantiation همدیگر را کشتند و شمار مردگان این جنگ های احمقانه از ۳۰۰ هزار نفر تجاوز کرد. موضوع سر شام آخر عیسی بود که باعث بروز اختلاف و کشتار شد.

خدایا خاطرت هست که چطور پیروان مسیح سر کشیدن عکس او روی دیوار و نکشیدن آن ۶۰۰۰ نفر کشته شدند؟

کشمکش بین گروه های طرفداران نقاش عکس عیسی و کسانی که مخالف آن بودند چند سده طول کشید و در این مدت چه خون هائی که ریخته نشد!

خدایا یادت هست که چطور ملکه تئودورا بیوه تئوفیلوس که پس از مرگ همسرش در سال ۸۴۵ میلادی به امپراطوری روم رسید دستور داد ۱۲۰ هزار نفر طرفداران فلسفه مانی را گردن بزنند؟

خدایا خاطرت هست که در جریان جنگ های صلیبی یک میلیون نفر کشته شدند؟ دیدی چطور پیروان مسیحی و مسلمان خون یکدیگر را به زمین ریختند؟ نبرد جنبش برادران شمشیر را که اسقف لیونیا Livinia راه انداخت، حتماً بخاطر داری که هدفشان مسیحی کردن مردم دریای بالتیک بود و بنام عیسی مسیح ۱۰۰ هزار نفر را کشتند. کشتار کاتارها در سده های ۱۱ و ۱۳ میلادی را تاریخ از یاد نمی برد که چطور با دستور پاپ اینوسان سوم و بعد از او گریگوری نهم تمام باورمندان به جنبش کاتار قتل عام شدند. زمانی که یکی از سربازان از آرنال آمارلیک Arnaul Amarlic نایب پاپ پرسید: چگونه کاتولیک ها را

از کاتارها تمیز بدهیم؟ او گفت: همه را بکشید، خداوند خودش می داند چه کسی گناه کار است و چه کسی بی گناه! جمله آشنائی که همواره آن را می شنویم، آخوند صادق خلخالی وقتی در کردستان ایران کشتار می کرد می گفت: بکشید، هر که بی گناه باشد به بهشت می رود و هر که گناهکار به جهنم!

جنوب فرانسه از خون یکصد هزار کاتولیک و پروتستان در نبرد های مذهبی لنگدوک خونین شد. این اتفاقات شوم از سال ۱۶۱۸ تا ۱۶۴۸ به مدت سی سال رخ داد. عقاید جدید پاپ گریگوری هفتم سبب کشته شدن ۵۰ هزار مسیحی گشت (۱۰۷۳ تا ۱۰۸۵ میلادی). همین پاپ بود که قانون منع ازدواج کشیش ها را صادر کرد.

خدایا کشتار ۵۰ هزار مسیحی را در سده چهاردهم میلادی و در کلیسای کاتولیک روم یادت هست؟ که در پایان آن دوره وقتی دو نفر روحانی اهل پراگ را در شهر کشتند جنگ تمام عیاری بین مسیحیان رخ داد که منجر به کشته شدن ۱۵۰ هزار نفر گردید.

خدایا جنایات کلیسا را در سده شانزدهم بخاطر می آوری؟ کشتار گروه مذهبی والدو که گرایش به کلیسا پروتستان داشتند را می گویم. بیاد داری که ۱۸ هزار نفر را چطور زنده زنده سوزاندند؟ بچه های نوزاد و کوچک را چطور درون آتش می انداختند. به دختران نخست تجاوز می کردند و بعد آن ها را قطعه قطعه می کردند. آیا یادت هست که چطور مسیحیان خدا پرست در مجرای تناسلی زنان سالخورده و مخرج آن ها فتیله باروت می گذاشتند و فتیله را به آتش می کشیدند؟ خدایا اگر بخواهی آمار این همه جنایت را بدهم، نمی دانم چه حالی بتو دست خواهد داد.

در کشتار سن بارتلمی ها و ایرلندی ها ۲۰۰ هزار نفر کشته شدند. خدایا
آیا اسقف لاس کازاس را بیاد می آوری که وقتی همراه با کریستف کلمب و در
سفر دوم او همراهش به آمریکا آمد در مسیحی کردن بومیان آمریکا ۵ میلیون نفر
را قربانی نمود. در پایان سده شانزدهم، ژاپنی ها که در ضدیت با مسیحیت در
کشورشان دست به نبردی زدند که در آن ۳۰۰ هزار نفر کشته شدند.

خدایا، تاریخ شرمگین دین مسیحیت از خون بی گناهان رنگین است.
بنام پسر و پدر و روح القدس آنقدر کشتند که تعداد کشته شدگان را به شماره
نمی توان بیان کرد. هر چند و لتر در کتاب جنایات مسیحیان با فرمان خداوند و
بشر و زیر عنوان عیسی و خون هائی که بنام او ریخته شد تعداد کشته شدگان دین
مسیح را که بدست همکیشان خود بقتل رسیده اند نزدیک ده میلیون نفر گزارش
می کند. وُلتر می نویسد: به اعلامیه پارلمان انگلستان در ۲۵ ژوئیه سال ۱۶۴۳ نگاه
کنید. نوشته ۱۵۴ هزار پروتستان توسط کاتولیک ها بقتل رسیدند!

خدایا دهانم کف کرده، خسته شدم، داره شب می‌آد، شب کویر خیلی
سرده، چرا جوابم را نمی دهی؟ اون موقع ها تو با همه حرف می زدی، با موسی
کشتی می گرفتی، به چادر ابراهیم می رفتی و باهاش املت می خوردی. ولی حالا
یک روزه که من باهات حرف می زنم و جوابم را نمیدی. نکنه صدای من به
گوش تو نمیرسه؟ حقش بود با دیش و ما هواره می اومدم، بهم گفتند ولی گوش
نکردم، چون فکر می کردم اونطوری که گفتند تو همه جا هستی.

روشنگر از تپه سرازیر شده و سوار ماشینش که بغل جاده پارک شده می شود و
صحنه را ترک می کند.

فید اوت

فید این

روز بعد، سر تپه

روشنگر با دیش ماهواره. او میکروفنی در دست دارد و می گوید:

خدایا امیدوارم امروز صدای مرا بشنوی.

Hello, Bonjour, Do-Rood, Ohayou, Ciao, Buenos Dias, Hu-llo.

با چه زبانی بهت سلام کنم تا جواب مرا بدهی.

Salam, Marhaba, wai-oi, Mingalarba, Nie ho, mambo, hoi, hallo, shalom, Asalamo Alekom, Choni, Salve, Moin-moin, Hei, Salut, Preved, Li-ho.

نخیر، جواب نمیده، منکه با تمام زبان های دنیا سلامم را تقدیمت کردم. شاید می خواهی تمام اطلاعات را از من بگیری و بعد با من وارد مذاکره بشی. باشه این کار ساده ای است. وقتی من تونستم تمام اطلاعات چند هزار سال پیش را بدهم، شما جوابم را بده. مسئله اسلام و محمد که کار ساده ای است. اگر وجود موسی و عیسی با شک و تردید عنوان میشه ولی محمد را همه خوب می شناسند. شتریان شیادی که وقتی تمام بندگان تو، به تو ایمان داشتند یعنی یهودیان و مسیحیان، او وجود تو را ندیده گرفت و با استمداد از نام بت بزرگ کعبه، خدائی ساخت بنام الله.

خدایا آیا تو اسمت را از یهوه عوض کرده ای و گذاشتی الله و ما نمیدانیم؟ آیا این راست است که هجوناامه قرآن را تو نوشته ای؟ آیا با من موافقی که می گویم اگر تمام جهان را بگردید، کتابی بی محتواتر، نابخردانه تر و انسان ستیز تر از قرآن پیدا نمی کنید.

این کتاب مقدس، گذشته از محتوای چرند، حتی از نظر دستور زبان

عربی هم کلی ایراد دارد.

خدایا پیغمبر آخر تو، شیادی بود جنایتکار که تمام باور های دینی و ارزش های انسانی را زیر پا گذاشت و با نیرنگ و زور شمشیر، امپراطوری عرب را برای خودش بوجود آورد و در طول تاریخ پر از ننگ اسلام، جان میلیون ها نفر را گرفت و تمدن های بزرگ را نابود کرد که حاصل آن در هزاره سوم، ۵۳ کشور مسلمان، جهان سومی و بدبخت و عقب مانده دارد که دنیا را تنگ کرده اند. این پیغمبر شیاد تو برای فریب پیروان الاغ خود، از بهشت تو، عشرتکده ای باز کرده که در آن شیر و عسل در رود هایش جاری است و قرص وایگرا را بدون نسخه پزشک، تو هر مغازه آن می فروشند!

خدایا، تو یک شیاد زنباره را چطور به پیامبری انتخاب کردی؟ از آبروی خودت ترسی نداشتی که می رود و محمد از تو یک خانم رئیس می سازد که ترتیب هم خوابگی هایش را با زنان بیشمارش بدهی. یک جوان ۲۵ ساله که دنبال زن پولداری مثل خدیجه که ۱۵ سال از او بزرگتر بود می افتد، تنها بفکر مال اندوزی است. درست مثل اینکه یک دختر ۱۶ ساله با یک پیرمرد ۷۰ ساله ازدواج کند، خدایا فکر می کنی دختر از روی عشق این کار را کرده؟ نه - اون بخاطر پول پیر مرد زنش شده کاری که محمد در ازدواج با خدیجه پولدار کرد. محمد بُز چران با ازدواج با خدیجه دنیایش دگرگون می شود.

خدایا تو نمی دانستی که محمد از لحاظ زنبارگی به زن پسر خوانده اش هم رحم نمی کند، چطور شد که اونو برای پیامبری انتخاب کردی؟ آخه در کدام مرام و مسلک چنین چیزی حکم می کند که یک عاقله مرد ۵۰ و چند ساله با یک دختر ۶ ساله پیمان ازدواج ببندد؟ این چه مذهبی بود که بوسیله محمد

درست کردی تا در آن جنایتکاری مثل خمینی در کتاب توضیح المسائل خود بنویسد: عشق بازی با نوزاد دختر شیر خوار منع شرعی ندارد!؟

خدایا تو چطور یک بچه باز را که مبتلا به بیماری پدوفیلیا Pedophilia یا کودک آزاری است به پیامبری انتخاب کردی؟

خدایا مگر تو توی کار Tato تجربه داری که محمد می گفت: تو یک مُهر پیامبری پشت او Tato کرده ای؟ این از آن دروغهای بزرگ محمد در ابتدای کار بود که نشان هیچ کس نداد!

خدایا، قرآن تو و تمام کتاب های اسلامی، منبع فساد و انحراف جنسی هستند، در نهج البلاغه از قول علی نوشته: زمانی که من کودک بودم و محمد از من سرپرستی می کرد، او مرا کنار خودش می خواباند و مرا به سینه اش می چسباند و در بسترش به آغوش می کشید و خود را بمن میمالید.

خدایا پیغمبر تو یک بیمار جنسی بود، یک Sexmaniac تمام عیار بود. او در رفتار کودکان کنجکاوی نشان می داد و می گفت: وقتی این دختر کوچک ۵ ساله بزرگ شود، او را خواهم گرفت.

خدایا پیامبر تو هیچ گاه تا هنگام مرگ که 63 سال داشت امنیت روانی نداشت. او یک بیمار جنسی کامل بود که دست رد به سینه پسران و جوانان هم نمیزد. نمونه بارز آن دحیه الخلیفه الکلبی جوان زیبای عرب بود که بکرات مورد آزار جنسی محمد قرار گرفت که موجب آزار روحی عایشه را پیش آورد.

خدایا شاهد های بسیاری برای ادعایم دارم. یکی از آن ها ملا محمد باقر مجلسی است که در کتاب بحار الانوار خود بکرات راجع به این جوان زیبای عرب و رابطه اش با محمد نوشته است.

دیگر شاهدیم بلاذری تاریخ نویس عرب است. اگر وقت کردی کتاب فتوح البلدان او را بخوان، خیلی چیزها دستگیری می شود. خدایا این پیغمبرت در معاشرت هایش چنان وسواس داشت که باور نکردنی بود. هر کس می خواست او را ببیند، شرط اولش این بود که باید مسلمان شود. محمد غیر مسلمان را هرگز نمی دید و حتی هدایای غیر مسلمان را قبول نمی کرد. اما چطور شد با دحیه الکلبی غیر مسلمان بطور خصوصی دیدار می کرد؟ چرا محمد به اطرافیانش می گفت دحیه الکلبی گاه گاهی بشکل جبرئیل نازل می شود. چطور خدایا فرشته تو بشکل یک جوان کافر بر محمد باید نازل شود؟

خدایا این چه پیغمبری بود که انتخاب کردی که در سوره البقره آیه ۲۲۳ از قول تو بگوید: مردان می توانند زنان را از جلو و عقب تا جائی که خمینی جنایتکار در کتاب توضیح المسائل با پیروی از ارباب شیاد و زنباره اش می نویسد: ایرادی ندارد که به عقب زنی که عادت ماهیانه دارد گذاشت. (مسئله ۴۵۳ کتاب توضیح المسائل خمینی).

خدایا تو با انتخاب محمد، روی نوح - ابراهیم - یعقوب و موسی را سفید کردی. تو یک کاروان زن، خانم باز، بیرحم و خون آشام را به پیامبری انتخاب کردی که چه چیزی را ثابت کنی؟ که افتخار کنی که پیامبرت وقتی بدن نیمه عریان زینب دختر حش، همسر زید بن ثابت پسر خوانده اش را ببیند، شیفته او شود و تو بلافاصله برایش آیه های ۳۷ تا ۳۹ سوره احزاب را نازل کنی! به او بگوئی که: محمد شرم و حیا را کنار بگذار، زینب مال توست، به همسرش بگو او را طلاق بدهد. پیغمبر بی آرم تو که بلند شدن صاحب مرده اش او را کور کرده

بود، شوخی تو را جدی گرفت و بر قوانین آن روز اعراب که ازدواج با همسر پسر خوانده ممنوع بود خط باطل کشید.

خدایا شب عروسی محمد با زینب را یادت هست؟ که محمد این پا و آن پا می کرد تا زودتر به حجله برود و چون چند نفر را دید که قصد رفتن به خانه هایشان را ندارند، آیه نازل کرد که میهمانان پیامبر بایستی پس از پایان جشن به خانه هایشان بروند (آیه ۵۳، سوره احزاب).

خدایا تو یک پیغمبر دزد و گردنه زن را برای دین جدیدت انتخاب کردی که اشتهای سیری ناپذیر در چپاول مال مردم داشت. او حتی رسمی را که با دیگر دزدان عرب گذاشته بود مراعات نمی کرد. سهم آن ها را هم بالا می کشید.

یادت میآد وقتی یهودیان بنی النضیر همه چیزشان را بدون مقاومت به لشکریان اسلام دادند؟ آیه ۶ سوره حشر را بلافاصله نازل کردی که چون در این نبرد افراد طایفه بنی النضیر بدون مقاومت تسلیم شدند و مسلمانان شمشیر نکشیدند، از این رو تمام دارائی ها باید به مالکیت محمد در آید!

خدایا تمام قرآن حکایت از آن دارد که در حقیقت محمد به تو فرمان می داده نه تو به او. هر موقع که حرفش خریدار نداشته و کسی به آن گوش نکرده، تو را جلو انداخته تا آیه نازل کنی، تظیر آیه ۱۱ از سوره مجادله. فکر می کنم یادت نیاد، یادت می آرم، اون روزی که یاران محمد در جنگ بدر وارد مسجد شدند و جایی برای نشستن نداشتند و محمد به تعدادی از مسلمانان گفت: به اینها جا بدهید و هیچ کس حرفش را گوش نکرد. بلافاصله تو آیه ۱۱ را نازل کردی که الله به پیروان محمد می گوید: وقتی محمد می گوید: جاباز کنید، شما

باید این فرمان را اجراء کنید.

خدایا یادت میآد، وقتی محمد سر افتضاح عایشه با صفوان بن معطل سهمی تو را جلو انداخت و تو چشم هایت را بر خیانت عایشه بستى و بخاطر دل محمد آیه نازل کردی که عایشه بی گناه است؟ اگر عایشه پالانش کج نبود، پس چرا علی تا پایان عمرش با او خوب نشد؟

خدایا یادت میآد، وقتی محمد کنیز سیاه پوست حفیضه دختر عمر را که نامش ماریه قبطیه بود به رختخواب برد و حفیضه سر رسید، باز جلو افتادی و برای سرپوش گذاشتن روی کثافت کاری های پیغمبرت اول ماریه بدبخت را به محمد حرام کردی و بعد در مقابل محمد که باز می خواست ماریه را به زحمت بیندازد، تسلیم شدی و آیه ای نازل کردی که آیه اول را باطل می کرد.

خدایا محمد تو را وادار به کارهائی کرد که در شأن تو نبوده و نیست. مثلاً وقتی آیه نازل کردی (سوره احزاب، آیه ۵۲): مهمانان محمد، زمانی که وارد خانه او می شوید به خوراکی ها چشم ندوزید و پس از پذیرائی خانه را ترک کنید!

خدایا وقتی این آیه را توسط جبرئیل برای محمد می فرستادی، حالت خوب بود یا زیاد مواد زده بودی؟ فکر می کنم یکی از دفعاتی که همین حالت را داشتی به محمد آیه ۲۵ سوره انعام را نازل کردی که تو بر دل برخی از دشمنان محمد پرده گذاشته ای تا سخنان محمد را نفهمند. تو گوش دشمنان محمد را سنگین کرده ای تا آیات تو را درک نکنند! راستی از این پرت و پلا گوئی ها چه قصدی داشتی؟ من که نفهمیدم!

زندگی محمد پیامبر اسلام یک روزش بدون دغلکاری و جنایت

نگذشت. او وقتی که به مدینه رفت با یهودیان مدینه پیمان بست که یهودیان در اجرای مراسم مذهبی خود آزادند. او حتی برای فریب دادن یهودیان قبله را اورشلیم انتخاب کرد و روزه آنها یعنی روزه تشرین یهودی ها را برگزید، ولی یهودیان که دست او را خوانده بودند و می دانستند، او دغلکار و حقه بازی بیش نیست، نه تنها به او گرایش پیدا نکردند، بلکه کَلّی او را مسخره کردند و آنوقت که محمد متوجه شد که یهودیان گول او را نمی خورند تصمیم به نابودی آن ها گرفت. اولین کار محمد این بود که قبله را از اورشلیم به مکه برگرداند و روزه تشرین را به رمضان تغییر داد. محمدی که در مکه می گفت یهودیان قوم برگزیده خدا هستند، در مدینه یکی از آنها را زنده نگذاشت. کار آنروز محمد باعث شد تا ریشه دشمنی بین یهود و مسلمان از خون دو طرف سیراب شده و درخت تنومند ۱۴۰۰ ساله امروز را بسازد. فرامین انسان ستیز محمد و خصومت و دشمنی با پیروان سایر ادیان، حجم قرآن را پُر کرده است. آیه ۴۸ سوره نسا می گوید: گفتار یهودیان مسخره است و الله به سبب کفر آن ها را لعنت کرده است. آیه ۱۶۰ سوره نسا می گوید: چون یهودی ها ظلم کردند، مانعت ها را به آن ها حرام کردیم! آیه ۱۳ سوره ممتحنه می گوید: یهودیان را الله غضب کرده، از آن ها دوست نگیرید.

آیه ۵۱ سوره مائده می گوید: از یهودی ها و مسیحی ها دوست نگیرید.

آیه ۸۳ سوره مائده می گوید: دشمن ترین مردم نسبت به مسلمانان یهودیان هستند.

آیه ۳۰ سوره توبه می گرید: یهودی ها گفتند عزیز و مسیحی ها گفتند

مسیح پسر خدا ست. الله هلاک کند آنهایی را که به او نسبت دروغ بسته اند!

و چه ساده اندیشانی که امروز به صلح بین مسلمانان و یهودیان دل خوش کرده اند و خبر از ریشه های جنگ فروزی که محمد کاشت ندارند. گواه و ادعای من آیه ۶۴ سوره مائده است: و ما تا روز قیامت بین یهودی ها و مسلمانان آتش کینه و دشمنی بر افروختیم. اگر یهودیان بخواهند این آتش را بر افروزند، الله آنها خاموش می کند.

خدایا، قرآنت کم بود، حدیث هم به آن اضافه کردی. آیا فکر نکردی که تنها حدیث هائی که ساخته شده در راستای جنگ و تفرقه و مرگ و نیستی گام بر میدارند؟

برخی از این حدیث ها بقدری بیشمارانه است که یک نمونه آن را می گویم: حدیث های ۱۷۶ و ۱۷۷ صحیح البخاری در جلد چهارم این هجونا می گوید: مسلمانان تا آن اندازه به یهودیان نبرد می کنند که سر انجام یهودی ها خود را پشت سنگ ها پنهان می کنند و آن وقت سنگ ها به زبان در می آیند و می گویند: پشت ما یک یهودی پنهان شده، بیائید او را بگیرید و بکشید!

خدایا پیغمبر تو چه کارهائی که انجام نداد، زشتکاری و نابود کردن مبانی اخلاقی انگار رسالت او بود. او حتی به پیوند های خانوادگی هم پشت کرد، کاری که فرزند خلف او خمینی انجام داد. خمینی شیاد با الهام از مرشدش محمد، دستور داد تا بچه ها در خانه جاسوسی پدر و مادر را کرده و آن ها را لو بدهند. درست عین کلام محمد در آیه ۲۳ سوره توبه: ای کسانی که ایمان آوردید، هر گاه پدران و مادران شما کفر آوردند، آن ها را نباید دوست بدارید و اگر دوستشان داشته باشید از ستمکاران هستید.

محمد تخم نفاق و دشمنی را در بین افراد یک خانواده پاشیده و سپس

توجهش را به ساختار اجتماعی افراد معطوف کرد و به سم پاشی خود ادامه داد. ده ها سوره و صدها آیه گواه این ادعاست. او کار را به جائی رساند که حکم مرگ برای مخالفان خود صادر کرد. برای مثال آیه ۸۹ سوره نسا: مشرکان را هر کجا یافتید بکشید.

خدایا این گوشه ای از تاریکی های دین تو اسلام و پیامبر جنایتکار و زن باره اش محمد است.

خدایا تو خوب می دانی که محمد اسلام را با زور شمشیر بر جهانیان حاکم کرد، و گرنه اعمال، کردار و گفتار او که بوئی از انسان و انسانیت نبرده، نمیتوانسته عامل گرایش مردم به این دین باشد.

خدایا تو می دانی که اسلام جز واپسگرایی و فقر مالی چیزی نصیب پیروانش نکرد. در حالی که کشورهای مسلمان بر روی چاه های نفت هستند ولی واپسگرایی و عقب ماندگی و محرومیت از آزادی و بهره برداری از یک زندگی مرفه و پیشرفته برایشان خواب و خیال است.

خدایا، جبر اندیشی اسلامی باعث شده تا نزدیک به ۱,۵ میلیارد مسلمان جهان، وصله ناجوری به پیکر جهان امروز باشند و کارهایشان باعث ننگ جامعه جهانی. محمد تنها به کسب قدرت فکر می کرد و برایش ارزش های انسانی مطرح نبود. و همانطور که گفتم او برای رسیدن به قدرت شمشیر را انتخاب کرد و منطق او در یک کلمه خلاصه میشد: یا اسلام یا مرگ و جزیه.

خدایا اکنون که دیدی، پیامبرانت چطور دنیا را به گه کشیدند، چطور بذر دشمنی و نفاق در بین بندگان کاشتند، بیا و با انتخاب من دنیا را نجات بده. من بین یهودیان، مسیحیان، مسلمانان صلح و آشتی برقرار می کنم. آن ها را وادار

می کنم تا دست از دشمنی بر دارند. طرح های انقلابی بی شماری در زمینه های ارزش های انسانی و اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، اخلاقی دارم که با انتخاب من همه را پیاده می کنم.

خدایا زمان گرایشات مذهبی و ایده لوژیکی گذشته. انسان باید به ارزش واقعی آدم بودن پی ببرد.

در این موقع صدای یک زن شنیده می شود

زن - ای بشر خاکی، کیستی که اینهمه با خدایت صحبت می کنی؟

روشنگر خودش را جمع و جور می کند و می پرسد

روشنگر - می توانم بپرسم با چه کسی صحبت می کنم؟

زن - دو روز است که می خواهی به خدا صحبت کنی، حالا که جوابت را

داده ام می پرسی با چه کسی؟

روشنگر - خیلی می بخشید، خدای من یک خدای مردانه است نه زنانه!

زن - چطور، مکه زن نمی تونه خدا باشه؟

روشنگر - چرا، ولی نه برای این مردم و چون تا امروز تمام قوانین کلیه ادیان به

نفع مردان بوده است. چطور می شود خدا زن باشد ولی تنها به منافع مردان

فکر کند؟

زن - راست می گوئی، من خدا نیستم، من زن خدا هستم. خدا به یک کهکشان

دیگر رفته است و صدای تو را نمی شنود. از دیروز تا حال تمام حرفهایت را

شنیدم، ولی چون خدا گفته حق اظهار نظر ندارم، فقط گوش کردم. ولی

سخنانت همه راست است حقیقت را می گویم: من دختر حوا هستم و در

این ۶ هزار سال که زن خدا شده ام، شاید باور نکنی که خدا یک کار

درست انجام نداده! قصه ام دراز است و تو به خیلی از آن چیز هائی که بر من و بندگان خدا گذشته اشاره کردی. یادم می آید، دو برادرم هابیل و قابیل را در حقیقت شوهرم خدا با هم در انداخت. قابیل کشاورزی می کرد و هابیل گله داری، و وقتی آن ها هدیه های خودشان را پیش شوهرم می آوردند شوهرم هدیه هابیل را می گرفت و توجهی به هدیه قابیل نشان نمی داد. بارها به او گفتم، این کار را نکن، بین دو برادر دشمنی ایجاد نکن. آنقدر این کارش را ادامه داد تا قابیل، هابیل را کشت و تاره آن موقع شوهرم از قاتل طرفداری کرد.

سر مسئله ابراهیم به او گفتم: راهنمائی های تو شیرازه و اساس خانواده را داغون می کند. به ابراهیم یاد نده که بگوید سارا خواهر اوست و نه زنش ولی او گوش بحرفهای من نکرد و دیدید که چطور ابراهیم ۱۲ سال زنش را زیر فرعون انداخت و شاهانه زندگی کرد و درس زنا را به پسرش اسحاق نیز یاد داد

یادم می آید وقتی به لوط گفتم با دخترش بخوابد، یک هفته قهر کردم و باهاش حرف نزد. وقتی با یعقوب کشتی می گرفت، من حرص می خوردم، مگر خدا این کارها را می کند؟ ولی گوشش بدهکار این نصایح نبود. یک روز از فرط خنده شلوارم را خیس کردم. آن روز شوهرم تو بیابون دنبال موسی گذاشته بود تا او را بکشد. با هم دنبالش می دویدیم تا او را از این کار باز داریم و موقعی که صفوره یک تکه پیش پوست سر سنبل موسی را جلوی شوهرم انداخت، از خنده روده بر شده بودیم. شوهرم پیش پوست را برداشت و آرام گرفت. یک روز هم حزقیال نبی پیش من آمد و

در حالی که خیلی ناراحت بود بمن گفت: شوهرت گفته، تا ۳۹۰ روز باید نان خود را به گه خودمان بمالیم و بخوریم. او را آرام کردم و شب با خدا صحبت کردم و او در ضمن برخورداری از سرویس ویژه آنشب، تغییر عقیده داد که فرداش به حزقیال نبی گفتم: دیشب خدا را راضی کردم، شما می توانید نان خود را به گه گاو بمالید و بخورید. خوب یادم میآد، وقتی خدا که تحت تأثیر بد گوئی های سارا زن ابراهیم قرار گرفته بود به ابراهیم گفت زنش حاجر را همراه با پسرش در بیابان رها کند. من گفتم: این کار انسانی نیست. خدا چنان کتکی بمن زد که تا یک ماه بدنم کبود بود. سر انتخاب یعقوب، من هر چه گفتم: این منگول عقب مانده بدرد پیامبری نمی خورد، فقط سر کوفت شنیدم. استدلال میکردم، کسی که ۷ سال برای دائی اش کار کند تا دائی دخترش را به او بدهد و شب عروسی دختر زشته را جای خوشگله به او بپردازد و حالیش نشود بدرد پیامبری نمی خورد، ولی خدا بمن گفت: دخالت نکن، همین

سر مسئله محمد که ما هر روز مشکل داشتیم. یکباره کلاه جاکشی به سرش گذاشته بود و ترتیب همخوابگی های محمد را روز شمار می کرد. درد من یکی دو تا نیست. ۶ هزار ساله که جز آه و فغان و نفرین چیز دیگری نمی شنوم. ۶ هزار ساله که جز خون و رنگ قرمز، رنگ دیگری ندیده ام. ۶ هزار ساله که جز تجاوز، حقیر شمردن زنان چیزی ندیده ام و حالا تو با این کوه مشکلات آمده ای تا جبران این سیاهی چند هزار ساله را بکنی. میدانی که بدون معجزه کسی به حرف هایت گوش نمی دهد. روشنگر - بانوی گرانقدر، از اینکه می بینم چشم بسته، خدا را ستایش نمی کنید،

با اینکه نزدیکترین فرد به او هستید، بسیار خرسندم. از طرفی بانوی من، ما چیزی بنام معجزه نداریم. هیچ کاری را نمی توان بر خلاف روند طبیعی انجام داد. تنها خواهش من این است که خداوند یک جو عقل در مغز بندگانش بگذارد، من یک برنامه کامپیوتری طراحی کرده ام که هر کس می تواند وارد آن شود و هر کاری را که بکند، نتایج آن را ببیند. مثلاً اگر کسی می خواهد دزدی کند، وارد بازی شود، و عواقب کار زشت خود را عملاً می بیند. و یا اگر کسی خواست یک کار خوب و انسانی بکند وارد بازی شده و نتایج آرامش روحی و لذت از کار نیک را می بیند. با این کار، چون همسر شما به مردم عقل داد. و من آگاهی های لازم، به نحو چشمگیری از کارهای خلاف کاسته شده و دیگر نیازی به وعده های بهشت و جهنم آن هم با گرانی وحشتناک نفت بشکه ای صد دلار نیست.

زن خدا - فکر بسیار پسندیده ای است.

در این لحظه غرشی همراه با رعد و برق صحنه را فرا می گیرد

صدائی بگوش می رسد.

خدا - چه می گوئی زن، اگر من می خواستم که به بندگانم شعور و عقل بدهم که مادرت را از بهشت بیرون نمی کردم. عقل بدهم که خودم را از ازیکه قدرت به زیر بکشم؟ در ضمن تو ای زن به اجازه چه کسی با یک مرد غریبه حرف زدی؟ و تو ای مرد، هر چه زود تر اینجا را ترک کن، بیش از آنکه نابودت کنم.

در این موقع برقی در آسمان زده شده و به سمت روشنگر می آید

روشنگر بطرفی دویده و برق به زمین می خورد.

این کار چندین بار انجام می شود.

صدای زن بگوش می رسد:

زن - مرد، چکار داری می کنی. نکن، زشته. این بد بخت که حرف بدی نزده.

صدای خدا بگوش می رسد:

خدا - خاموش باش زن، تو کار من دخالت نکن.

هر بار روشنگر جایش را عوض کرده از مرگ فرار می کند.

او خودش را به لب جاده رسانده، سوار ماشینش شده وبا سرعت صحنه را ترک می کند.

برق آخر به دیش و ماهواره خورده و آنرا از بین می برد.

فید اوت

فید این

خاخامی که کتاب تورات بدست دارد و با دست دیگرش یک مرغ را بالا و پائین می کند.

خاخام هائی که مقابل دیوار ند به سر تکان می دهند.

بیرون واتیکان که ده ها گدای مسیحی دست نیاز بطرف عابران دراز می کنند

و فقرائی که پول گدائی را در صندوق کلیسا می ریزند.

تروریست های عرب که سر یک نفر را گوش تا گوش می برند و فریاد میزنند

الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر.

و کتک خوردن زن افغانی در حجاب کامل توسط شوهرش و قمه زدن مشتی

عزادار مسلمان که خود را خون آلود کرده اند.

فید آوت

نوشته پایانی فیلم:

در این بریدگی تغییری ندهید!

پایان

